اهداء به :

هممیهنان گرامی بویژه جوانان که باید
در زندگی امید و پیروزی را نصب العین
سازند نه نومیدی وشکست را .

این کتاب در دو هزار نسخه در بهمن ماه ۱۳۴۱
در چاپخانه زهره بچاپ رسیده

نبوغ و علل پیدایش آن

کاوشهای علمی ثابت کرده است که یکی از عوامل مهم کامیابی مردان بزرگ برخوردار بودن آنان از هوش سرشار و قوهٔ خلاقهٔ فوق العاده بوده است. اما نبوغ چیست و چگونه پیدامیشود ؟ دانشمندان تعریف‌های مختلفی دربارهٔ نبوغ نموده‌اند مثلا استفن‌زوا یك نبوغ را آتشی میداند که چون بجان کسی افتاد تا بن وریشهٔ وجودش را میسوزاند .

در نظر کارلایل « نبوغ قبل ازهرچیز داشتن استعداد فوق‌العاده برای تحمل رنج ومشقت است .» ادیسون عقیده دارد« نبوغ یعنی یك درصد الهام گرفتن و ۹۰ در صد عرق ریختن . » در نظر شوپنهاور اصل را در فرع دیدن یعنی قانون کلی را در مورد جزئی بابصیرت و روشن بینی مشاهده نمودن ریشه وپایهٔ نبوغ است . » دکتر آدلر عقیده دارد نقص عضوی ویا نقص مقام اجتماعی یکی از علل شعله کشیدن زبانهٔ نبوغ در بعضی افراد است . دانشمند دیگری داشتن استعداد خارق العاده برای تمرکز حواس را علامت نبوغ میداند چنانکه میگوید « نوابغ دارای این نیرو هستند که میتوانند بطور خارق العاده راجع بیك موضوع و یك شیئی حواس خودرا جمع کنند بطوریکه هیچ مانع ورادعی نتواند

آنها را از آن‌شیئی واز آن هدف دور ومنحرف کند . » ژان‌پول‌عقیده دارد که‌تفکر جوهر نبوغ است . افرادعادی در بارهٔ موضوعات علمی نمی اندیشند . نوابغ بالعکس فقط در بارهٔموضوعات علمی ویا هنری فگر میکنند . هلوسیوس نبوغ‌رازادهٔ دقت‌ممتد میداند . ماتیو آرنولد معتقداست « نبوغ اساساً بستگی دارد به انرژی خارق العاده » بوفون میگوید « نبوغ چیزی غیر از داشتن شکیبائی خارق العاده نیست .» راسکن آن راقدرت نفوذ ورخنه کردن درریشه‌واعماق‌اشیاء میدانست۔ میل« نبوغ راموهبت ادراك حقائقی عمیقتراز آنچه جهانیان توانسته‌اند بادراکش نائل آیند میانگاشت کلریج آن را «استعداد رشد وتکامل » وجان فاستر آن را قدرت مشتعل ساختن نفش خویشتن » و فلورانس آن را رشد و تکامل قوای عاقلهٔ انسانی بحد اکثر » میخواند .

شوپنهاور عقیده داشت یکی از خصوصیت های بزرگ نابغه اینستکه برخلاف‌اشخاص عادی کاملاً درکارهائیکه انجام میدهدبیغرض است و ازهرنوع تعلقات مادی رسته و بدون اینکه توقع و یا انتظار پاداشی داشته باشد بکاریکه مورد علاقه اوست میپردازد .

از طرف دیگر جانسن تصور می کرد نابغه کسی است که تمام قوای دماغی خود را برای مطالعهٔ یك موضوع واحد متمرکز میسازد

وامادر نظرهربرت اسپنسر مردبزرك محصول نفوذهای متناسب جامعه است ونابغه شخصی است که خودش نمیتواند هیچگونه کنترلی براین نفوذ وتأثیرات اجتماعی بکند .

بعقیدهٔ اوقبل‌از اینکه نابغه جامعه‌را بسازد ، جامعه باید نابغه‌را بسازد بنابراین برای تغییراتی که نابغه‌ای در یك جامعه ایجاد میکند

هم نابغه مسئول است وهم جامعه زیرا هردو بکمك هم کاروان تمدن را رهبری میکنند .

جه . ا . نیسبت ، نبوغ را جلوهٔ انرژی عصبی میدانست وتصور میکرد محیط تأثیر کلی درپیدایش نوابغ دارد .

ولتر درطی نامه‌ایکه به‌دیدرو نوشته‌است عقیده خودرادر بارهٔ نبوغ چنین اظهار داشته‌است : «کلیه جلوه‌های نبوغ ، غریزی هستند . »

یعنی همانطور که پرنده‌ازروی غریزه آشیانه وزنبورعسل ازروی غریزه کند وی‌عسل میسازد وبچه‌ازروی غریزه پستان‌مادرش‌را میمکد، نوابغ نیزکارهای‌شگفت‌آور خود را خود بخود واز روی غریزه انجام میدهند وهمانطور که پرنده نمیداند چطور آشیانهٔ خودرا میسازد، اینها هم نمیدانند چطور آثار خودرا بوجود می‌آورند .

«تورك» اظهارداشته است که‌فرق‌بین نابغه‌ومردعادی فقطدردقت نظر اوست . بعبارت دیگر نابغه چون‌دقیق وحساس‌است‌از اینروتأثرات خارجی بشدت در او اثر میکند در حالیکه مرد عادی بیحس و خواب آلوده است .

لومبرزو ، روانشناس‌معروف‌ایتالیائی که عمر خودراصرف‌تحقیق درباره عوامل پیدایش نبوغ وجنون نموده‌است ، تحقیقات قابل‌توجهی دراین‌باره نموده که اینك خلاصه‌آنرا ازنظر خوانندگان میگذرانیم .

لومبرزو نبوغ را محصول اختلالات عصبی میداند . او پس از مطالعهٔ شرح‌احوال مردان‌بزرك دنیاپی‌برد که تاچه‌اندازه مردان‌بزرك دچار اختلالات عصبی ومعایب جسمانی بوده‌اند . مثلااو دریافت که قد اغلب نوابغ کوتاهتر از اشخاص عادی بوده و آنها دچار ضعف دائم

جسمانی بوده‌اند . پوست چهرهٔ اغلب نوابغ غیر سالم بوده است چندانکه روزگاری رنك پریدگی صورت ، رنك مخصوص مردان بزرك انگاشته میشد

نیسبت گفته است کـه نبوغ ، جنون ، کودنی ، مـرض مزمن استخوان ، نقرس ، سل ، خنازیر روده‌ها همه ازیك خانواده‌اند و همه دلالت بر یك چیز میکنند و آن اختلال وعدم تعادل دستگاه عصبی است !

دکتر آدلر ، روانشناس معروف آلمانی هم نبوغ را نتیجهٔ وجود نقص در ساختمان جسمانی میدانست .

او ثابت کرده است بچه‌هائیکه دچار یك نقص بزرك جسمانی هستند برای پوشاندن این نقص ، قوای دماغی خود را بحداکثر بکار میاندازند ودر نتیجه باابراز لیاقت فوق‌العاده دریك رشته علم ویاهنر ، ضعف وزبونی خودرا میپوشانند .

مثلا هلن‌کلر خانم دانشمند امریکائی چون کرو کور ولال بود ، درپی تحصیل علم رفت وبالاخره باابراز لیاقت دراین قسمت ، زبونی و بیچارگی خودرا پوشانید .

موتزار گوشش معیوب بود وموسیقیدانی بنام گردید !

بتهوون گوشش سنگین بود و سرانجام کرشد مع هـذا بهترین سمفونیهای خوددادر موقع کرشدن تصنیف کرد !

اغلب هنرمندان دچار ضعف باصره بوده‌اند ودر نتیجه ضعف قوه باصره چشم باطنی آنان قوت گرفته توانستند آنچه نادیدنی است ببینند وآنرا روی تابلوهای شگفت‌آور خود آشکار سازند .

آیا نبوغ نوعی جنون است؟

در نهایت عقلها دیوانگی است   چون بدقت بنگری هردو یکی است
(جمال)

نبوغ حالت غیر طبیعی روح آدمی است . نابغهٔ خصوصیات برجسته‌ای بر اثر انحراف ازراه طبیعی پیدا میکند .

درباره غیر طبیعی بودن نوابغ ، فلاسفه و روانشناسان (از قبیل لمبرزو ، نیسبیت ، شوپنهاور ، هاولاك الیس ، ارسطو) تحقیقات جالب توجهی کرده‌اند . هاولاك الیس میگوید نبوغ بیشتر در مردان ظهور میکند تا زنان همچنانکه بیشتر مردها دچار خبط دماغی میشوند تا زنان . پاسکال اصرار داشت ثابت کند که هوش فوق العاده به جنون فوق العاده خیلی نزدیك است ! خود پاسکال یك نمونه برجسته برای اثبات این نظریه بوده است *

درك این موضوع که چرا نوابغ غالباً دچار بیماری روحی بوده‌اند دشوار نیست زیرا معنی نبوغ داشتن یك دستگاه عصبی فوق العاده

---

* جمالزاده دراین باره ازقول سنکادر دارالمجانین چنین نقل میکند : «هیچ بزرگی وجود ندارد مگر آنکه اندکی جنون با آن مخلوط باشد . » واز دبده‌رو نقل میکند : «چه‌قدر ژنی وجنون بهم نزدیك هستند وعجب است که اورا در بند و زنجیر میکنند ودیگری را موردآنهمه احترام قرار داده و برایش مجسمه برپا میکنند . » باز هم او از قول« کرشمر»صاحب کتاب «اشخاص صاحب‌ژنی» نقل میکند : « اشخاصی که گرفتار جنون و اختلال مشاعرهستند درترقی وتعالی ملل و اقوام عامل عمده ورکن مهمی‌هستند و میتوان آنها را میکرب ترقی خواند . »

حساس است . بعبارت دیگر نبوغ یعنی داشتن اعصابیکه نسبت بکوچك ترین تحریکات عادی و اصطکاك هائیکه بر اثر تماس با محیط ایجاد میشود ، تحریك میگردد از اینرو واقعات کوچکی که در افراد عادی هیچگونه عکس العملی ایجاد نمیکند و یا عکس العمل مخصوصی ندارد ، در نوابغ چنان طوفان هائی بر می انگیزد که کنترل آن مشکل میشود .

نوابغیکه باینگونه طوفانها دچار شده اند زیاد بوده اند ازقبیل ژاندارك ، سقراط ، سویدنبرك (که خیال میکرد ببهشت رفته وآن را دیده است !) ویلیام بلك ، ناپلئون ، سزار ، چلینی ، مالبرانش (که خیال میکرد دردرون خود صدائی میشنود !) دکارت فیلسوف معروف پس ازانزوای طولانی عقیده پیدا کرد که یك آدم نامرئی اورا برمیانگیزد که بجستجوی حقیقت پردازد ! لرد بایرن گاهی اشباحی میدید . گوته دریکی از آثار خود اظهار میدارد وی روزی شبح خود را دید بسویش میآید ! هنگامیکه اولیور کرامول دیکتاتور انگلیسی در رختخواب لمیده بود زنی درشت هیکل را مشاهده کرد که ازپس پرده ظاهر شده باو اعلام میکند که وی روزی بزرگترین مرد انگلستان خواهد گشت!

در میان امراض عصبی که دربین نوابغ زیاد دیده شده ، یکی صرع و دیگری داء الرقص بوده . مثلا اسکندر کبیر ، ژول سزار ، ناپلئون پترارك ،دستایوسکی ، مولیر، بایرون ، فلوبر وهاندل مصروع بوده اند.

پلوتارك حکایت میکند که دو بار در میدان جنگ سزار دچار تشنجات صرعی شد و نزدیك بود براثر حمله این بیماری درجنگ شکست بخورد یك بار دیگر موقع پذیرائی ازسناتورها ، ژول سزار از صندلی

خود بر نخاست . وقتیکه سناتورها بر نخاستن او از صندلی را حمل، بر کبر وغرورش کردند و از او سخت رنجیدند ، سزار بآنها گفت علت بر نخاستن اوغرور و کبر نبوده بلکه دچارشدن به حملۀصرع بوده است.

مولیر گاه وبیگاه دچار تشنجاتی میشد . پاگانینی و موتزار و الفیری بهمین درد مبتلا بودند . پطر کبیر هم مصروع بود . پاسکال از ۲٤ سالگی گرفتار حملات صرع شد واین حملات گاهی چندین روز دوام داشت .

نیوتون وسویفت دچار سر گیجه میشدند. گفته میشود این سر گیجه ها هم نتیجۀمبتلا بودن بصرع بوده است .

اغلب نوابغ دچار تشنجات موضعی میشدند. مثلا ناپلئون اغلب در قسمت راست شانه ولبانش دچار تشنجاتی میشد . صورت پطر کبیر بر اثر تشنجات دائمی زشت شده بود .

بوفون ، دکتر جانس و لومباردینی هم دچار تشنجات صورت بودند. لبان طامس کمپ بل پیوسته میلرزید . شاتوبریان دچار تشنجات دست بود .

علاوه بر تشنج ، باحتمال قوی بزرگترین درد دیگری که نوابغ بآن مبتلا بوده اند ، حزن و اندوه بوده است . تمایل باندوه که ناشی از حساسیت فوق العاده است نه تنها درمتفکرین بلکه حتی دراشخاص فوق العاده با استعداد ویا حساس هم دیده شده است .

علت حزن شدید نوابغ این است که آنها برخلاف اشخاص عادی مسائل حیات را باروش تحلیل و تجزیه مورد مطالعه قرار میدهند و هزاران عیب درزندگی می بینند .

نبوغ پیشرس

گاهی نبوغ بعض مردان بزرگ قبل از موعد طبیعی رشد میکند.
این قبیل افراد بیشتر در بین موسیقیدانان و هنرمندان دیده میشوند تا در بین فلاسفه و دانشمندان .

مثلا نبوغ ولتر و پاسکال و اگست کنت و ویکتورهوگو ، ابن‌سینا و لرمانتف و اسپی‌نوزا پیشرس بود . ولتر و اگست کنت هنوز سیزده‌سال بیشتر از سنشان نمیگذشت که در بارهٔ مسائل انتزاعی فلسفی بحث‌می کردند « نیکودلامیراندولا» درطفولیت زبان‌های یونانی،عبری، کلدانی وعربی را میدانست «ویلند» درهفت سالگی بزبان لاتین آشنا بود ودر سن۱۳ سالگی بفکر نوشتن‌شعر حماسی افتاد و در۱۶ سالگی نخستین مجموعهٔ اشعار خودرا بچاپ رساند .
« لوپ دووگار »در ۱۲ سالگی نخستین اشعار خود را سرود . کالدرون در ۱۳ سالگی شعر گفت . شیللر نوزده ساله کتاب راهزنان **Raubers** خود را منتشر کرد .

ویکتورهوگو قطعه **Irtaméne** را در ۱۵ سالگی گفت . در ۳۰ سالگی او چندین جلد از آثار خود را منتشر کرده بود .

« پوپ » شعر خود راجع به « تنهائی » رادر ۱۲ سالگی سرود .
بایرن‌در ۱۲ سالگی‌شروع به نوشتن‌اشعار کرد ودر ۱۸ سالگی «ساعات بیکاری » را منتشر نمود . دانته در۱۹ سالگی برای‌معشوقه‌اش ، بیتریس شعرمی گفت . مور« اناکرئون »رادر۱۷سالگی‌ترجمه کرد «می‌یر بیر» در۶ سالگی‌پیانومی‌نواخت. کلودژزف‌استعداد خود رادر ۵ سالگی‌نشان داد ودر ۲۰ سالگی نقاش بنامی بود .

میرابودر ۱۰ سالگی کتابی منتشر کرد . او چندین سال پیش از چاپ این کتاب استعداد خود را در خطابه آشکار کرده بود .

موتزار در ۶ سالگی کنسرت میداد . ابن‌سینا در ۱۵ سالگی طبیبی بنام بود .

بتهوون‌در ۱۳ سالگی ۳ سنات‌تصنیف کرد . « وبر » ۱۴ ساله‌بود که‌نخستین‌اپرای‌او بنام Das Waldmadchan را بمعرض‌نمایش گذاشتند. بیکن در ۱۵ سالگی آغاز مخالفت باارسطورانهاد و بفکر ایجاد منطق جدید خود افتاد .

« تون » درپنجسالگی‌میتوانست‌لاتین‌ویونانی‌وعبرانی‌راترجمه کندو درده سالگی زبانهای‌کلدانی و عربی را آموخت . « هاندل » در ۱۳سالگی آهنگی برای عشاء ربانی ساخت ودر۱۹سالگی‌مدیراپرای هامبورك‌شد . آمپردر ۱۳ سالگی ریاضیدان بشمار میرفت .

طامس چاترتون ـ شاعرانگلیسی، که‌مقام بی‌نظیری‌درمیان شعرای قرن هیجدهم‌دارد ، خیلی زود بسرودن اشعارپرداخت . وی‌در منتهای فقر در یك پستوی سقفی در لندن بسر میبرد و از ۱۶ سالگی شروع بگفتن اشعار و نوشتن مقالات نمود ولی بر اثر فقر شدید وعدم تشویق ، چاترتون در ۱۸ سالگی انتحار کرد !

جان میلتون ـ حتی در طفولیت‌نابغه بود.او در ده سالگی شعر می گفت و برخلاف اغلب‌شعراء حتی‌درهمان طفولیت‌در بارهٔ موضوعات خیلی جدی وعمیق می‌اندیشید .

جرج مورلند ـ نقاش‌حیوانات‌از۶سالگی‌خیلی‌خوب‌نقاشی‌میکرد وبا اینکه از ۱۶ سالگی‌به باده خوداری‌معتاد شد ووقت خود را بیهوده

در میخانه‌ها تلف میکرد، آثار گرانبهائی بوجود آورد. مورلند بسرعت حیرت آوری نقاشی میکرد و اغلب در حال مستی بنقاشی میپرداخت. در اثر افراط درباده گساری بالاخره مورلند روز بروز فقیرتر وعلیلتر وبیچاره تر شد تا اینکه سر انجام در ۲۹ سالگی فلج گردید ودر ۳۰ سالگی در گذشت.

پدر وجد اوهم نقاش قابلی بودند ولی پدر او براثر لاابالی گری بفرزند خود نقاشی نیاموخت وبطور کلی اصلاً او را تربیت نکرد.

میکلانژ - مادر رضائی میکلانژ، زن یك سنگتراشی بود وچون میکلانژ درمیان سنگتراشها بزرك شده، ازاینرو ازهمان طفولیت طرز استعمال اسکنه وچکش رایاد گرفت. در ۱۳ سالگی میکلانژ شاگرد نقاش شد و پس از مدت بسیار کوتاه، بقدری در نقاشی پیشرفت کرد که استادش مجبور گردید اعتراف کند که میکلانژ بهتر از خودش نقاشی میکند!

تولستوی - هنوز بچه بود که علاقه بمطالعهٔ کتاب پیدا کردو کتابهای زیاد مخصوصاً کتب فلسفی میخواند وهمیشه سعی میکرد در همان عالم بچگی مسائل مهم زندگی رامطرح کرده، جوابی برای آنها پیدا کند.

تولستوی هنوز ۱۶ سال بیشتر نداشت که نسبت به بعض اصول دین آباء واجداد شك پیدا کردوصلیب‌رابدورافکند تا بجای آن مدالی که رویش تصویر ژان ژاك روسو نقش شده، بگردن بیاویزد! ولی متأسفانه در پایان عمر، سیر قهقرانی راپیمود ومجدداً بخرافات مذهبی پای بند گردید.

ویلیام پیت - پسر کوچك ارل آف کاتام، در ۱٤ سالگی یك

تراژدی سیاسی نوشت . او در تمام رشته ها فعالیت میکرد و بسرعت حیرت آوری دانش فرامیگرفت . معلم اومیگفت که هیچ بنظر نمیرسد وی چیزی رافرا میگرد بلکه بنظر میرسد که او فقط معلوماتی را که سابقاً فرا گرفته بود ، بیاد میآورد ! در ۲۳ سالگی ، پیت وزیردارائی انگلستان شد .

ودر ۲۵ سالگی نخست وزیر گردیدو آنهم در کشوریکه بااحتیاط زیاد نخست‌وزیر خودرا انتخاب میکنند . اگرچه پیت دراثر شکستی که انگلستان از ناپلئون خورده بود ، ناگهان در ٤۷ سالگی در گذشت ، مع ذلك یك خاطرهٔ ابدی از خود در تاریخ انگلیس برجای گذاشت .

فیلکس مندلسن - این موسیقیدان هنوز بچه بود کـه شروع بآموختن موسیقی کرد و بسرعتی حیرت‌آور در آن پیشرفت نمود . مندلسن در۹ سالگی برای نخستین بار در ملاء عام پیانو نواخت ومورد توجه فوق‌العاده مردم قرار گرفت .

اودر ۱۱ سالگی تصنیف یك آهنك را بپایان رساند و از آن سال ببعد بنوشتن تصانیف عالی خود ادامه‌داد .

مندلسن تا ۱۱ سالگی چندین سونات و آهنگ موسیقی ساخته بود و در همین سن یك درام کوچك تصنیف کرد . مندلسن در ۱۲ سالگی ، پنج سنفونی برای سازهای زهی ، چنداپراو چندین آهنك نوع دیگر ساخت

ولفگانك آمادئوس موتزار - یکی از بزرگترین موسیقیدان های دنیا بود . موتزاردر ٤ سالگی خیلی خوب پیانو مینواخت ودر ٦ سالگی بتصنیف آهنگهای قابل توجه پرداخت .

موتزار ۸ ساله بود که پدرش اورا به لندن برد در آنجا موتزار با

موفقیت کامل برای خانوادهٔ سلطنتی انگلیس پیانو نواخت . موتزارد در ۱۵ سالگی در سرا سر محافل موسیقی اروپا مشهور شده بود با اینکه بیش از ۳۶ سال عمر نکرد ، آثاری جاویدان از خود باقی گذاشت .

سر طامس لارنس -پسر پدر بیکاره‌ای بود. لارنس حتی درطفولیت استعداد وهوش شگفت‌آوری از خود بروز داد ودر ۵ سالگی شعرها را بآسانی از بر میکرد ودر ۲۲ سالگی نقاشی بنام گردید ودر ۱۶ سالگی جایزهٔ انجمن هنرهای زیبا رابعلت کشیدن تابلوی عید تجلی را فائل بام. 'د رنگی در ربود .

زراه کولبرن - از اهل ورمون بود . کولبرن حتی در طفولیت استعدادی‌عجیب درمحاسبات ریاضی داشت . مثلاهنگامیکه بچه‌ای بیش نبود از او پرسیدند در یازده سال چند ثانیه وجود دارد ، کولبرن فوراً در عرض چهار ثانیه جواب داد : « **۳٦٤/۸٦/۰۰۰** ثانیه ! » وقتیکه از او پرسیدند در ۳۸ سال و ۲ ماه و ۷ روز چند ثانیه وجود دارد ؟ او در جواب درعرض‌شش‌ثانیه گفت « **۳۳٤/٤۷۸** ثانیه » در۸ سالگی کولبرن را بلندن بردند و مورد آزمایش استادان ریاضی قرار گرفت وهمه از هوش فوق‌العاده او متعجب شدند . در اواین‌استعداد عجیب‌وجودداشت کدبسؤالاتیکه‌هیچ قاعده‌ای برای‌حلش‌وجودنداشت ،فوراًجواب‌بدهد هنگامیکه از او پرسیدند که روی چه اصولی کار میکند جواب داد : « نمیدانم . جواب‌ها خود بخود از خاطرم میگذرند ! »

اسکندر - اسکندر در ۲۰ سالگی پس‌از ٤ سال‌پادشاهی بکشور های مختلف حمله کرد ودر ۳۲ سالگی سراسر دنیای قدیم را متصرف گردیده بود .

ناپلئون ـ در۲٦ سالگی ژنرال بود. درعرض مدتی کوتاه امپراطوری عظیمی تشکیل دادواروپا را مطیع ومنقاد خود ساخت .

ژول سزار ـ این سردار بزرگ رومی در ایام جوانی استعداد شگفت انگیزی در علم سیاست ازخود نشان داد . ژول سزار براثر رفیق بازی وطرفداری ازطبقات رنجدیده وخردمندی مخصوص درمردمداری بتدریج مدارج ترقی راسیر کردودر٤۲ سالگی فرماندهٔ کل قوای رومی گردید و از آن موقع تا چهارده سال یعنی تا هنگامیکه بقتل رسید ، وی همچنان مدارج ترقی را سیرمیکرد .

شارل دوازدهم ـ پادشاه دلیرسوئددر۱۸ سالگی جنگهای معروف خود را شروع کرد و استعداد شگفت انگیزی در فرماندهی از خود نشان داد .

آنیبال ـ آنیبال از جوانی استعداد خود را در فرماندهی نشان داد وتا چندین سال مایه وحشت دشمنانش بود .

شارلمانی ـ بنیادگذار امپراطوری آلمانی ، جنگهای خودرا از سی سالگی شروع کرد . اوقانون گذار ماهری بود ودر کشور داری لیاقت فوق العاده ای از خود نشان داد .

لایب نتز ـ فیلسوف وریاضی دان معروف آلمانی ازطفولیت استعداد خود را در آموختن نشان داد و از اوائل جوانی کتب مختلف علمی و فلسفی بتعداد زیاد میخواند . او در حقوق ، فلسفه ، تاریخ ، سیاست و وریاضیات قبل از ۲۲ سالگی چنان پیشرفت کرده بود که شایستگی او در این علوم زبانزد خاص وعام گردید . لایب نتز به شعر علاقه داشت و اشعار زیادی از بر بود . وچون حافظه‌اش خیلی قوی بود ، حتی در

پیری اشعار ورژیل را ازبر میخواند .

ولتر «ادیپ» رادر ۱۹ سالگی و «هانریاد» رادر ۲۰ سالگی برشته تحریر درآورد .

لامارتین بیست‌وهشت‌ساله بود که‌شاهکار خودتفکرات شاعرانه Meditations Poetiques را منتشر کرد .

رابرت برنز - شاعر محبوب‌اسکاتلندی که دهقانزاده‌ای‌بیش‌نبود از ۱۶سالگی‌شروع بسرودن‌اشعار نغزخودنمود .

جان‌کیتز : شاعـر بزرگ انگلیسی که آثارش همطراز آثار شکسپیر دانسته‌شده‌نخستین مجموعه‌اشعارخودرادر ۲۱ سالگی‌وآخرین آن‌رادر ۲٤ سالگی منتشر کرد. این‌شاعر ناکام‌در ۲٤ سالگی به‌بیماری سل در گذشت وبامرگ خودجهان ادبیات‌را برای‌همیشه داغدار کرد .

« **هاندل** » : موسیقی‌دان معروف‌در ۱٦ سالگی‌درام Almeria را بصورت‌آهنگ درآورد و در ۲۱ سالگی نخستین اپرای خود Rodrigo را نوشت :

« **هایدن** » : نخستین اثرخود رادر ۱۲ سالگی نوشت .

فرانتس شوبرت : هنوز طفلی بیش نبود که ویلن ، ارگ‌وپیانو مینواخت وی‌از ۱۸ سالگی‌شروع بتصنیف آهنگ‌های دلنشین‌خود کرد ودر عرض سیزده سال بیش از ۵۰۰ آواز و چندین سمفونی ، سونات ، اپرا و کوارتت نوشت .

رافائل: نقاشی کم نظیر ایتالیا که در ۳۷ سالگی در گذشت ، در ۱۷ سالگی درشمار بزرگترین نقاشان درآمده بود . رافائل در دوران کوتاه عمرش آثار فراوانی ازخود بیادگار گذاشت .

گوته در ۸ سالگی علاوه بر زبانهای آلمانی و فرانسوی، ایتالیائی، لاتین و یونانی نیز میدانست و در زبانهای مذکور نامه و مقاله مینوشت!

راسین نخستین اثر بزرگ خودرا در ۲۵ سالگی نوشت.

مولیر با اینکه تحصیلات عالی نداشت درام Leopardi را در ۳۱ سالگی نوشت و در عرض ۲۰ سال آثار فراوانی از خود بیادگار گذاشت.

لرد بایرن از ۱۲ سالگی شروع بسرودن اشعار نغز خود نمود و شاهکار خود Childe Harold را در ۲٤ سالگی نوشت.

الیزابت بارت براونینگ شاعرهٔ بزرگ انگلیسی در دهسالگی شروع بنوشتن اشعار و مقالات خود نمود و در ۱۷ سالگی نخستین کتاب خویش‌را منتشر کرد.

تنی سون نخستین مجموعهٔ اشعارخودرا در ۱۸ سالگی بچاپ رساند

پاسکال در ۱۲ سالگی شروع به حل مسائل معضل هندسی نمود و در ۱۹ سالگی ماشین حساب‌را اختراع کرد.

فرانسیس بیکن در ۱٦ سالگی از کالج ترینتی، کمبریج فارغ التحصیل گردید و در ۱۹ سالگی نخستین اثر خود Of the State & Europe « را نوشت بیکن در ۱۵ سالگی شروع بمخالفت با ارسطو را نهاد و بفکر ایجاد منطق جدید خود افتاد.

اسحق نیوتون ـ مانند اغلب نوابغ در طفولیت علیل بود ولی هرچه بزرگتر میشد قویتر و سالمتر میگشت. مغز بزرك او از همان طفولیت در بارهٔ موضوعات بزرك میاندیشید. اکتشافات مهم او در علم هیئت، از ۲٤ سالگی شروع گردید. وی در ۲۵ سالگی بقانون جاذبهٔ زمین پی برد.

الکساندر فن هومبولد یك نابغه فوق‌العاده‌ویك سیاح‌خستگی ناپذیر بود . هومبولد باخواب کم وکارزیادروزگار میگذرانید نخستین اثراو در تاریخ طبیعی در۲۱ سالگی منتشرشد . کتاب **Kosmos** رادر ۷۸ سالگی بپایان رساند واین کتاب که شاهکار زندگی‌اش بود ، محصول زحمات متمادی سراسر زندگی طولانی اوبود . برادرش **ویلیام** یکی از بزرگترین‌ادباءِ ولغت شناسان آلمان گشت وآثار گرانبها وقابل‌توجهی ازخود برجای گذاشت .

جیمز وات ـ کاشف بخار ومخترع چندین آلت‌میکانیکی‌درطفولیت خیلی‌ضعیف‌البنیه بود . اواز دوران کودکی بتجربه علاقه‌داشت وکتاب مطالعه‌میکرد . وات هنوز۲۱ ساله بود که‌اولیای‌دانشگاه اورافیلسوفی بزرك ودانشمندی فعال میدانستند .وات،همیشه علیل بود ودر کارهای روزمرهٔ عملی‌نمیتوانست تصمیم‌بگیرد . وات‌حافظه‌ای بسیار قوی‌داشت وجزئیات آنچه رامیخواند بیاد داشت .

آشیل ـ نمایشنامه نویس بزرك یونانی ازآغاز جوانی‌شروع‌به نوشتن کرد ولی‌چهل ویکسال ازعمرش میگذشت که نخستین جایزهٔ خودرا برای‌نمایشنامه‌ایکه نوشته‌بود گرفت . وقبل‌ازاینکه‌در۶۹سالگی بمیرد ۱۶ جایزه دریافت داشته بود .

آرستوفان ـ کمدی‌نویس معروف یونانی ٤٥ نمایشنامه‌نوشت واز اینها فقط ۱۱ نمایشنامه باقی مانده است

نبوغ او بقدری زود آشکار گردید که نخستین کمدی خود را در آغاز جوانی نوشت .

چاسر ـ که پـدر شعر انـگلیسی خوانده‌شده‌در ۱۸ سالگی

Court of Love را نوشت. پسر اوسر طامس رئیس مجلس عوام انگلیس بود

یوهان ولفگانگ فن گوته - که یکی از بزرگترین شعرای دنیا است دارای نبوغ پیشرس بود. گوته در بین ۶ و ۸ سالگی قطعات ادبی پرابتکار و خوب مینوشت ودر آموختن دانش ولعی عجیب داشت. وی کتابهائی که میخواند خیلی رنگارنگ مختلف بود.

سباستیان باخ - بزرگترین موسیقیدان اروپا، ازبچگی استعداد غریبی به موسیقی داشت، باخ در ۲۲ سالگی در هنر موسیقی بکمال پختگی رسید. باخ خیلی زحمت میکشید وبر اثر کار زیاد نابینا گردید زندگی باخ بر خلاف اغلب موسیقیدانان خیلی آرام و بی سر وصدا گذشت. او دچار هیجانات شدید عشقی نگشت و معنی فقر را نفهمید زیرا همیشه باندازهٔ کافی دارا بود.

در بارهٔ اندازهٔ علاقه او بموسیقی گفته‌اند که در طفولیت برادرش باو اجازه نمیداد از نت‌های موسیقی که دراختیار خودداشت استفاده کند. باخ بازحمت زیاد این نت‌ها رادزدانه ازقفسه اطاق کار برادرش برمیداشت وموقع شب آنهارا مینوشت تااینکه درعرض نیم سال تمام آنرا استنساخ کرد.

نبوغ دیررس

جان هانتز - بزرگترین جراح وپزشك انگلیسی خیلی دیر نبوغ خود را آشکار کرد. شایدعلتش این بود که زودتر فرصت بروز استعداد خود راپیدا نکرده بود. اودرمدرسه بکندی پیشرفت میکرد زیرا از برنامه تنك واجباری در عذاب بود. هانتز از ۱۸ تا ۲۰ سالگی قفسه سازبود وسپس کمك جراح برادرش شد. بتدریج اوهم درحرفهٔ برادرش استاد گردید.

جرج استفن سن - این مهندس که معروف به « پدر راه آهن‌ها » گردیده ، دانش را اکثراً پیش خود آموخت و خیلی بکندی در کسب دانش پیشرفت میکرد . او تا آغاز جوانی گاو چرانی میکرد و بتدریج پس از زحمات زیاد توانست در ۳۱ سالگی با سالی ۱۰۰ لیره حقوق درکان ذغال سنك کار کند . او نخستین لکوموتیو را ساخت و آنرا از بندر حمل تاکان ذغال سنك براه انداخت .

ویلیام کاوپر - شاعریکه نوشته هایش لطف و حلاوت مخصوصی دارد ، در نیمه راه زندگی بفکر نوشتن افتاد . نخستین موفقیت او در ۴۵سالگی بدست آمد . کاوپرطبیعتی مالخولیائی‌وپرحزن‌داشت ومردی ترسووخرافاتی بود. درایام‌جوانی درصد برآمد در مجلس عوام منشی شود ولی چون قرار شده بود پس از دادن امتحان استخدام شود ، از قبول این شغل‌خودداری کرد درمیخانه‌ای باچند دوست خراباتی آشنا شد و باده خوار گردید . او همیشه بفکر انتحار بود ولی نه میتوانست بخودکشی اقدام کند و نه اینکه فکر انتحار را از سر بیرون نماید . از اینرو همیشه در عذاب بود .

همیشه صداهائی از عالم غیب میشنید ، بقدری از این صداها در عذاب بود که بدیوانگی مبتلا شد وخودرا بدار آویخت ولی طناب دار پاره شد و برزمین افتاد . کاوپر بیچاره پس از این اقدام بیمار گشت و تا دیر زمانی از امراض شدیدروحی در عذاب‌بود تا اینکه جان‌بجان ستان سپرد .

در بین نوابغ دیگریکه نبوغشان دیررس بود ، اشخاصی امثال . پستالوژی ، گولداسمیت ، بالزاك ، دوما (بزرك) ، بوکاشیوو « ولتا »

را میتوان نام برد .

بعض دانشمندان عقیده دارند که تأخیر در رشد نبوغ نتیجه نامساعد بودن محیط است و جهالت معلم و یا بیفکری پدر موجب میشود که فرزندی نبوغ خود را بموقع ابراز ندارد . همچنین فقر شدید و خرابی تشکیلات دولت و فرصت پیدا نکردن برای تحصیل دانش موجب تأخیر در بروز نبوغ و گاهی هم موجب نابود شدن نبوغ میگردد .

بسیاری از نوابغ در مدرسه کند ذهن بشمار میرفته اند .

مثلا والتر اسکات نویسندهٔ معروف انگلیسی ، خیلی کند ذهن بشمار میرفت .

همچنین ادیسون ، مخترع برق وسینما در مدرسه کودن حساب میشد «کلاپروت» مستشرق معروف در زمانیکه در دانشگاه برلین بود ، یك دانشجوی بی‌استعداد بشمارمیرفت درطی امتحان یك ممتحن باو گفت : آقا ، تو که هیچ نمیدانی ؟ او در جواب گفت : « ببخشید آقا ، من زبان چینی میدانم » بعداً معلوم شد که او این زبان را بتنهائی پیش خود فرا گرفته است .

لومبروز ومیگوید که گاهی بچه‌ها فقط وقتی پیشرفت میکنند که بآنها اجازه داده شود طبق هوسهای خود زندگانی نمایند .

مثلا کابانیس ، روانشناس معروف فرانسوی درمدرسه خیلی لجوج وتنبل بود وهیچ درس نمیخواند بطوریکه بالاخره معلمینش ازاو خسته شدند و او را بخانه‌اش روانه کردند . پدرش بقدری از رفتار و سلوك پسرش خسته شد که باواجازه داد هر کاری دلش بخواهد بکند . کابانیس هم که در آن موقع چهارده سال از عمرش میگذشت ، در رشته ایکه دوست میداشت بتحصیل پرداخت و دانشمندی بنام گردید .

بزرك میشود که حتی بر تغییرات روزگار وسرنوشت برتری میجویند وهمیشه براثر تفکر وآزمایش‌دائم ، حیات عادی خارجی رافدای‌حیات درونی خود مینمایند چندانکه کم کم حیات درونی آنها ، حیات‌حقیقی شان میشود .

نوابغ در این زندگی درونی‌چنان مستغرق میشوند که حوادث خارجی کوچکترین تأثیری درتغییردادن‌روحیهٔ آنهانمیکند . بدرختان تنومند وقوی هیکل مبدل میگردند که حتی در سخت ترین طوفانها ، از هرشاخه‌اش میوه هاهمچنان آویخته است . این حیات عقلی نوابغ موهبتی است که مثل‌عطر فضای عالم رافرا میگیرد وبوی معطرش‌همه را سرمست میکند .

اختلافات بین نوابغ و مردمان عادی فقط از نظر کمیت نیست بلکه حتی ازلحاظ کیفیت این‌اختلاف دیده میشود ،مثلا اشخاص عادی میل دارند مثل‌هم فکر کنند ، بهمین‌جهت در هر دوره ، یك نوع افکار بخصوص ، یك نوع روش زندگی بخصوص ویاك نوع ایده‌آل بخصوص رواج می یابد ولی نوابغ نه تنها با این عقیده وایده آل عوام موافق نیستند بلکه در نهان ویا آشکار با آن مخالف وخود راهی بخصوص‌در زندگی باز میکنند .

نابغه کسی است که برآینهٔ ذهنش اسرار گیتی خیلی واضحتر از آنچه درذهن عوام ظاهر میشود ، ظاهر است . بهمین‌جهت ، نوع بشر باید از نوابغ هدایت بطلبد و در قضایای اساسی ، از قوهٔ بصیرت آنها استفاده کند، پیامی که نوابغ به بشرارزانی‌میدارند ، چیزی مانندوحی والهام است وبایستی مقدس انگاشته شود .

نبوغ از نظر شوپنهاور

بعقیدهٔ شوپنهاور ، اختلافیکه بین مردمان عادی و نوابغ وجود دارد بحدی‌است که‌نه اصل‌ونسب ،نه‌جاه ومقام‌هیچیک‌قادر نیست‌مورث یك چنین اختلاف فاحشی گردد . علت این اختلاف زیاد بین نابغه و افراد عادی اینستکه نابغه دارای دودماغ‌است : یك دماغ‌برای خدمت باراده (هواهای نفسانی) ودیگری برای خدمت به خود نبوغ .

این دماغ دوگانه ، گاهی‌اسباب زحمت نابغه میشود زیرا دماغ نوع دوم مانعی در راه فعالیت دماغ نوع اول میشود . بهمین جهت است که نوابغ اصولا پایشان در امور مادی و زندگی‌روز مره لنك است . و گاهی بقدری درزندگی روزانه‌عاجز میشوند که دماغ‌نوع دوم یك‌طفیلی‌کامل‌برای تمام‌قوای بدنی آنهاشده زندگی‌مادیشان رابر باد میدهد .

آرتور شوپنهاور

بنابراین‌نوابغ‌برخلاف مردم‌عادی دارای دونوع زندگی هستند یك زندگی درونی است که کاملا مبتنی بر قوای معنوی بوده زندگی مادی را تحت الشعاع قرار میدهد و دیگر زندگی مادی روزانه است که غالباً در آن پایشان لنك است .

بهمین جهت نوابغ نسبت بجان خود بی پروا بوده در یك نوع خلسه وبیخودی مخصوص بسر می برند و گاهی روحشان چنان قوی‌و

همچنانکه زن خود بخود نمیتواند بچه بزاید و باید بامرد آمیزش کند ، همچنان نوابغ نمیتوانند خود بخود موجب بار دار شدن نبوغ خود گردند .

نوابغ مانند اشخاصی که تنها و در انزوا در جزیره‌ای که هیچکس در آن سکونت نمیکند ، بسر میبرند کار و زندگی میکنند ، بهمین جهت تازنده اند کسی به نوابغ اعتنا نمیکند و کسی پاداشی برای زحماتیکه آنها میکشند نمیدهد .

ولی آنها از بی‌اعتنائی عوام دلسرد نشده بکار خود ادامه میدهند تا بمقصد میرسند .

زیرا نوابغ برای آیندگان زندگانی میکنند نه برای معاصرین خود آنها متعلق بیك زمان و یا یك مکان یا یك ملت نیستند . آنها متعلق بهمهٔ افراد بشرند، همه دنیا و همه ادوار و عصور از آن آنهاست، از اینروست که صدای آنها حتی از پس هیاهوی سراسر قرون گذشته ، شنیده میشود نوابغ نه تنها در ابراز لیاقت در رشته مخصوصیکه در آن استعداد فوق العاده دارند برسایرین مزیت دارند بلکه در همه چیز هوش و ذکاء نشان میدهند و بآسانی کسب معلومات میکنند و همیشه فعالیت دائمی ، یك چشمهٔ خوشی تمام نشدنی برای آنان میگردد .

بعلاوه کسانیکه واقعاً از شاهکار های علمی و هنری لذت میبرند همین نوابغ هستند . اشخاص عادی از آثار هنری و شاهکارها همانقدر لذت میبرند که اشخاص مبتلا به نقرس از رفتن به مجالس رقص لذت میبرند ! همانطور که اشخاص مبتلا به نقرس فقط برای رعایت رسوم و آداب به مجلس رقص می روند و از آن چیزی نمیفهمند و لذتش را درك

نمیکنندزیرا نمیتوانند برقصند همچنان اشخاص عادی فقط برای رعایت آداب ، بشاهکار های بزرگان بچشم احترام نگاه میکنند ولی نه چیزی از آن میفهمند و نه لذتی از آن میبرند .

بهمین جهت نوابغ مجبورند تنها بسر برند و بجـای گفتگوی با دیگران ، با خودشان گفتگو کنند و اگر هم گاهی آنها با مردمان عادی سر وکار پیدا کردند ، گفتگو کردن آنها عیناً شبیه گفتگو کردن بچه با عروسکش خواهد بود ۱

فرق بزرگ مردان عادی و نوابغ این است که مردان عادی فقط برای پر کردن شکمشان فکر و کار میکنند . برای آنها اوقات فراغت ارزشی ندارد بهمین جهت کارشان فقط بدست آوردن پول و خوردن و خوابیدن است و اگر هم اوقات فراغتی دست بدهد آنرا تلف میکنند .

برای اشخاص عادی هر نوع فعالیت ذهنی که دارای استفاده مادی نباشد ، دیوانگی است . بهمین جهت آنها فقط آنقدر فکر میکنند که بتوانند استفاده های مادی کنند و همینکه این نوع استفاده ها بدست آمد ، از فعالیت دماغی دست میکشند و به ترضیهٔ شهوات نفسانی خود میپردازند واتفاقاً قوای دماغی اشخاص عادی فقط بهمان مقدار است که حوائج مادیشان را بر طرف سازد .

لذا ولو آنها بخواهند مثل نوابغ بفعالیت فوق العاده دماغی به پردازند از عهده چنین فعالیتی بر نمیآیند .

☆☆☆

بعقیده شوپنهاور همانطور که درزن قوهٔ خلاقه بخودی خود وجود دارد ومیتواند بچه بوجود آورد ، همچنان در نابغه قوه خلاقه هست و

میتواند بخودی خود افکار بکروتازه بوجود آورد ، واقعات خارجی‌در پیدایش افکاربکر نابغه رل‌یك پدررا بازی‌میکنند یعنی‌فقط کمك‌میکنند این افکار به منصهٔ ظهور برسد .

فرقیکه‌بین‌دماغ نابغه‌ودماغ‌سایرین‌هست، نظیرهمان‌فرقی‌است که بین گوهر شب چراغ‌وسایر احجار کریمه وجوددارد ، یعنی نابغه خود بخود نورانی است ؛ دیگران‌نور خود را ازنوابغ کسب میکنند ، فرق بین دانشمندان و نابغه اینست که ازدانشمند چیزهائی میآموزیم که یاد گرفته است ولی از نابغه چیز هائی یاد میگیریم که مخصوص به خود اوست واز کسی یادنگرفته .

دانشمندمانند تیرزنی‌است که هدفش‌معلوم است‌وازاینروتیرهائی که رها میکند مردم میبینند و ازکارهای او سر در میآورند و از اینرو ازاوتجلیل وتکریم‌میکنندولی‌هدف‌نابغه چون‌پنهانست‌ومردم نمیفهمند تیرهای خود رابسوی چه هدفی‌رهامیکند،ازاینرو اعتنائی باو نمیکنند مگر این که واسطه‌ای‌پیدا شود وهدف‌نابغه را معلوم کند وآنرا بمردم نشان بدهد آنوقت مردم از نابغه تجلیل میکنند.

نوابغ رامیتوان‌فانوس دریائی نوع بشردانست زیرا بدون آنان بشر در یك اقیانوس بی‌پایان اشتباه وپریشانی گرفتار میشود .

ابتکار وابداع نوابغ بحدیست که نه تنها اختلاف عظیمی که بین آنان ودیگران وجود دارد ، کاملا هوید است بلکه خصوصیات فکری واخلاقی آنان‌نیز کاملا متمایز است . ازاینروشاهکارهای‌نوابغ هرگز تازگی خود را از دست نداده وهمیشه غیر قابل تقلید باقی میماند .

نابغه دارای علم‌ذاتی است‌یعنی باکشف وشهود و بکمك نیروی

بصیرت ، اسرار تازه را کشف و آنرا بصورت یك اثر فلسفی ، یك تابلو یك سمفونی ویایك شعر به بشر ارمغان میکند ، بهمین جهت برای نابغه معلوماتی که فرامیگیرد فقط وسیله‌ای برای تأیید وتأکید عقاید خود او خواهد بود در حالیکه برای سایرین خود معلومات هدف میباشد .

از خصوصیات نوابغ اینست که اطلاعاتی که‌از کتب ومنابع بدست میآورند ، بمنزله‌موادخام برای‌ساختمان فکری آنان میباشد درحالیکه برای اشخاص عادی معلومات اکتسابی خود هدف است زیرا در آنان جوهر اینکه چیزی تازه بیافرینند وجود ندارد .

بعبارت ساده‌تر نوابغ مثل‌زنبور عسل کارمیکنند ومیآفرینند ولی اشخاص عادی مثل مورچه کار میکنند یعنی هر چه را که گرد میاورند بهمان صورت نگاهمیدارند . دماغ اشخاص‌عادی مناظر رامنعکس میکند ولی دماغ نوابغ مثل طبیعت خالق مناظر تازه است . از اینرو نوابغ جهانهای نو در برابر ما میگشایند ولی‌دیگران همان مناظر قدیمی را عرضه میدارند علتش آنستکه چشم باطنی نابغه بسیار قوی است : او چیزهائی می‌بیند که دیگران نمی بینند . نوابغ بااین بینائی قوی درونی قادر میگردند پرده ازروی مجهولات بر گیرند واکتشافات خود را بصورتهای گوناگون (شعر ، تابلو ، سمفونی وغیره) عرضه بدارند قوهٔ تصور یك وسیلهٔ صرف نظر نکردنی برای‌نوابغ است زیرا بوسیلهٔ این قوه است که آنان قادر میگردند افکار خود را به بدیعترین شکل بمعرض نمایش گذارند .

شوپنهاور وجود قوهٔ تصور را یك عنصر اساسی در نوابغ میداند ولی تذکر میدهد که لازم نیست هر کس که دارای قوه تصور هست ،

حتماً نابغه باشد .

چون نابغه ازخود میآفریند ، ازاینرو علم اومانند متن کتابهای کلاسیك قدیمی وعلم دانشمندان مانند حواشیی است که بر آن متن نوشته شده . همانطور که کتاب نمیتواند جای نبوغ را بگیرد ، همچنان عوام نمیتواند حقایقی را که نوابغ درك میکنند ، درك کنند زیرا این حقایق انتقال ناپذیر است .

عوام اگرچنین زحمتی را بکشند ، ممکنست بسایهٔ علم دسترسی پیدا کنند ولی خود علم از نظر آنان همیشه پوشیده است . زیرا برای درك علم حقیقی بصیرت (Perceptiou) لازم است وعوام دارای این قوه نیستند ونمیتوانند دارای این قوه بشوندزیرا نبوغ مانند زیبائی امری ذاتی است نه اکتسابی . بعبارت دیگر هر کس بخواهد نابغه بشود ، باید نابغه بدنیا آمده باشد . نبوغ را نمیتوان یاد گرفت .

بهمین جهت علمیکه نابغه بآن دست می یابد ، تازه ودست نخورده میباشد واین علم را نابغه مستقیماً باکشف وشهود ومطالعه دقیق طبیعت درك میکند ولی علم اشخاص عادی ، علم حقیقی نیست . اینستکه طرز تفکر آنان سوژکتیف **Supiectiff** است ؛ برخلاف نوابغ که طرز تفکر شان اوبژکتیف **Objectif** می باشد . داشتن نبوغ یعنی فراموشی خودو دخول در جهان مثل وصور. از این روست که در حالیکه نوابغ علم را برای خاطر علم میخواهند ، اشخاص عادی علم راوسیله‌ای برای ارتزاق قرار میدهند . نابغه کاملا ازهر گونه علائق رسته وبتمام معنی دماغ او از اسارت نفس نجات یافته است واز این رومیتواند تصویر جهان رادر خود منعکس گرداند . نوابغ چون بباطن توجه دارند از اینرو همیشه

دربرابر اسرار ازلی وزیبائیهای هنری وحقایق علمی اعم از آنکه خود کاشفش باشندویادیگران ، واله و حیران میشوند واین اکتشافات رابا اعجاب مینگرندولی اشخاص عادی که فریفته زرق و برق و تزئینات ظاهری هستند در برابر این نوع اکتشافات مانند حیوانات بی اعتنا هستند .

در نوابغ قدرت عقل بمراتب قویتر ازقدرت نفس است برعکس در اشخاص عادی قدرت نفس قویتراست وعقل خادم نفس میباشد . ازاینرو اشخاص عادی عقل خود رابهمان اندازه بکارمیاندازند که برای ترضیهٔ شهوات نفسانیشان لازم است بلکه باید گفت عقل درآنان بهمان اندازه هست که احتیاجات نفس را برمی آورد . از این رو اشخاص عادی نه پی بزیبائی های معنوی میبرند و نه میتوانند چنین زیبائیها رادرك کنند .

بعقیدهٔ شوپنهاور کلیه شاهکارها، میوه الهام هستندوالهام هم موقعی دست میدهد که عقل کاملا از نفس رهائی یافته باشد . غبار نفس آئینه دل راتاریك میکندولی وقتیکه الهام دست میدهد ، این غبار گوئی کاملا از بین میرود وحقایق جهان بوضوح تمام روی آن منعکس میشود .

در اینگونه لحظات است که شاهکار های جاوید پا بعرصهٔ هستی می گذارند ، برای نیل نبوغ ، عقل باید بر نفس حکومت کند واین کار بسی سخت است وعلاوه برفزونی عقل ، فداکاری میخواهد .

عوام نه عقلشان کافی است که بر نفس چیره گردد و نه طاقت آنرا دارند که بچنین فداکاری بزرگ تن در دهند ؛ اشخاص عادی همیشه در دنیای کوچك خود بسر میبرند ودرتمام کارها فقط منافع شخصی خود را در نظر میگیرند ولی نوابغ این برتری را بردیگران دارند که از قید خود رسته ودرجهان بزرك Macrocosm بسر میبرند نه درجهان کوچك

Microcosm از اینرو جهانی دردلشان‌منعکس‌میگردد وهمه را در خود وخود را در همه‌می‌بینند .

وچون جهان را در خود می‌بینند ازاینرو برخلاف‌اشخاص عادی تنها در فکر خود نیستند بهمین جهت‌درآثار نوابغ‌همیشه نظریاتی‌دیده میشود که‌دارای‌جنبهٔ کلی‌وجهانی است‌وازحدودزمان‌ومکان‌فراترمیرود

بنا براین میتوان‌چنین‌نتیجه گرفت که درحالیکه اشخاص عادی تنها برای خود زندگی میکنند و کارهای آنان برای یك دورهٔ معین میباشد ،کارهای نوابغ محدود بیك مکان نبوده و تأثیرش محدود بیك دوره نیست .

بعقیدهٔ شوپنهاور آثار نوابغ تجملی‌بوده ، دارای هیچگونه فایدهٔ مادی نیست . ار اینرودرحالیکه کارهای‌دیگران‌درامورروز مرهٔزندگی خیلی مفید میباشد ودرتهیهٔ وسائل رفاه و آسایش مادی نقش مهمی‌بازی میکند ، آثار نوابغ از نظر مادی فایده‌ای در بر ندارد .

آثار نوابغ‌وجودشان برای‌خاطر خودشان‌است‌زیرا آثار نوابغ بی فایده و مفرح ذات ومایهٔ انبساط خاطر است . آثار نوابغ ما را از قید احتیاجات روزانه زندگی که مایه خستگی و ملال است ، رهائی داده چند لحظه ما را در وجد وجذبه فرو میبرد .

شوپنهاور نوابغ‌را بادرختهای بلندزیبا تشبیه میکند که هیچگونه ثمره ای نمیدهند ولی مایهٔ انبساط خاطرند .

افراد عادی‌نظیر درختهای‌میوه اند که‌بدترکیب و کوتاه‌اندولی وجود آنهابرای زندگانی لازم میباشد .

از فرقهای بزرك‌نوابغ واشخاص عادی اینست که اشخاص عادی

فقط برای هدفهای عملی زندگی میکنند ودرکارهای خود عرض دارند ومنافع شخصی را طالبند ولی نوابغ بخاطر داشتن هوش سرشار وغرق بودن در افکار دورودراز ، کاملادر کاهارئیکه میکنند بیغرض هستند واز اینرو درامور روزمرهٔ زندگی‌عجز عجیبی ازخود نشان میدهند وسلوك غیر عادی از خود ابراز میدارند که گاهی خیلی مضحك بنظر میرسد وآنان را دیوانه جلوه گر میسازد .

کلیهٔ آثار نوابغ محصول تفکر دائم در باره اسرار جهان بدون داشتن اغراض‌شخصی‌است بهمین جهت نوابغ‌دارای یك زندگی‌فکری مخصوص بخود هستند که در سایرین نیست واین زندگی فکری دائماً مراحم زندگی عملی‌آنان‌میشودچندانکه گاهی آنرا فلج‌میسازد و این بعلت آنستکه‌برای نوابغ علم وهنر هدف است‌حال‌آنکه‌برای‌دیگران وسیله‌ای است برای تحصیل ثروت ومقام .

آنچه فوقاً درباره نبوغ ازقول شوپنهاور نقل شد،مطالبی‌است که خودمؤلف‌ازآثارشوپنهاوراقتباس کرده‌است‌اینك‌مطالبی که‌ویل دورانت در « تاریخ فلسفه » خود از قول‌شوپنهاور نقل کرده است ، عیناً از نظر خوانندگان میگذرد .

« نبوغ برترین شکل‌خالی از « اراده » است .

پست ترین صور زندگی تماماً اراده‌اند و معرفتی‌ندارند. انسان متعارفی ، اراده است باکمی‌معرفت ؛ نبوغ معرفت‌است باکمی اراده.

«نبوغ یعنی پرورش قوهٔ مدرکه بحدی‌بیش ازآنچه اراده اقتضا میکند این عمل متضمن خارج شدن‌نیرو ازفعالیت تولیدی بفعالیت عقلی‌است

« شرط اساسی نبوغ تسلط غیر عادی‌حساسیت وعصبیت برنیروی تولید

مثل می باشد بهمین جهت است که بین نابغه وزن که نماینده قدرت تولید مثل و انقیاد عقل در دست اراده زندگی و تولید حیات است ، دشمنی وجود دارد« زنان ممکنست مواهب عالی داشته باشند ولی نمیتوانند دارای نبوغ باشند، زیرا آنان همیشه (سوژکیف) باقی میمانند . برای زنان همه چیز جنبه خصوصی و شخصی دارد آنان همه چیز را وسیله‌ای برای وصول بهدف های مشخص خود میانگارند ، ولی از سوی دیگر :

«نبوغ عینیت محض است ، یعنی در این حالت ذهن میل و کشش بامور عینی دارد . . نبوغ قدرت ترك منافع و امیال و آمال خویشتن و انکار شخصیت خویش تا مدت زمانی است بطوریکه شخص عالم محض گشته و رؤیای روشنی از جهان بر او عیان میگردد . . چهره نابغه از این امر تشخیص داده میشود که در سیمای او تسلط قطعی خرد بر اراده ، آشکار است . در سیمای افراد عادی تسلط اراده مجسم میباشد . در آنها دانش فقط وقتی ظاهر میشود که تحت تأثیر حرکات اراده قرار گرفته باشند ودانش آنها تنها بسوی رسیدن به منافع شخصی هدایت میشود . »

هر گاه عقل از اراده نجات یافت اشیاء را آنچنان که هستندمی بینند . « نبوغ در برابر ما آئینه سحر آمیزی قرار میدهد که در آن تمام چیزهائیکه اساسی ومهم است در یك جا گرد آمده وپرتوی تابناك بر آن افکنده شده وآنچه عارضی وبیگانه است از آن خارج می کند « فکر درون هراهان نفسانی نفوذ میکند همچنانکه آفتاب از خلال ابرها میتابد وقلب اشیاء را آشکار میگرداند ؛ فکر ماورای تعینات و جزئیات رفته ، به « مثل افلاطونی» ویا جوهر جهانی که از آن متشکل گردیده میرسد . و این عیناً مثل کار نقاش است که در پیکر شخصیکه میخواهد تصویرش را نقاشی کند ، نه تنها بصفات وشمایل خاص توجه

میکند بلکه بعضی صفات کلیٔ وحقیقت ابدی که برای آشکار کردن آن فرد چیزی جز یك « سمبول » و « وسیله » نیست ، نیز می‌بیند . بنابر این رازنبوغ دردرك صریح عینی بیطرفانه وپی بردن بحقائقی است که جنبهٔ جهانی وجوهری آن محرز است .

همین از میان‌رفتن‌تعادل‌شخصی است که باعث میگردد نابغه در جهان‌اشباع شده از هواهای نفسانی وفعالیت‌های‌عملی وشخصی ، خود را در محیطی ناسازگار بیابد .

در نتیجه دور بین بودن ، اشیائی را که نزدیك اویند نمی‌بیند . او بی احتیاط و « عجیب وغریب » است ، و در حالیکه نگاهش متوجه ستارگان است ، بدرون چاه میافتد ، و یك علت اجتماعی نبودن نابغه همین امر است ؛ نابغه بفکر اموراساسی‌وجهانی وابدی است درحالیکه افراد دیگر بفکر امور موقتی ، متعین وآنی‌هستند ؛ ذهن‌او ودیگران روی یك‌زمینه‌کار نمیکندولذا او ودیگران هرگز بهم تلاقی نمینمایند « قاعدتاً یك مرد بهمان‌نسبت که‌عقلاً ضعیف‌واخلاقاً بطورکلی پست‌است بهمان نسبت اجتماعی میباشد . » این‌محرومیت درنابغه جبران میشود بدین معنی که وی باندازهٔ کسانیکه درزندگی دائماً بر جهان خارج‌از خود اتکاء دارند، احتیاج بمعاشرت ندارد .«لذتی که وی‌اززیبائی‌میبرد، تسلی خاطری که از هنر میبابد وشوق وهیجان هنرمند ، باعث میشود که وی هم وغم زندگی‌رافراموش کند « اینهمه جبران رنجی است که به نسبت روشن‌بینی اووتنهائی محض او درمیان افرادیکه وجه شباهتی با او ندارند ، رو بافزایش میگذارد . »

نوابغ عاشق‌فکر کردن ، یادگرفتن ، آزمایش کردن وبهدفهای

معنوی خود رسیدن هستند . آنان چنان مستغرق زندگی فکری خود میشوند که اززندگی عملی گاهی بکلی باز میمانند وباندازهٔ یك کودك در عادی ترین امور از خود عجزوبیچارگی نشان میدهند .

شوپنهاور میگویدهمانطور که‌یك ورزشکارورزیده‌از نفس تمارین ورزشی لذت میبرد و درانجام اینگونه تمارین . از همه چابکتر است و انتظار هم ندارد ورزش او مورد توجه این و آن قرار گیرد ، نابغه هم‌نه تنهاکارهائی را انجام میدهد که ازعهدهٔ دیگران بر نمیآید بلکه‌کارهای خود را بچابکی انجام میدهد و مانند ورزشکار که از نفس ورزش لذت میبرد ، او هم از نفس تعقیب هدفهای معنوی خود لذت میبرد واعم از این که‌مردم اعمال وافکاراو رامورد توجه قرار بدهند یاندهند او به‌کار خود ادامه‌میدهد . بهمین‌جهت‌نابغه چون پیوسته‌سر گرم کاراست‌وازکار خودلذت میبرد،مثل اشخاص عادی گرفتار ملالت نمیگردد و گاهی‌هم بحظوظ معنوی بسیارعالی‌نائل میگردد که هر گز نصیب اشخاص‌عادی نمیشود . بعقیده شوپنهاور فاصلهٔ عمیقیکه بین‌نوابغ‌ومیلیونها افرادیکه فقط برای پر کردن روده‌های بی‌هنر پیچ پیچ کار میکنند وجود دارد ، بین هیچیك‌ازطبقات‌اجتماع اعم‌ازکسانیکه دارای‌مقام اکتسابی‌هستند ویااعیان زاده‌اندوجودندارد . علتش آنستکه ثروتیکه در نوابغ هست ذاتیست و قدرت عقل آنان چنان بر قدرت نفس غلبه دارد که باقدرت عقلی دیگران نمیتوان موردمقایسه‌اش قرار دارد .

بعقیدهٔ شوپنهاور درحقیقت هرطفل تاحدی نابغه است وهر کس نابغه است تااندازهٔ کودك میباشد ، زیرا در هر دوسادگی وبی آلایشی دیده‌میشود . گوته بهمین جهت مورد انتقادقرار میگرفت. مثلا«هردر»

اورا « طفل بزرگ» میخواند . زیرا رفتار و کردار گوته غالباً بچه گانه بود . در بارهٔ موتزار هم گفته اند که در سراسر عمر همچنان کودك باقی ماند .

علت اینکه نوابغ و کودکان شبیه هم هستند اینستکه در هر دو نیروی عقل بر نیروی نفس غلبه دارد . همانطور که دستگاه عصبی در کودکان بسرعت رشد و نمو میکند و بر عکس رشد جهاز تناسلی اش خیلی بطئی است ، همچنین در نوابغ قدرت دستگاه عصبی بر قدرت شهوت غلبه پیدا میکند و این غلبه بحدی است که دماغ پارازیت تمام بدن میشود و دستگاه تناسلی کم کم نفوذ و تأثیر خود را ازدست داده، تسلیم عقل میشود . اصلا نبوغ از نظر شوپنهاور چیزی غیر ازدارا بودن نیروی عصبی فوق العاده نیست و بهمین جهت نبوغ همچنانکه ارسطو گفته با چاشنی اندوه وجنون آمیخته است .

بقول شاعر :

کدورت بیشتر آن را که جوهر بیشتر باشد
نمی باشد غبار زنك هرگز تیغ چوبین را

با وجود این نتیجه اش آنست که نابغه مجبور میشود گوشهٔ انزوا را اختیار کند و گاهی دچار جنون گردد . حساسیت فوق العاده ای که از راه خیال واشراق او را عذاب میدهد ، با عزلت و ناسازگاری محیط توأم شده رابطهٔ ذهن را با واقعیات قطع میکند . ارسطو حق داشت بگوید : « مردانی که در فلسفه ، سیاست ، شعر یا هنر بمرتبه ممتاز نائل گشته اند ظاهراً دارای طبع مالیخولیائی بوده اند . » رابطهٔ مستقیمی که بین نبوغ و جنون وجود دارد در شرح احوال مردان

بزرگ از قبیل روسو ، بایرن ، آلفیری و دیگران ، باثبات رسیده .»

پس از یك تفحص دقیق در تیمارستانها ، من افرادی را دیده‌ام که بطور قطع دارای مواهب عالی بوده‌اند و نبوغشان بطور واضح از خلال جنونشان بادید بوده است. »

با اینهمه ، درهمین نیمه دیوانگان ، درهمین نوابغ ، اشرافیت واقعی بشریت نهفته است .

« از نظر هوش ، طبیعت خیلی اشرافی است . تمایز واختلافیکه طبیعت در میان هوش افراد نهاده است ، از اختلافات موجود در نسب و مقام وثروت وطبقه‌هر کشوری ، بیشتر است . »

طبیعت نبوغ رافقط بعده‌ای معدود میدهد زیرا یك چنین خوی و مزاج مانعی در پیشرفت کارهای عادی زندگی خواهد بود - کارهائی که احتیاج به تمرکز فکردر امور معین وآنی دارد . »

خصوصیات دیگر نوابغ

ازخصوصیات نوابغ اینستکه‌ازطفولیت بی اختیار مجذوب کاری که درآن‌استعدادفوق‌العاده دارندمیشوند وهرقدرهم‌مشکلات وموانع فراراهشان‌باشد، آنان تمایلات باطنی خود را تعقیب میکنند وتاشاهد مقصود رادرآغوش نگیرند دست ازفعالیت بر نمی‌دارند .

عقربك استعداد آنان از هنگام تولد بسوی کاریکه برای آن آفریده شده‌اندمتوجه‌است .

هرقدروالدین ودیگران سعی کنندعقربك استعدادشان رامتوجه سمت دیگر کنند بیفایده است . مثلا پدر گالیله مایل بود پسرش طبیب

شود ولی پسرش بریاضیات وفیزیك علاقه داشت و سرانجام فیزیك‌دان گردید .

پدرشوپنهاور میخواست پسرش مثل خودش تاجرشودولی شوپنهاور بشدت بفلسفه علاقه داشت وفیلسوف گردید .

پدرکارل مارکس مایل بود پسرش وکیل دادگستری بشود ولی کارل مارکس از این کار نفرت داشت ودر نتیجه ، با اینکه پدرش او را مجبور کرده بودحقوق تحصیل کند ، پی وکالت نرفت !

گوته حقوق خواندوشاعرشد ! اسکات حقوق خواند ورمان نویس شد ! وقس علیهذا سایر نوابغ تامدتی خودرا دراثر اضطرار بکاری که مخالف ذوق خود بوده سرگرم شدند ولی عاقبت دنبال کاری رفتند که برای آن ساخته شده بودند .

نوابغ چون پی تمایلات باطنی خودمیروند ، از اینروعاشق همان شیئی که موردعلاقه‌شان هست میباشند و این عشق بحدی است که تمام وجود خود را وقف تحصیل آن میکنند و بهمین جهت قادر میگردند در افق های دورپرواز کرده جهانهای نو کشف کنند .

اشخاص عادی ماننده‌ماه نور علم را قرض میکنند ولی نوابغ مانند خورشید خودچشمهٔ نورجهان افروزند . و بهمین جهت نوابغ در عصر عصرخودکامیاب نمیشوند آنان بسی دورتر ازمعاصرین خود میروند و در عوالم دیگر سیر میکنند و بهمین جهت آثارشان بـرای معاصرین نامفهوم است . وچون معاصرین آثارشان را نمی فهمند از اینرو نابغه بقول شوپنهاور مانند شخصی است که تنها در یك جزیره میان میمونها وطوطی‌ها بسر میبرد !

از خصوصیات دیگر نوابغ اینستکه آنهادز قسمت اعظم عمر خود تنها بوده اند. مانی، مثلا، دیرزمانی انزوا گزید ودرمحیطی بسر برد که خالی ازعواملی که فکررا مشوش می‌سازد، بود. کتاب ارژنگ او میوهٔ تنهائی اوست..

شوپنهاور تمام عمر درازخودرا در انزوای مطلق بسر برد. شوپنهاور عقیده داشت هرچه شخص عادی‌تر باشد، اواجتماعی تر است زیرا همیشه همجنس بهمجنس متمایل است وچون اکثریت درجامعه با اشخاص عادی است، ازاینروهرچه شخص عـادی تر باشد، روش اکثریت را بیشتر می‌پسندد و اجتماعی‌تر میشود.

ولی نوابغ درحقیقت تنها نیستند زیـرا او که سر گـرم مطالعهٔ کتاب جهان است «نیست تنها که هست با تنها»: عزلتی مانند این، عزلت نمیباشد.

فایدهٔ بزرگ تنهائی اینست که مارا بدرون دالانهای پرپیچ وخم اسرار طبیعت راهنمائی میکند و بدرون بینی متمایلمان میسازد. شعور باطنی درتنهائی ببهترین وجه پرورش می‌یابد.

شعور باطن چیست؟ شعور باطن پرورشگاهی است که در آن افکار پرورش میبابند همچنانکه غذا وقتی خوب میپزد کـه آهسته و پیوسته روی آتش ملایم بپزد، فکرهم وقتی ثمر نیکومیدهد که آهسته‌وپیوسته درقلمرو شعور باطنی به نشونما می پردازد و این امردر موقعیکه تنها هستیم بهتر صورت میگیرد زیرا دراین‌صورت بیشتردربارهٔ موضوعیکه مورد توجه ماست فکرمیکنیم وحواسمان بهتر جمع میشود.

پیشرفتهای بزرگ محصول دقت متمادی در یك موضوع است.

چنانکه وقتیکه از نیوتون پرسیدند بچه وسیله بآنهمه اکتشافات نائل گشت ، او گفت : «بوسیلۀ تفکر دائم دربارۀ موضوعی که در نظر داشتم حلش کنم» تا هنگامیکه اشعۀ خورشید بیك نقطه تمرکز نیابد چیزی که در معرض حرارتش قرار گرفته آتش نمیگیرد . همچنین تا وقتیکه قوای دماغی بیك سوی متمرکز نشود موضوعی که حلش منظور نظر ماست حل نمیگردد. تمام موفقیتهای نوابغ معلول این علی بوده که آنان پژوهندای ژرفبین بوده‌اند علت آنکه آنان دورتر از دیگران رفتند وافقهای نو کشف کردند همین بوده که دقیقتر از دیگران فکر کرده‌اند . فکر بلند پرواز آنان نمیتوانست پای بندسطحیات شود . آنان حاضر نبودند درجادۀ کوبیده وهموار پیشینیان بروند . رینولدز باهمیت دقت اشاره میکند وقتیکه میگوید : کسیکه تصمیم گرفته در نقاشی ویا هنری دیگر برهمگان برتری جوید ، باید تمام قوای دماغی خود را ازهنگام برخاستن تاهنگام بخواب رفتن روی همان یك موضوع متمرکز سازد.»

یك ضرب المثل روسی میگوید : «شخص غافل و بیدقت ، غالباً درجنگل گردش میکند ولی هیزم پیدا نمیکند .» چرا ؟ برای اینکه بر اثر عدم دقت چیزی نمی بیند . تمام اختراعات نتیجۀ تمرکز فکر یعنی تقویت قوۀ بینائی بوده است . اشخاص بیفکر نه تنها حوادث مهم را سرسری میگیرند بلکه حتی بآنچه نزدیکشان قرار دارد و مربوط بخودشان میباشد هم اهمیت نمیدهند . در نتیجه درحالیکه عاقل بهرچیز جزئی دقیق شده درسهای گرانبها ازآن فرا میگیرد ،دیگران بزرگترین نعمت‌ها را براثر عدم دقت ازدست میدهند.

ازخصوصیات دیگر نوابغ اینست که فوق العاده حساس هستند.

شاتوبریان باین موضوع اشاره میکند وقتیکه میگوید : «احساسات مردم عادی است . نوابغ مانند چنگ بادی هستند که با اندك وزش نسیم بـر تار های آن ،بتناسب شدت ویاقلت‌نسیم گاهی آهنگی ملایم ودلکش از آن بر میخیزد وزمانی غرش خشم آلوده وسهمگین از آن بلند میشود . »ومیرابومیگوید : « فقط کسانیکه‌دارای‌احساسات‌آتشین هستند متیوانند به سروری وبزرگی نائل گردند . » وگوته مینویسد : « تازمانیکه فقط به خیزبرمیخوردم ، جذبهٔ شاعری من بسیار کم‌میبود ولی بمجرداینکه دربرابرشرتهدید کننده قرارمیگرفتم ،جذبهٔ شاعری من شعله‌ور میشد ، شعر ظریف مثل قوس قزح فقط روی زمینهٔ تاریك آشکار میگردد . از اینروستکه نبوغ شاعر عنصر افسردگی را دوست میدارد ، » آنکه بیش از همه میسوزد ، بیش از همه روشنائی میدهدو عذابهای روحی چون تیزاب تا اعماق استخوانها نفوذ میکند و موجد آثار شگفت‌آورمیگردد . پس‌چه شگفت‌اگرهاینه بگوید . « همانطور که اشگهای چشمان من بی‌اختیار جاری میشود ، اشعار منهم‌بی‌اختیار از روحم تراوش میکند . »

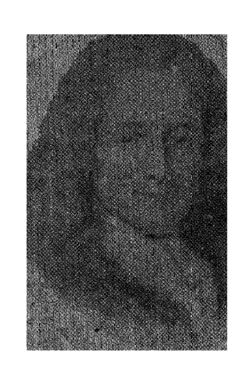
از خصوصیات‌دیگر نوابغ تمایل آنهابه حزن وبدبینی .

گوته اعتراف کرده که طبیعت او به اندوه شدید و شادی شدید متمایلست یك زمان دیگر اظهار داشت که هر چه دانش شخص افزون می‌شود ، بر حزن او افزوده میگردد . او میگفت که در سراسر عمر ۸۰ ساله اش فقط چهار هفته واقعاً خوش بوده است .

بدبینی شوپنهاور ونیچه ضرب‌المثل است . شوپنهاور نوشته‌است: « از ایام جوانی من همیشه اندوهگین‌بوده‌ام » او مثل روسواز امراض

خیالی میترسیده . تماشای سلسلهٔ آلپ‌درسویس بیشتر اورا اندوهگین کرد تا خوشحال .

ولتر مالیخولیائی بود او گفته است :



ولتر

جسماً مردنی هستم . من‌پیش بینی میکنم که مبتلا به‌مرض‌استسقاء میشوم. البته‌اثری از آن فعلانیست ولـی شما میدانید کسی باندازهٔ شخصی که تمایل به‌مرض‌استسقاء دارد ، خشك طبع نیست . امراضیکه ظالمتر ازپادشاهانند مرا تعقیب میکنند . فقط به‌پزشگان احتیاج دارم که بحیات من پایان دهند . . . » دوستش گریم میگوید وقتی که یکی باو اطمینان داد که قوی وبا نشاط هست ، ولتر خیلی عصبانی شد !

ارسطو گفته است نوابغ طبیعتاً بحزن و اندوه متمایلند . فلوبر یك بار اظهار داشت : « من برای خوشحال بودن آفریده نشده‌ام . » شیللر زمانی دچار چنان حزنی گردید که اطرافیانش خیال می کردند دچار جنون شده است !

ژرژساند گفته است چه‌صفرااو را محزون‌ساخته باشد وچه‌حزن او را صفرائی کرده باشد وی همیشه آرزو میکرده است که با انتحار بآسایش ابدی نائل گردد .

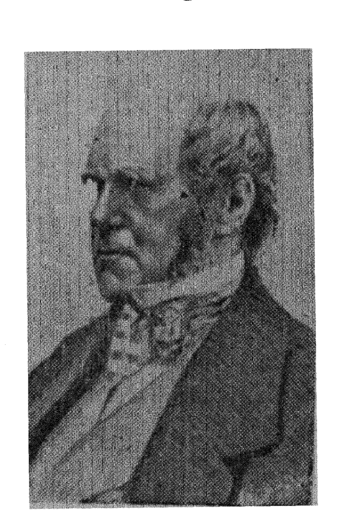
او میگوید که هر وقت آب ، پرتگاه وشیشه دوا را میدید بفکر انتحار میافتاد .

«کوروجیو» ، «باساتو» «تنتوریتو» و «کالیاری» و مخصوصاً خانـواده «تی‌سیان» مقامی برجسته درجهان نقاشی بدست آوردند .

۲ـ شعر : «مانزونی» ازخویشان «سنه‌ك» بود .

آریستفن دوپسر داشت که مانند خوداو نمایشنامه نویس‌شدند . سفوکل ، کرنی ، راسین و کولریج پسران و نوه‌هائی داشتند که شاعر شدند. پسر الکساندردوما مانندپدر، رمان نویس‌شد. آلفونس وارنست دوده دوبرادر بودند که هردو ادیب شدند .

۳ـ دانش : درجهان دانش اعضای خانواده داروین وهرشل همه دانشمند بودند: پدرچارلزداروین پزشك‌وجداودانشمندبود: هرشل‌ها، منجم بودند .



چارلز داروین

۴ـ فلسفه : درمیان فلاسفه برادران‌هومبولد، گریم‌وفیخته‌را میتوان نام‌برد .

۵ـ سیاست : درسیاست نام پیت‌ها ، فاکس ها ، والپولها و دیسرائیلی‌هاقابل ذکراست .

چنین تصور شده که بسیاری ازنوابغ نبوغ خودرا از مادران تیز هوش خودبارث برده‌اند. چیچرون، کوویه، شاتوبریان،اسکات، بایرن لامارتین وسنت اوگستین ، ازاین قبیل افراد بودند .

ازسوی دیگر افرادی ازقبیل رافائل ، لردبیکن ، وبر ، شیللر، میلتون ، آلبرتی ، تاسو ، نبوغ خود را از پدرانشان بارث برده‌اند .

آیا نبوغ ارثی است ؟

بااینکه نبوغ ارثی نیست ، معذلك باید گفت نوابغ صفاتی از والدین واجداد خود بارث برده‌اندوبراثر ترکیب غیر عادی این‌صفات دارای خصوصیات غیر عادی شده اند .

از سوی دیگر خانواده هائی‌دیده‌شده‌اند که چهارپشت اعضاء آنها همه باهوش‌وبااستعداد بودند ولی‌نبوغ حقیقی‌درهیچ خانواده‌ای‌تکرار نشده است .

مثلاخانواده‌ای که افرادش‌استعدادفوق‌العاده در موسیقی داشتند خانواده باخ بود . از سال ۱۵۵۰ هشت افراد خانوادهٔ باخ موسیقیدان بنامی بودند . بزرگترین موسیقیدان این خانواده سباستیان باخ بودو آخرین‌فرد این‌خانواده که موسیقیدانی‌نسبتاً‌خوب بودویلهلم فردریش ارنست بود که در سال ۱۸٤٥ درگذشت . فتس در کتاب شرح احوال موسیقیدانان جهانی نام ۲۹ نفر از این خانواده را میبرد که همه در موسیقی نامور گشتند .

خانواده‌های دیگر موسیقیدان ، خانواده بتهوون‌است . هم‌جدو هم پدر بتهوون هردوارگزن‌کلیساهای «کلن» بودند . پدر موتزار هم استاد موسیقی بودونزد «پرنس آرچ بیشاب سالزبورك» کارمیکرد .

هایدن برادری داشت که ارگزن بنامی‌بود

درسایر رشته‌های هنرهای‌زیبا ، «لومبروزو» اسامی خانواده‌های نامبرده زیررا ذکر میکند .

۱ ـ نقاشی : خانواده‌های « وان‌درولد » ، « موریلو » ، « بلینی »

تحقیقات لومبروزو نشان میدهد که عده‌ای بسیار از نوابغ موقعی تولد شده‌اند که پدرانشان دوران پیری‌راطی میکرده‌اند .

معروفترین اینگونه‌ژنی‌ها اینهاهستند : فردریك کبیر ، ناپلئون کبیر ،الکساندر، دوما (پدر) ، بینامین‌فرانکلین ، بالزاك ، کنفوسیوس، هوراس والپول ، ویلیام پیت ، راسین ، آدلر ، شوپنهاور . و بسیاری از نوابغ‌هم ، محصول‌رابط عاشقانهٔ‌نامشروع بوده‌اند. اراسم، تمستو کل ، شارل‌مارتل، ویلیام فاتح، لئوناردوداوینچی، بوکاشیو، الکساندردوما ، کاردان ، دالامبر ، له هارپ ، الکساندر هاملتون ، کاردانو ، تئودریك بزرگ‌از این‌قبیل افراد بوده‌اند .

در بین افراد معروف دیگری که محصول زناشوئـــی نا مشروع بوده‌اند ویلیام فرانکلین ووچنزو گالیله رامیتوان نام‌برد :

اولی پسر بینامین فرانکلین معروف بود که فرماندار نیوچرسی گردید ودومی پسر گالیله منجم بود که ریاضیدان وشاعر بنامی‌شد .

سه خواهر معروف خانواده برونته یعنی‌شارلوت برونته ، امیلی برونته وآن برونته همه نابغه بودند وهرسه تمایل شدیدبه مالیخولیا و حزن داشتند و هرسه درآغاز جوانی مردند.«شارلوت» در ۳۹ سالگی و « امیلی » در ۳۰ سالگی‌و «آن» در ۲۹ سالگی بمرض سل در گذشتند . این سه خواهر رمان نویس انگلیسی برادری داشتند که استعداد عالی درنقاشی داشت .

اینك شرح احوال بعضی افرادیکه از خانواده‌های بـــا استعداد بوجود آمده‌اند ، دراینجا برسبیل اجمال‌ذکر می کنیم :

جوناتان سویفت (۱۷۴۵ـ۱۸٦۷) نویسندهٔ بنام‌انگلیسی ، اگر

چه کشیش بود ، غزل میسرودو رمان مینوشت . از رمانهای معروف او «مسافرت‌های گلیور» میباشد که در آن جامعه انگلیس را هجو ومسخره کرده است .

سویفت با اینکه جسماً قوی و قد بلند بود ، ولی در سراسر عمر سر گیجه‌های شدید مبتلی بودودر پایان عمر مخبط و دیوانه گردید .

درایدن شاعر معروف انگلیسی ، پسر عموی سویفت بود «دین سویفت» نویسنده شرح احوال «جاناتان سویفت» نیز پسر عم او بود «تئوفیلس سویفت» پسر «دین سویفت» ، نویسندهٔ مقالات سیاسی شد .

فرانسیس بیکن (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) فرانسس بیکن که طومار اسکولاتیسیسم را در هم پیچید و عصر نوینی در اروپا پدیدآورد ، پسر والدین برجسته‌ای بود .

پدرش سر نیکولاس بیکن ، مهردار سلطنتی ملکه الیزابت بود. این مرد علاقه‌ی زیادبدانش ، باغبانی وبنای خانه‌داشت . ازنظرسیاست هم نظریاتش خیلی صائب وروشن بود .

مادر بیکن برطبق روایتی «آن کوك» وبرطبق روایت دیگر ملکه الیزابت بود ! «آن کوك» زنی زیرك وتیزهوش بودو مخصوصاً زبانهای لاتن ویونانی راخوب میدانست . سر ناتانیل بیکن ، برادرناتنی فرنسیس بیکن ، نقاشی بنام بود .

۲- ژان دالامبر (۱۷۸۳ - ۱۷۱۷) ریاضیدان و فیلسوف مادی بودودر بیداری فرانسویان نقش عمده‌ای بازی کرد. اوبچه‌سر راهی بود. مادرش او رادربازار انداخته ورفته‌بود . درطفولیت دالامبر علاقه وشوق فوق‌العاده‌ای به‌یاد گرفتن دانش نشان دادولی کسی نبود تشویقش کند.

زن شیشه‌بری که اورادرراه رضای‌خدا بعنوان یك‌بچه سر راهی تربیت میکرد خیالات دورو درازاو رامسخره مینمود . در مدرسه هم معلمینش توجهی باو نداشتند واورااز تحصیل ریاضیات دلسرد کردند . ولی‌علاقهٔ اوبه علم‌رو بفزونی گذاشت تااینکه برتمام موانعیکه درراه زندگی‌اش بود ، چیره شدودر ۲۴ سالگی عضو آکادمی فرانسه گردید ! او متأهل نشدولی‌یك‌عشق افلاطونی عجیب نسبت‌به «مادموازل‌دواسپاناس» داشت .

مادر دالامبر که رمان نویس ماهری‌بود راهبه گردید ولی‌درعین حال رابطهٔ نامشروع بامأمور توپخانه پیدا کرد محصول این‌رابطه ژان دالامبربود . درموقعیکه پسرش ، دالامبر ، معروف‌شد ، مادرش خودرا باو بعنوان مادر معرفی کرد دالامبر در جواب گفت : «توزن پدر من هستی‌نه مادرمن . مادر من‌زن شیشه‌بر است »

۴- گالیلوگالیلی (گالیله) - یکی از بزرگترین منجمان و فیلسوف تجربی‌اواخر قرن‌وسطی ، دربچگی علاقه‌بساختن ماشین‌آلات بچه گانه داشت .

پدرش مایل‌بود وی‌طبیب شودواو برخلاف میل‌خود ، طب‌خواند ولی‌بعداً‌به آموختن ریاضیات‌وفیزیك پرداخت. اسلوب‌اودر نویسندگی خیلی روشن ودرخشان بود .

گالیله دیر زمانی استاد دانشگاه بود و شاگردانش او را خیلی دوست میداشتند .

پدر گالیله ، ویچنر و گالیلی ، مردی تیزهوش و دانشمند بود . او موسیقی خوب میدانست و فلوت نیکو مینواخت و کتابهای بسیاری درباره تئوری موسیقی نوشت .

این بود نمونه‌یی چند از اشخاصیکه پشت در پشت دانشمند و یا هنرمند بوده‌اند .

آیا نوابغ در انحصار یك طبقه اند ؟

جواب این‌سئوال منفی است . نبوغ در انحصار یك طبقه مخصوص نیست نوابغ در جمیع طبقات ظهور کرده اند . بعنوان نمونه اسامی بعضی نوابغ را ذیلا درج میکنیم :

اشراف واعیان	طبقهٔ متوسط	طبقهٔ کارگر و فقیر
تیخو براهه	نیوتون	کریستف کلمب
گالیله	کوویه	کپرنیك
دکارت	کپلر	لوتر
بیکن	دالتون	فرانکلن
بویل	هرشل	فارادی
دانته	شکسپیر	لاپلاس
الفه یری	میلتون	برنز
کاوپر	پترارك	استفنسن
اسکات	درایدن	آرك رایت
بایرن	شیللر	کانووا
شلی	گوته	ترنر
میرابو	مولیر	مارشال نی
مونتنی	ورد زورث	هوشه
فیلدینگ	کیتز	کانت

هیوم	آدم اسمیث	بن جانسن
کنده	جمزوات	هیتلـر
ولینگتون	کارلایل	موسولینی
تولستوی	دریك	استالین
اسکار وایلد	کرامول	او هنری
برتراندراسل	ناپلئون	جك لندن
بند تو کروچه	نلسون	ژان‌ژاك روسو
شوپنهاور	کارل مارکس	یعقوب لیث

کار

«چون روزگار هست به‌تصحیف روزکار
پس روزکار خواندنش به‌که روزگار
یعنی که روزکار کنون است کارکن
کین‌روزچون گذشت‌دگر نیست‌روزکار»

بلافاصله بعداز نبوغ یکی دیگر ازعوامل بزرك کامیابی مردان بزرك ، کاروکوشش مداوم است چنانچه شرح احوال مردان بزرك را حتی بطور سطحی مرور کنیم می‌بینیم که جمیع آنها مردان فوق‌العاده زحمتکش‌وکوشابوده‌اند . بعنوان شاهد ، ذیلا مثالی‌چند ذکرمیکنیم:

میکلانژ که میتوان‌اورا « قهرمان انرژی» خواند ، اغلب‌اوقات روز مشغول‌کار بود . او معنی خستگی را نمیفهمید . غذایش‌نان‌خشك و شراب بود . شاید این غذا را برای آن انتخاب کرد تا وقت عزیزش زیادصرف‌خوردن‌نشود! وی اغلب‌اوقات‌نه‌تنهاهنگام‌روز بلکه‌حتی‌هنگام شب‌کار میکرد و با لباس‌کارمیخوابیدتا هر وقت بیدار میشود بلافاصله مشغول‌کار گردد . میکلانژ گاهی ماهها ازمحل‌کارش بیرون‌نمی‌آمد .

دوستی از میکلانژ پرسید : «چرا اینطور درانزوا بسر میبری؟»
نقاش درجواب گفت: «چه کنم که هنر معشوقه حسودی است . اومیخواهد تمام وجود عاشق دراختیارش باشد . »

موقعیکه وی در نمازخانه سیستین کار میکرد بهیچکس ، حتی به نزدیکترین دوستانش ، اجازهٔ ملاقات نمیداد .

کارلایل باتحمل زحمت زیاد آثار خودرا مینوشت . وی تا بهترین منابع را بررسی نمی کرد ، حتی یك سطر نمینوشت.

مطالعات او چندان زیاد بود که میتوان گفت هر جمله ای از آثارش خلاصهٔ چندین کتاب میباشد ! درباره او گفته اند که روزی ۱۲ جلد کتاب میخوانده است !

الکساندر هامیلتن میگوید : « مردم گاهی علت موفقیت مرادر این میدانند که دارای نبوغ هستم وحال آنکه آنچه ازنبوغ خوداطلاع دارم فقط اینست که خیلی زحمتکش هستم .»

دانیل وبستر یك بار اظهارداشت : «آنچه شده‌ام ، نتیجه کاراست من درسراسر عمر لقمه ای بدون کار وزحمت نخورده ام . »

مارکونی مخترع رادیو ، شب درحالیکه همه اهل خانه خوابیده بودند تانزدیکیهای سحر کار میکرد و گاهی از فرط خستگی بخواب میرفت ولی دوباره بنیروی اراده برمیخاست وتا آغازصبح بکارمیپرداخت.

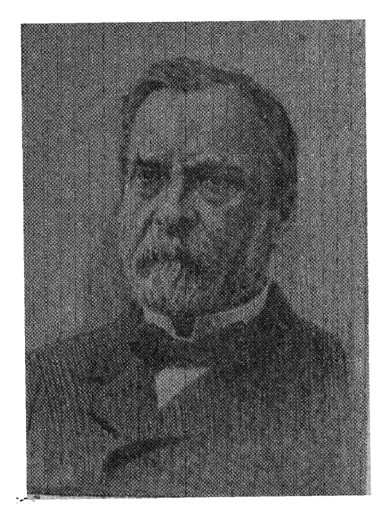
ادیسون روزی ۱٦ ساعت مرتب کار میکرد و غالباً در محل کارش روی صندلی میخوابید !

ناپلئون روزی پنجساعت بیشتر نمیخوابید وبقیت روز را صرف کارهای مختلف میکرد . اوبخل عجیبی درصرف اوقات روز نشان میداد

موقعیکه در سنت هلن زندانی شد ، ازفشار بیکاری چنان بستوه آمده بود که آرزوی مرك میکرد . برای مشغول بودن چاره ای جز این نداشت که پی‌درپی کتاب بخواند ویا به باغبانی پردازد ویاخاطرات دور ودراز گذشته خود را بیاد آورد ودر عالم خیال امپراطوری مرده‌خودرا احیاءِ نماید .

درسال ۱۸۸٤ مادام پاستور بدخترش چنین نوشت :

« پدرت‌غرق در افکارخود میباشد : کم حرف میزند ، کم میخورد، کم‌میخوابد،صبح قبل‌از طلوع آفتاب بر میخیزد و همان زندگی را که سی سال پیش با او آغاز نمودم‌هنوزادامه‌میدهد.»



(پاستور)

کلبر، وزیر لوئی‌چهاردهم تحمل‌بیکاری‌را نداشت‌وعقیده‌داشت چنانچه بمجازات بیکاری‌محکوم شود ، شش سال بیشتر زنده نخواهد بود . کلبر « صبح ساعت پنج ونیم که باطاق‌کار میرفت ، اگر میزخود را پر ازدوسیه میدید مثل شکم پرستی در مقابل سفره ای گسترده از شادی دستها زابیکدیگر میمالید . کارشبانروزیش ازشانزده‌ساعت کمتر نبود . باکسانی که برای درخواستی می‌آمدند و پریشان حواسش میکردند خوشروئی نمی‌نمود .

از بس مردم را باسردی می‌پذیرفت وی را لونور یعنی باد شمال

میخواندند . روزی زنی محترم برای آنکه کلبر بعرضش گوش دهد بتضرع پرداخت و بزانو درآمد . وی نیز مقابل آن زن بزانودرآمده گفت : «از شمادرخواست‌میکنم که آسوده ام بگذارید[1]»

هنگامیکه هیوم تاریخ انگلستان را مینوشت روزی سیزده‌ساعت وقت‌خود را صرف نوشتن میکرد .

«موزارت» حتی یك لحظه از کار کردن باز نمی ایستاد . وی گاهی تمام شب نمی‌خوابید تابتواند آهنگی‌تصنیف کند و گاهی دو شبانه روز پشت سر هم کارمیکرد آخرین اثرخـود موسوم به «نماز میت» Requiem را در بسترمرگ نوشت .

«موزارت»

در موقع مصاحبه بایك پادشاه «ناگهان گوته» معذرت‌خواست و باطاق مجاور رفت تافکر بکریکه بغتة از خاطرش گذشته بود ، برای کتاب «فاوست» یادداشت کند !

«پوپ»اغلب شبهاازرختخواب‌برمیخاست تاافکاری که‌ازخاطرش خطور کرده بود ، یادداشت کند . وی گاهی چندین روز متمادی برای نوشتن یك بیت زحمت میکشید !

برای ابن‌سینا زندگی عبارت بود از فکر وعمل . این نابغهٔ بی همتا روزها را صرف رسیدگی بکارهای دیوانی و شب ها را بمطالعه و

(۱) تاریخ قرون جدید (آلبرماله وژول ایزاك)

تحریر صرف میکرد در نتیجه در طی عمر کوتاه خود توانست چهل کتاب در ۱۲۰ مجلد بنویسد!

این نکته قابل ذکر است که ابن سینا بقدری غرق تحقیق ومطالعه بود که حتی درخواب بفکر کردن ادامه میداد چنانکه خود اومینویسد که بسیاری ازمسائل را درخواب حل کرده است!

دربارهٔ ابن‌رشد اندلسی میگویندازموقعی که وی‌خودرا شناخت حتی یك‌روز ازعمرخودرا بدون‌تفکر ومطالعه نگذرانید. این‌فیلسوف بـزرگ اسپانیائی برای نوشتن کتاب های خود، ده هزار طبق ورق سیاه کرد!.

ابوتمام حبیب‌الطائی درایام‌جوانی‌سقائی‌بیش‌نبود ولی‌براثرسعی وکوشش،کارش درشاعری بمرتبه‌ای‌رسید که‌ملقب‌شدبه «خاتم‌الشعراء» یاقوت حموی صاحب «معجم‌البلدان» برده‌ای بیش نبود. ارباب او، ابراهیم حموی، وی را برای انجام‌کارهای تجارتی بشهرهای مختلف فرستاد. یاقوت چون مردی فعال وباهوش بود، وضعیت شهرهائی را که میدیدبدقت مطالعه میکرد. بعداً یادداشت‌هائی را که فراهم‌آورده بود بصورت کتاب درآورد و آن را تحت عنوان «معجم‌البلدان» منتشر ساخت وبدینوسیله نام‌خودرا درطومارمشاهیرجهان‌جاودانه‌به ثبت‌رساند.

«هیده‌یو نو گوچی» که‌از دانشمندان بنام‌ژاپون می‌باشد «دریکی از جزائر کوچك زاده‌شد وخانواده‌اش چنان تهیدست بودند که پدرش چون دانست‌بزودی صاحب کودك دیگری میشود، خانواده‌را رها کرد ورفت. کودك بینوا روزی‌در مجمر آتش افتاد. دست‌چپش کاملا سوخت ودست‌راستش نیزسخت صدمه‌دید وتقریباً ازکارافتاد. درمدرسه بقدری

ازجراحات وعوارض خودبخفت افتاد که‌در صدد کشتن خویش بر آمد. اما جراحی بدهکده اووارد شد و دست راستش رادرست معالجه کرد ، تو گوچی ازاین خدمت جراح بسیارتکان خوردوشیفتهٔ پزشگی گردید و گفت : «من ناپلئونی خواهم‌بود که بجای کشتن بنجات‌مردم خواهم پرداخت . هم‌اکنون توانسته‌ام شب‌ها بچهار ساعت خوب اکتفا کنم[1]»

هیده یونو گوچی بقول خود وفادار ماند و با سعی و کوشش ، یکی‌از بزرگترین محققان طب گردید .

با توجه بمراتب بالا باین نکته پی میبریم که بی علاقگی بکار ، بزرگترین سد پیشرفت و ترقی افراد است . این گفته دربارهٔ ملل هم صدق میکند یعنی ملل پرکار و زحمتکش همیشه در حال پیشرفت و ترقی‌اند وملل تنبل و خوشگذران درحال انحطاط و تدنی . علتش هم واضح است . یك قانون طبیعی است که عضوی که‌کار نمیکند بتدریج ضعیف‌شده وازکار می‌افتد . افرادوملل هم که تن‌بکار نمیدهند بتدریج ضعیف‌تر شده وبالاخره مطیع و منقاد ملل زحمتکش وپرکار میشوند .

کارنه تنها وسائل پیشرفت و ترقی را فراهم میکند بلکه بهترین وسیله برای مبارزه با فساد وشرارت ، فقرو ملالت است . کار بهترین پشتیبان‌مرد است درهمه‌اوقات ودرهمه احوال . کار (بشرطیکه باندازهٔ معقول‌وتوأم بااستراحت‌کافی باشد) بهترین ضامن سلامتی ونشاطاست. ولتر مینویسد :«اگر میخواهید خودکشی نکنید ، پیوست‌کار کنید !» خوداو قهرمان‌کار بودتو گوئی پیوسته بفکر خودکشی بوده‌است ! وی برای اینکه بتواند پیوسته‌کار کند ، علاوه برکار مخصوص خود که خواندن ونوشتن بود ، سرگرمیهای متنوع دیگری هم‌داشت . اوباین

۱ــ نقل از مشرق زمین : گاهواره تمدن بخش سوم(ترجمه‌دکتر آریان‌پور

نکته واقف گردیده بود که تنوع درکاراز خستگی وفرسودگی میکاهد وبهترین وسیله استراحت برای افرادی که‌کارهای فکری میکنند آن است که مدتی‌از اوقات روزانهٔ خودرا بکارهای جسمی صرف کنند. لذا وی پاره‌ای ازاوقات خودرا صرف باغبانی میکرد ودرخت میکاشت !

حقیقت اینستکه خستگی همیشه ناشی ازکار نیست بلکه گاهی ناشی ازعدم وجود تنوع‌درکار و گاهی هم‌ازبیکاری مفرط‌است ! بی‌سبب نیست که شاعر خطاب به‌کاهلان نموده میگوید :

بکاراندرآ این‌چه پژمردگی‌است که‌پایان بیکاری افسردگی‌است

بیکاری آدمی‌را خسته وعاطل وباطل ومأیوس میکند . بالعکس کارولواینکه بی‌نتیجه هم‌باشد ، آدمی‌را امیدوار، وفعال‌تر میگرداند. افرادی که مدتی به‌کاهلی عادت کرده‌اند خیلی دیر متوجه میشوند که عمرشان طی شده و هیچگونه‌کاری انجام نداده‌اند . آنوقت است که ناله‌شان بلند میشود ومانند شاعر فریاد میزنند :

هرچندبکارخویش درمینگرم عمری‌بگذشت‌وهیچ‌معلومم‌نیست

شما اعم از اینکه‌کار بکنید ویا نکنید ، ترقی بکنید ویانکنید ، وقت میگذرد ووقت هم‌همان چیزی است که قماش عمرشمااز آن بافته شده است .

پس چه‌بهتر برای جلو گیری از فرار این لحظات ذیقیمت،خود را بکاری سودمند مشغول بدارید وتوشه‌ای برای‌آیندهٔ خودتهیه نمائید تادرایام تاریك وبارانی ، تنها وبیکس وبی‌یار ویاور نمانید .

اگرمیخواهید آدم‌کاری‌بارآئید ، کارامروز راهمین امروزانجام دهید و از پشت‌گوش اندازی خودداری نمائید که‌باانداختن‌کاربفردا ،

کارها درست نخواهدشد . درین باره چه خوب گفته است ابن یمین :

کار امروز هر که فردا کرد نشود بر مراد خود پیروز
نقد نتوان بنسیه داد از دست همچو فردا نیافت کس امروز

باید این را بنظر داشته باشیداگر امروز که جوانید و میتوانید نخواهید ،فردا که پیروناتوان خواهیدشد، نتوانید خواست.ضرب المثل انگلیسی میگوید:« کسی که بوقت توانستن نخواست بوقت خواستن نخواهد توانست ».

موقعی که تصمیم بانجام کاری میگیرید به بینید درفاصله چه مدتی به آغاز کردن آن کار میپردازید . چنانچه از خواستن تا بکار بستن فاصلهٔ طولانی شد باید بدانید ضعیف الاراده هستید و باید بتقویت قوهٔ ارادهٔ خود پردازید .

ولی شروع کار بتنهائی هم کافی نیست زیرا هر کس میتواند دشوارترین کارها را بلافاصله پس از تصمیم گرفتن شروع کند . مرد آن است که کاری را که شروع کرده بنحواحسن بپایان برساند .

برای اینکه کاری را نیمه تمام نگذاریم بایدازهمان ابتدای شروع کار دقت کنیم و به بینیم که آیا از عهدهٔ آن کار بخصوص برخواهیم آمد یا خیر . چنانچه پس از بررسی این موضوع دریافتیم کـه از عهده اش برنخواهیم آمد بهتر است بفکر انجام کار دیگری افتیم . ولی چنانچه برما روشن گردید که ازعهده اش برتوانیم آمد باید ازهمان آغاز بادقت آن کاررا شروع کنیم وتاپایان استقامت وپایداری نشان بدهیم واین نکته راهم باید همیشه درنظر داشته باشیم که بایك دست دوهندوانه نمیتوان برداشت . ممکن است کسی برای سر گرمی ، دراوقات فراغت کارهای متفرقه کوچك دیگر انجام بدهد ولی کارمهم وجدی را بندرت میتوان

در آن واحد انجام داد. بنابرین هیچ گاه چندین کار را باهم شروع نکنید و بکوشید قسمت اعظم اوقات خودرا صرف یك کار کنید.

هر گز بکاری که از عهدهٔ شما ساخته نیست، نپردازید که هر کس را بهر کاری ساخته‌اند. بقول اعراب، «برای هر کار مردانی است» رشتهٔ تخصصی خودرادرایام جوانی انتخاب کنید ومانندیك سوزن که درپارچه فرومیرود در آن کارفرو روید. اگر اشتباه کرده‌اید و بدنبال کاری رفته‌اید که پردرآمد است ولی استعداد کافی در آن ندارید، تادیر نشده آن کاررا ترك کنید زیرادر کاری که در آن استعداد ندارید نه‌تنها پیشرفت نخواهید کرد بلکه دچار یك نوع رکود ذهنی و کودنی وحتی نومیدی خواهید شد که ممکنست سرتاسر زندگی شمارا تیره وتارسازد.

پایه و اساس انتخاب کار باید نوع ساختمان جسمی وروحی واستعداد باشد. آندره ژید بحق مینویسد: «من کسانی را که در کاری استعداد و ذوق ندارند ومیخواهند بازحمت و ناراحتی در آن کار توفیق یابند دوست نمیدارم. زیرا اگر این گونه افراد درکارهای دیگر شرکت کنند هم به خودسود بیشتری رسانده‌اند وهم مردم از آنها بیشتر استفاده برده‌اند.»

اگر بکاری مشغول شوید که در آن استعداد ندارید، آن را با بیعلاقگی انجام خواهید دادوهمین دلبستگی نداشتن بکارموجب میشود آن کار را بنحو احسن انجام ندهیدویا نیمه‌تمام رهایش سازیدبالعکس میل وعلاقهٔ بکار موجب میشود کار خود را با علاقه تاپایان انجام داده وموانع آن را بآسانی برطرف سازید. داستان بارتولوئی گواه براین حقیقت است. این مرد که علاقهٔ زیاد به کارهای ساختمانی مخصوصاً پل سازی داشت بمردم اعلام کرد که خیال دارد بتنهائی پلی بسازد. همه باو

خندیدند وازوی درخواست کردند ازاین‌فکر محال‌است بردارد . ولی بارتولوئی نقشه‌خودراعملی ساخت‌وبتنهائی یك‌پل‌صدمتری آهنی‌ساخت وبدینوسیله بمردم نشان داد که علاقه بکار و کاردانی وتخصص میتواند اعجاز کند .

میل ودلبستگی بکارخود بخودباعث میشود که حواس‌ما بدان‌کار متمرکز گردد روانشناسان ثابت کرده‌اند که علت پریشانی حـواس اکثراً بی‌علاقگی به‌کار و پاره‌ای اوقات خستگی مفرط و بیماری ویا دچار بودن بحالات عصبی است . ولی نقش عمده را بی علاقگی بازی میکندزیرادیده‌شده که‌حتی‌افرادبیمار کارهائی را که‌موردعلاقهٔ آنهاست بخوبی انجام‌می‌دهند .

ولی‌تنها داشتن استعداد وعلاقهٔ بکارهم‌کافی نیست . نقشه‌وتدبیر ومتدصحیح هم‌لازم‌میباشد . وقتی که نقشه‌نباشد ، رشتهٔ‌کار ازهم گسیخته وهردم باحوادث وپیش آمدهای غیرمترقبه روبرو میگردد .

این‌را بایدهمیشه درمدنظر داشت کـه‌هرکاری دومرحله دارد : مرحله فکر و مرحله عمل ، هر چه فکر دقیقتر باشد ، نقشه با عمل درست‌تر ازکار در میآید وبرای‌طرح نقشهٔ‌دقیق‌هم ، مقدمات‌ریاضی‌لازم است تاکار بدون برخورد باموانع و پیش‌آمدهای غیر مترقبه در اسرع اوقات وبنحو اتم و احسن انجام‌یابد . راست گفته اند: «آنجا که نقشه نیست ، حوادث است . »

نقشه نه تنها در ابتدای‌کار بلکه‌درطول جریان‌کار لازم است‌زیرا هرقدر هم نقشه دقیق باشد باز برطبق فلسفه احتمالات امکان بـروز پیشآمدها زیاداست‌ولی باید کاری کرد که حتی‌المقدوراین پیشآمدها

اخلالی درکار ایجاد نکنند. نکتهٔ دیگری که باید در حین انجام کار در نظر گرفت پرهیز از شتاب است : افرادیکه در کار شتابزده هستند نه تنها بیشتر اشتباه میکنند و کاررا بنحو احسن انجام نمیدهند بلکه اغلب اوقات پشتکار و پایداری‌هم نشان نمیدهند ودربرابر کوچکترین موانع کم حوصله گی نشان داده ، از میدان بدر میروند .

شتاب و سرعت از خوبی کار میکاهد و اسباب بروز اشتباهات فراوان میگردد . علی بن ابی طالب بحق میگوید : « میوهٔ شتاب لغزش است . »

باید در حین انجام کارهای خود همیشه این گفته رپارتاس را در نظر داشته باشیم : «کارخود را نیك انجام بده و اگر اندکی در آن تأخیر رخ داد و دیر انجام گرفت آزرده مشو . »

ونیز باید بخاطر داشته باشیم که انسان جایز الخطاست . اگر اشتباهی رخ داد نباید خود را ملامت کنیم و مأیوس شویم . بالعکس باید بکوشیم از هرخبط وخطائی که از ما سر میزند تجربهٔ جدیدی بدست آوریم و باید این گفتهٔ ناپلئون را همیشه بخاطر داشته باشیم : «تنها کسی مرتکب اشتباه نمیشود که کار نمیکند .»

اگر میخواهید کارهای خود را با اشتباه کمتر انجام دهید و بآسانی بپایانش‌رسانید ، بایدکار را بقسمت های کوچك قسمت کنید و مرحله‌بمرحله پیش‌روید .هانری‌فورد درین‌باره میگوید : « اگر کار را بقسمت‌های کوچك قسمت کنیدوجزء بجزءانجام دهید هیچ کار دشوار نخواهدبود . تقسیم کاربزرگترین عامل انجام کار بنحو احسن و اتم و منظم ومرتب است .

اگر در موقع انجام یک کار احساس خستگی فوق العاده کردید، این حالت اصولاً عارضی و غالباً ناشی از بیماری و یا بیمیلی بکار و یا ضعف روحیه و یا نفرت از صاحب کار (درصورتی که صاحب کاری باشد) است. اگر خستگی ناشی از عادت است باید بانهایت شدت با آن مبارزه کرد زیرا درحالیکه تنبل اگر بخواهد میتواند کار کند. آدم خسته حتی اگر بخواهد قادر بانجام کار نخواهد بود. ولی اگر خستگی ناشی از بیماری است باید فوراً تادیر نشده بمعالجه پرداخت. و اگر ناشی از نفرت از کار و یا نفرت از صاحب کار است باید بفکر چاره افتاد.

باثبات رسیده است اکثر افرادی که دچار امراض زیرند به تنبلی و یا کاهلی متمایلند :

۱ - افرادی که مبتلی به اختلال دستگاه گوارش میباشند.

۲ - افراد فربه و نقرسی

۳ - افرادی که دچار کمبود ویتامین و یا اختلال بعضی غدد مترشحهٔ داخلی هستند.

٤ - استعمال نوشابه های الکلی ، مواد مخدره وادویه بمقدارزیاد

٥ - اختلال مراکز عصبی و کری و کوری و گنگی.

و بالاخره هر نوع بیماری داخلی آدمی را کم و بیش متمایل به کاهلی میکند ، علتش هم واضح است. در هنگام بیماری تن احتیاج به استراحت دارد و کاهلی هم بهترین نوع استراحت است.

تسخیر سرنوشت

آدمی آفریننده سرنوشت خویش است

« زردشت »

هر گاه ویلهلم دوم بیك مسئله سیاسی روبرو میگشت ، بوزرای خود میگفت : « قضا وقدر را فراموش مکنید !» ویلهلم تنها کسی نبود که به نیروی کور قضاو قدر اعتقاد داشت . از قدیم آدمیان بقضاوقدر معتقد بوده وقربانیهای زیاد بآن داده‌اند ، یونانیان بقدری تحت‌تسلط عقیده و قضا و قدر بودند که میگفتند : « هیچکس نمیتواند از چنگ قضا وقدر رهائی یابد حتی ایزدان . » در آثار سفوکل ، اورپید ، ویرژیل ، اوید ، سنه‌ك وچیچرون‌هم‌قضا وقدر نقش مهمی بازی میکند.

در اینکه آدمی‌دستخوش سیل حادثات است ، شکی نیست .اگر خوب دقیق شویم ، درمی‌یابیم که همه کم وبیش بدبخت‌هستیم ولی‌نباید فراموش کرد که یکعده خود را بابدبختی میآرایند ! اینان هستند که واقعاً بدبخت‌اند . آنجا که«فاتالیسم»مبدل به‌بیچارگی میشودجائیست که شخص‌بخودمیگوید :«کارهارابدست‌قسمت‌سپار ! » درزیرتیغ‌حادثه دست وپازدن خطری‌ندارد. خطروقتی روی میآورد که‌تسلیم تیغ حادثه میگردیم و برای رهائی‌ازشر آن دست‌وپائی نمیزنیم. درست است که :

روزگار دائم اندر کمین بخت ماست

دزد دائم در پی خوابیده است !

ولی اینراهم نباید فراموش کرد که :

رشته تدبیر اززنجیر باشد سخت تر

مرد با تدبیر اندر بند آرد شیر را !

بنابراین‌ولودرهمه‌جالاشخور بدبختی بالهای شوم‌خودرا گسترده باشد ، نباید فراموش کنیم که بلبل نیك‌بختی‌هم با صدای شیرین خود ما را بسوی خود فرا میخواند . ترانهٔ بلبل بگوش همه‌میرسد ولی‌فقط عده‌ای معدود که پنبه فاتالیسم را در گوش نکرده اند ، صدایش را میشنوند و بسویش میروند .

ممکنست کسانیکه در رأس تشکیلات بزرگی قرار میگیرند (مانند هیتلر و ناپلئون) نتوانند سیر قضا و قدر را تحت کنترول قرار دهند ولی یك فردعادی چون زیاد باعوامل خارجی سروکار ندارد ، در مبارزه با قضا وقدرمیتواند قدرت‌بیشتری ازخودنشان بدهد.

علت اعتقاد به قضا وقدر چیست !.

حیات ما آئینه ایست که حوادث را منعکس میکند و در پس حوادث ، هزاران علت ومعلول پنهان است . مااین علل‌را درك نمیکنیم و در نتیجه تسلیم بدبختی میشویم وخیالات واهی میکنیم .

چه نیکو گفته است امرسون : تقدیر چیزی جز علل دانسته نشده نیست ✿ ما اگر چه نمیتوانیم طوفان را نابود کنیم ولی‌میتوانیم از شرطوفان برحذر باشیم . برای توضیح این مطالب داستان‌بتهوون‌را که در سراسر عمر سخت باتقدیر مبارزه کرد نقل میکنیم :

زمانیکه‌بتهوون‌دراتریش‌میزیست ، ناپلئون‌به‌این کشورحمله کرد .

✿ باز همو گوید : هرچه ما را محدود میکند ، اسمش را می - گذاریم اقبال !

آنکه مسلط برسرنوشت خویش است ، مانند يك چاه عميق است هرگاه سنك درون آن انداختید ، صدائی میکند و آب آن کمی بهم میخورد ولی بعد دو باره سکوت و آرامش برقرار میشود ولی آنکه تسلیم سرنوشت میشود مانند جوئی است که بمجرد اینکه بمانعی برمیخورد تازمانیکه آن مانع وجود دارد خروش بر میدارد و غوغا میکند و نظم جریانش بکل بهم میخورد

بل باید گفت برگ کاهی است که روی رودخانه افتاده و بی‌اختیار اینسوی و آن سوی روانست و یابقول شاعر :

برگ کاهم پیش توای تند باد من چه میدانم کجا خواهم فتاد

اگر بقانون علیت معتقد باشیم وایمان داشته باشیم که زیر گنبد کبود هیچ عملی بی‌عکس‌العمل وهیچ صدائی بی‌باز گشت نیست، هرگز به سرنوشت‌هم تسلیم نخواهیم شد . در هرمعلول باید علت‌را بجوئیم وحلقه هائی را که حادثات را بهم پیوسته‌اند پیدا کنیم تاچارهٔ دردخود را دریابیم وبدرمان پردازیم . آدمی فقط تاوقتی‌درپنجهٔ قوی سرنوشت اسیراست که پی‌بعلت بروز حادثه نبرده است. ازاینرو گفته‌اند «تقدیر تاهنگامیکه شناخته‌نشود ، کوراست» پس‌حکومت‌برسرنوشت‌عبارتست از پی‌بردن به علت ومبارزه باآن و کسی میتواند بر سرنوشت بخوبی حکومت کند که بقوانین طبیعت انسانی پی برده بطرز صحیح از آنها استفاده میکند .

درتاریخ نمونه های زنده‌ای از مردانی وجود دارد که در شرایط بسیار نامناسب متولد شدند ولی بامبارزه باسرنوشت ، بکار های بزرگ

هنگامیکه مسلسلهای ناپلئون پایتخت اتریش را بتوپ بسته بود وهمه پریشان ومضطرب شده بودند ، بتهوون با نهایت خونسردی در گوشه ای ازخانهٔ خود سر گرم تصنیف آهنگهای جان پرور خود بود



امیل لودویك وان بتهووان

وبااین ترتیب وی خود را از این طوفان وحشت، ازترس و دهشت بر کنار داشت. اگر بتهوون مردضعیف الاراده‌ای می بود تسلیم سرنوشت میشد وازترس فرارمیکرد وهیچگونه آهنگی هم نمیساخت .

دست بازیدند و کامیاب شدند . اینها نشان دادند آن نیرو هائیکه مردم به اشتباه شانس نامیده انـد چیزی جز میوهٔ نبرد با سرنوشت نیست . آری، دردنیائی که «قانون علیت» برهمه چیزوهمه‌جا حکومت‌میکند، میتوان با سرنوشت مبارزه کرد . فقط کسی تسلیم قضا و قدر میشود که مانند برگ در سیل حادثات افتاده است . برای کسیکه تمام امور زندگی رابدست قضاوقدر سپرده، زندگی‌بصورت‌یکنوع«بخت آزمائی» در میآید . ✡

کسیکه عنان اراده را بدست سرنوشت سپرده و به « سرنوشت چاره ناپذیر» اعتقاد دارد سرنوشتش آن‌خواهد بود که تاپایان عمرزیر چوگان حوادث چون گوی سرگشته وحیران باقی بماند .

برای مبارزه باتقدیر ارادهٔ قوی لازم است . چه حوادث تاروپود سرنوشت مارا تشکیل میدهد وبرای حکومت برسرنوشت ، حکومت بر حوادث لازم است و برای حکومت بر حوادث ، باید اراده ی توانا داشته باشیم . باید ارادهٔ خود را چنان قوی کنیم که موقع روبرو شدن باسرنوشت بتوانیم مانند بتهوون فریاد بزنیم :

« من گریبان سرنوشت را خواهم گرفت . او نمیتواند سرمرادر برابر زندگی‌خم کند »

چقدرراست گفته‌است مترلینگ **«کسیکه ازسرنوشت‌خود شکایت**

✡ ماشرقیان اکثراً به قانون علیت‌توجه نداریم ولذا بیش‌ازغربیان‌به سرنوشت اعتقاد دارم . بقول مالاکای« شرقیان بحادثه « قسمت» میگویند » این طرز فکر غلط است که موجب میشود کاملا تسلیم حوادث شده کوششی برای از بین بردن اثرات شوم‌حوادث دردناك‌نشان ندهیم .

میکند ، **ازکوچکی روح خود شکایت کرده است »** و بهمین معنی اشاره میکنند وقتی که رواقیون میگویند :« مشکلات بخودی خودمهم نیستند . آنچه مهمست طرز برخورد ما باآنهاست . »

در این جهان ، در این تاریکخانه پر اسرار ، آدمی باید نه تنها اراده خود را پیوسته تقویت کند بلکه باید عقل خودرا مشعل راهنمای راه تاریك زندگی قرار دهد و بااحتیاط گام بردارد .

راه زندگی تنك وتاریك وپراز سنگلاخ است . کسی که چراغ عقل را راهنمای خود قرار میدهد،ازاکثرمصائب زندگی رهائی تواند یافت ولی آنکه دیوانه است واز خرد بیگانه ، بی‌پروا و بدون راهنما در راه زندگی گام برخواهدداشت ودرظلمات بکورمالی‌خواهدپرداخت وچون راه را از چاه تشخیص نمی‌دهد ، بحوادث ناگوار روبرو گشته از پای درخواهدآمد. ناتوانان دربرابر مصائب ومحن ازپای درمیآیند ولی اقویاء قویتر میگردند . آتش پنبه را به‌خاکستر وآهن را به‌پولاد مبدل میکند .

یك روح نیرومند در موقع برخورد بامصائب‌یاآنرا مردانه‌تحمل میکند ویابمیل خودماهیت آنرا تغییر میدهد .

در درون ماقوای عظیمی نهفته شده است که همیشه حاضر بکمك میباشد ولی این قوا خود بخود بفعالیت نمی افتد هــر گاه این قوا را برانگیختیم ، روح ما درمیان دریای حوادث چون‌صخرهٔ صما پایداری خواهد کرد وامواج حادثات تنهاکاریکه میتواند در برابر چنین روحی بکند آنستکه بآن برخورد کرده با فریاد و فغان بعقب بر گردد .

توانا حوادث جهان‌راامری عادی تلقی کرده بابازیهای روزگار

اراده عادات خودرا تغییر دهیم وحتی صفات بدخودرا ضعیفتر گردانیم ارادهٔ آن نیروی عظیم باطنی است که با اتکاء آن میتوان همان کار را کرد که اهرم میکند یعنی میتوان بوسیلهٔ آن بزرگترین وسنگین‌ترین مشکلات را از میان برداشت . چون ما همه سازندگان سرنوشت‌خود هستیم ، باید همیشه بخاطر داشته باشیم که تا زمانیکه به حوادث‌تسلیم نشده‌ایم ، هیچ نیروئی نمیتواند سد راه پیشرفت ماشود . آنکه خودرا تسلیم‌قضا وقدر میکند ، درحقیقت‌خودرا تسلیم ضعف‌های خودمیکند؛ وآنکه‌تسلیم ضعف‌های‌خود کرده است ، نباید در انتظار کامیابی بنشیند.

علت و معلول

سایه با ذات آشنا باشد　　　سایه از ذات کی جدا باشد

سنائی

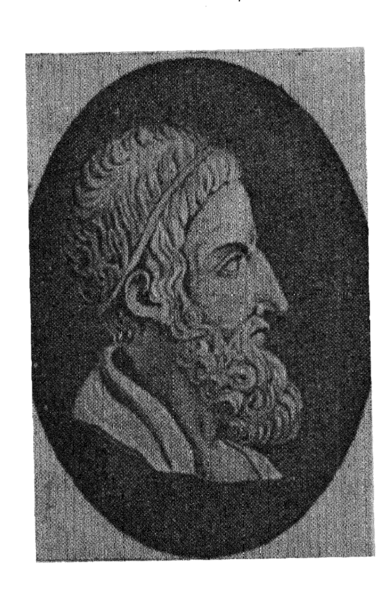
از بزرگمهر حکیم پرسیدند : «کارها بکوشش است یا قضا ؟

جواب داد : «کوشش قضا راسبب است »

بزرگمهر در این جملهٔ کوتاه وپرمعنی ما را از بـزرگترین قانون‌زندگی یعنی قانون علیت، آگاه‌میکند .قانون علیت بمامیگوید که هرعلت معلولی دارد. معلولها هم‌غیرقابل پیش بینی نیستند . بدین معنی که از روی اعمالیکه امروز انجام میدهیم تا اندازه‌ای میتوانیم حوادث آینده را پیش‌بینی کرده ودرکی مبهم از سرنوشت آیندهٔ خود داشته باشیم . زیرا ازروی علل میتوان معلولها را حدس زدمثلا فرض کنید دانش آموزی که‌امروز جوان وتندرست است اوقات خود رابلهو و لعب و میگساری وقمار بازی وبطالت میگذراند ، از وضع امروز او

با خنده وخونسردی روبرو میگردد وازحادثات باك ندارد چه اومیداند بر آنها غلبه تواند کرد وازسوی دیگر ، میداند که بعض حوادث بدرر لباس مبدل می آیندودرحقیقت خیری بزرگ اندو ولو شر باشند ، بر تجارب زندگی میافزایند وتجربه هم معلم زندگی است .

بنای روزگار برجمع وتفریق است . ماباروزگار قمارمی‌بازیم. فقط کسی میتواند دراین قمار کمتر با شکست روبرو گردد که همیشه خود را هشیار و بیدار نگه میدارد . ماهمه حمال سود وزیان خودهستیم واعمال هر کس سرنوشت اوست . بقول بودا : نه در هوا ، نه در قعر دریا، نه درسینهٔ کوهها ونه‌درجزوی از اجزاء عالم جائی نیست که آدمی در آنجا بتواند خود را از نتایج اعمال خودرهائی دهد.» برای غلبه بایدهم فکراً وهم عملا بکارپرداخت یعنی باید هم علت دردهای خود را با تفکر دریابیم و هم بکمك نیروی اراده بعمل پردازیم .



آرشمیدوس میگوید : «بمن تکیه گاهی بدهیدد نیارا ازجایش بلندخواهم کرد.» انسان‌هم‌میتواند باتکیه گاه نیروی اراده، برسخت ترین مشکلات پیروز شود .

تاثیر قدرت اراده در عملی کردن افکار ما بحدیست ک میتوان گفت: اگر درجهان قدرتی وجود داشته باشد که‌دیر یا زو قدرت‌خودرا آشکار میسازد آن‌قدرت نیروی اراده است .

ما میتوانیم بکمك نیروی

شکست میخورم‌تا راه شکست دادن‌را بیاموزم ».

حوادث همیشه بنفع ما نیست ؛ حتی توانا ترین اشخاص با حوادث‌ناگوار روبرو میشوند. ولی ناتوان آنرا «قسمت» نامیده‌با کمال خواری و بیچارگی تسلیمش میشود .

فلسفهٔ تقدیر ، فلسفهٔ ضعفاءِ است . « قسمت » گریزگاهی است برای‌ناتوانانی که‌همت آنرا درخود نمی‌بینندتا بامشکلات مبارزه کنند واگرنه امری واضح ومبرهن است که اقبال هوادار کسی است که طرفدار کار ومبارزه‌است .

انسان برای‌فلج کردن‌قوای دماغی خود وسائل مختلفی‌اختراع کرده است‌یکی از این وسائل تریاك ، دیگری مشروب ، سومی اوهام مذهبی و چهارمی همین توهمی است که تقدیر نام دارد .

کسانیکه گرفتار توهم «تقدیر» میباشند مانند اشخاصی هستند که درخواب راه میروند . اینها ازخود هیچگونه‌اختیاری‌ندارند . حوادث آنها را بجلو میبرد . اینها مغزخود راهرگز برای حل مشکلات خود بکار نمیاندازند .

اینها اقبال را یك‌نیروی نامرئی ویا یك‌علت‌مجهول کشف‌نشدنی ویا یك‌حادثه غیرقابل محاسبه میدانند .

گفتارخود را با سخنان پرمغزاسپورجئون پایان میدهیم :

« من هرگز بشانس و اقبال اعتقاد نداشته‌ام بجز اینکه خیال میکنم اقبال شخص را ازروی خندق عبورمیدهد بشرطیکه آن شخص بتواندخوب بجهد ویك قطعه گوشت در ظرفش‌مینهد بشرطیکه‌ازباغچه و گوسفند خودنگاهداری کند .

میتوان کم وبیش حدس زد که وی آتیهٔ تاریکی خواهدداشت .

معلول همیشه ازعلت پیروی میکند زنجیر وقایع امروز خالق اعمال وحوادث دیروز و اعمال وحوادث امروز خالق اعمال و حوادث فردای ماست .

هر عمل ، هرفکر و هراحساس امروز ، در اعمال و افکارفردای ما منعکس میشود . اگرامروز ، خود را برای مبارزه با حوادث ناگوار آماده کنیم ، فردا بهتر ازعهدهٔ مدافعه برتوانیم آمد . چراکه اگرچه عوامل خارجی درما مؤثرند ولی گزندیکه از این عوامل بما میرسد وابسته بطرز برخورد ما باآنها است .

کامیابی ویا شکست در دفع هرمصیبت ، وابسته بطرز تفکر و عمل ما است . بهمین جهت درحالیکه شکست وناکامی برای روحهای ناتوان زهر قاتل است ، برای روحهای توانا بمنزلهٔ نخستین پلکان کامیابی است مردتوانا باهرشکست بیکی از اسرارکامیابی پی میبرد و درحقیقت ازهرشکست درسی فرا میگیرد و بدین ترتیب برتیره بختی های خود میخندد و سر انجام پیروز میشود . پطر کبیر این راه را پیش گرفت و آنقدر دربرابر شکست هائیکه بدست شارل دوازدهم[1] بر اووارد شدمقاومت کردتاپیروز گردیدوبدین ترتیب قولی را که داده بود عملی کرد : « آنقدر



پطر کبیر گفت : «آن قدر شکست میخورم تا راه شکست دادن را بیاموزم .»

«اقبال غالباً بکسانی روی میآورد که بدنبالش میروند . بعقیدهٔ من اقبال فقط یکبار بردرخانهٔهر کس دق الباب میکندولی اگر کار و فعالیت دررا باز نکرد، اقبال هم میرود و باز نمیگردد .»

خود را کشف کن

بر خود نظر گشا ز تهی دامنی مرنج
در سینهٔ تو ماه تمامی نهاده اند

اقبال لاهوری

برای اینکه بهترین استفاده را ازسرزمین وجود خود بکنیم باید نخست کشف کنیم چه نوع استعدادهائی درما وجود دارد وازعهدهٔ چه کارهائی برتوانیم آمد .✿

مقصود سولون ازجملهٔ «خودرا بشناس» همینست یعنی بشناس که چه هستی و چه میتوانی بکنی . بایدچون غواص درخود فرورویم و با نور افکن توجه بدرون بینی پردازیم و بدقت خود را مطالعه کنیم تا قوای درونی ما عیان گردد .

درهر کس امکانهای شگفت انگیزی هست .

اگر ما از تمایلات درونی خود پیروی کنیم تمایلات درونی چون مقناطیس اشیائی را که شبیهش میباشد بخود جذب میکند وکلیه تجارب واطلاعاتیکه مورد علاقه تمایلات باطنی ماست در انبار حافظه جمع میشود و موقع لازم از امکانیت های خود استفاده توانیم کرد .

ولی اگرما باین مقناطیس درونی اعتنائی نکنیم وسعی کنیم بر

✿ نیچه به حق میگوید : « باید بکوشیم آنچه هستیم بشویم »

خلاف تمایلات باطنی خود بگرد آوری اطلاعات و تجار بیکه ضمیر باطنی ما علاقه‌ئی بآن ندارد بپردازیم ، اطلاعات ما مدام از انبار حافظه فرار خواهند کرد و درنتیجه درکاریکه تعقیب میکنیم یـا خیلی کم موفق میشویم و یا باشکست قطعی روبرو میگردیم .

کسیکه بکاریکه مخالف استعدادهای اوست میپردازد مانند شناگری است که برخلاف جریان آب شنامیکند . پیداست او درهر قدم بدشواری تازه‌ای برمیخورد و سرانجام ممکن است براثر تلاش فراوان در بین راه هلاك گردد . برای پیشرفت سریع ، باید بکاری مشغول شویم که مطابق با استعدادهای ماست درین صورت مثل کسی خواهیم بود که مطابق با جریان آب شنامیکند .

وقتیکه باستعدادهای خود پی بردیم و بکاریکه مطابق بااستعداد هایمان میباشد پرداختیم ، باید دیگر به پس وپیش نگاه نکنیم بلکه باید یکراست بسوی **هدف** پیش برویم .

قبل ازاینکه اقدام بکاری کنیم، باید این سؤالات را ازخود بکنیم:

آیا تحصیل آن مطلوب است ؟ آیا وصول بآن برای من امکان پذیر هست ؟

موانع بزرگی که درراه آنست کدامند ؟ آیا میتوان براین موانع چیره شد ؟ آیا پیروزی خیلی گران تمام میشود ؟ فقط اگرجوابها همه مساعد بود باید بکار پردازیم و گرنه باید از اقدام وعمل چشم بپوشیم .

تا زمانیکه ازجان و دل بکاری نپردازیم و شب و روز درباره کارخودفکر نکنیم ، باید یقین حاصل کنیم که در آن کاراستعداد نداریم ودرین صورت بجاست هرچه زوتر آن کار راترك كنيم که بارفتن در پی آن ،جز اتلاف

انرژی و تضییع وقت حاصلی بدست نخواهد آمد هرچه شخص دیرتر از استعدادهای حقیقی خود با خبر شود، بهمان نسبت کامیابی او بتأخیر میافتد برعکس هرچه زود تر استعداد های خود را کشف کند و تمام وجود خودرا وقف پرورش آن نماید ، بهترین استعداد او ببهترین وجه پرورش خواهد یافت و بکامیابی نزدیکتر خواهد گردید .

قسمت اعظم مردم تمایل شدید بهمرنگ جماعت شدن دارند و تحت تأثیر حسادت وتقلید وغرور قرار میگیرند و از این رو پا روی استعداد های خود گذاشته سعی میکنند برای اثبات هوش و برتری خود به قلمرو دیگران تجاوز کنند و درنتیجه دنیای خودرا از دست میدهند و دریك دنیای بی شکل وناهم آهنگ سرگردان میگردند .

هر کس برای خود دنیائی است . هر کس شخصیت بی نظیری دارد . از درون هر کس این صدا بلند است : « من بی نظیرم ، من بی نظیرم » کسانیکه پی هرصدائی میروند و بهربادی میجنبند ، از این موضوع غافلند که مردم مساوی خلق نشده اند وهر کاری از عهدهٔ هر کس ساخته نیست . ما باید بجای اینکه همرنگ دیگران بشویم وبه تقلید پردازیم ، شخصیت بی نظیری را که درون ماست ، پرورش بدهیم . چه لزومی دارد ما برای خوش آیند این و آن ، از اعمال و رفتاردیگران تقلید کنیم وبدلخواه دیگران ، زندگانی نمائیم وباپیش گرفتن اینطریق ، بردگی را بر خواجگی ترجیح دهیم ؟

آنکه از راهی که طبیعت دربرابرش گشوده میرودوتقلید نمیکند مردی است با شخصیت وسرانجام کامیاب میشود ولی آنکس که بتقلید میپردازد هرقدرهم درتقلید مهارت نشان دهد ، شخصی است بی کفایت

و بی شخصیت و آخرالامر درزندگانی بشکست‌روبرومیشود . چرا ؟ برای اینکه ما نمی‌توانیم شخصیت دیگری را برخود ببندیم .

ما نمیتوانیم با بال دیگران پرواز کنیم . شخصیت هر کس از درون رشد میکند وبیرون‌نمایان میگردد . ما با تقلید از دیگران‌مانع رشد شخصیت خودمان میشویم و سرانجام مانند آن زاغ میگردیم که روش کبك را نیاموخت وروش خود را هم فراموش کرد !

آری ، ماباید خود را کشف کنیم . این نخستین وظیفهٔ ماست . خود را کشف کنیم تا بتوانیم در زندگی بحد اکثر از سرزمین وجود خود محصول‌برداریم . همانطور که صورت هر کسی با دیگران‌متفاوت است ،استعدادهای اوهم با دیگران فرق دارد . استعداد هامنابع‌قدرت های بی پایانی هستند بشرطیکه کشف گردیده مورد استفاده صحیح قرار گیرند . بمحض اینکه در اقیانوس مجهول روح ساحل معلوم و مشخصی نمایان گردید ما در آستانهٔ کشف مواهب‌خود هستیم .

کسی بمعنی حقیقی استعدادهای خود را بکار انداخته است که تمام آثار و اعمال او مارك شخصیتش را هویدا ساخته ! مردی که‌نمی تواند در بارهٔ امور خود تصمیم بگیرد و همواره محتاج بیك دلیل و راهنماست ، نمیتواند از فرصتهائی که پیش می‌آیداستفاده کند .

کسیکه هرروز تحت تأثیر سخنان دیگران قرار میگیرد وخط مشی و هدف زندگی خود را پیوسته تغییر میدهد مردی نیست که بتواند واقعاً به‌جائی برسد . مردی مانند این نمیتواند مبتکر وپیشوا وآفریننده‌باشد .

برای پرورش گوهرذاتی‌خود بایدآزادانه فکر کرد وآزادانه

فکر کردن‌هم‌مستلزم آنست که ما سیاحتهائی‌دردرون خودنموده‌وخود را کشف کنیم .

در جستجوی راه خود باشید تا قوهٔ خلاقهٔ شما بکار افتد و بخت هردم برشما لبخند زند .

باید استعداد های شما چون غنچه بشکفد و رایحه‌ی معطرش پراکنده گردد ولی این امر صورت نمیگیرد مگر آنکه شما آنها را کشف کرده به پرورش آنها همت گمارید .

ممکنست کسی با پرورش استعدادهای خود ، چیزهای تازه‌ای کشف کند . مانند کریستف کلمب که بخیال خود بهند رفت درحالیکه درحقیقت امریکارا را کشف کرد و نمیدانست یك چنین قارهٔ عظیمی را کشف کرده است .

دانستن اینکه‌چه کشف کرده‌ایم چندان مهم‌نیست . مهم‌اینستکه گام زن راه نوباشیم و چیزهای تازه کشف کنیم .

وقتیکه‌یك‌شخص‌خود را شناخت اوشغلی را انتخاب‌خواهد کرد که‌با بهترین استعداد هایش وفق میدهد ؛ وما همه میدانیم که آدمی هر کاری‌را که دوست میدارد آنرا حتی‌المقدوربی‌نقص بپایان‌میرساند.

همانطور که امرسن‌میگوید: «تقلیدخود کشی‌است.» بزرگترین مانعی که فراراه آدمی‌است تقلید است . آری کور کورانه تقلید کردن وبتوانائی وافکار خودایمان نداشتن وبی‌نقشه وهدف‌بودن، بزرگترین مانع راه‌کامیابی است . گوته درجائیکه نابغه راوصف میکند میگوید: «نابغه دربند حدود و تعینات دیگران نیست . قانون در وجود اوست ؛ همچون کوهی آتشفشان ازدرون میخروشد و کوهپاره‌ها را از پیش بر

میاندازد ودهانه‌ای برای‌فوران خودمیسازد! فطرت‌وی قانون میگذارد وکارخود را باآن می‌سنجد . »

وبهمین نکته اشاره میکند وقتی که امیل لودویك میگوید :

« راز نبوغ مردان بزرك را باید دردرون خودآنها جستجو کرد حوادث خارجی زندگی ایشان فقط شاخه‌ای ازاین ریشه است.»

نکته قابل توجه آنستکه برای موفقیت حتماً هوش فوق‌العاده لازم نیست : آنچه لازمست طرز صحیح بکاربردن هوش‌است. همانطور که تاجر بادانستن روش صحیح بکار انداختن سرمایه میتواند منافع سرشاری بدست آورد ، همانطور بادرست بکار انداختن قـوای دماغی خواهیم توانست‌کار های قابل توجهی بانجام برسانیم . تفکر صحیح کلید طلائی گنج کامیابی است شخصیکه قادربتفکر صحیح است همیشه برشخصی که فقط مرد عمل است برتری دارد ولی کسانی صد در صد کامیاب میگردند که هم برتفکر صحیح قادرند و هم برعمل صحیح . شخص درموقع کار بایدبداند چه میکند وگرنه به‌اشتباهات بزرك‌دچار شده درسراشیبی شکست پرتاب میشود .

بنابراین مهم آن نیست که چه میدانیم بلکه مهم اینستکه‌بدانیم چه هستیم وچه میتوانیم بانجام رسانیم . یعنی بایدهمان‌باشیم که هستیم واین معنی را اقبال بابیان شیرین خود اینطور بیان میکند .

قلزمی ؟ با دشت و در پیهم ستیز

شبنمی ؟ خود را بگلبرگی بریز!

شکست و ناکامی

« شب تار مژده روز روشن بعد را میدهد . »

در کار خود شکست خورده اید؟ اگر چنین است هم اکنون شما در راه کامیابی گام نهاده اید. هم اکنون بایداز این فرصت گرانبها استفاده کنید زیرا شکست هاستون موفقیت اند وکامیابی غالباً یك قدم دورتر ازشکست است .

مردان کامیاب غالباً ازشکست، میوه پیروزی راچیده اند و بسروری رسیده اند. ایشان میدانستند که بین شکست و پیروزی غالباً فاصله بسیار باریکی وجود دارد. اغلب اشخاص قادر نیستند این فاصله کم را ببینند واز اینرو درهمان لحظه‌ای که نزدیك است پیروز شوندو بمقصود رسند دست ازفعالیت ومبارزه بر میدارند و در قلمرو شکست به عقب نشینی میپردازندو آنوقت بر کسانی که کامیاب شده‌اند درشك میبرند ولی نمی بینند که آنان درطلاطم طوفانهای حوادث پرورش یافته‌اند و پیروزی خودرا ازکام اژدهای شکست ربوده اند.

تحمل شکست وادامه به پیشروی علی‌رغم شکست ، ماراخواهی نخواهی بسرمنزل کامیابی میرساند . آنکه پیوسته برزمین میخورد و باز برمیخیزد و در راهی که پیش گرفته است پیش میرود ، سرانجام بمقصد خواهد رسید. کمتر کسی ازنفس‌شکست، شکست خورده است قبول‌شکست است که منجر بشکست میگردد .

برای این که شکست روحیه مارا در هم نشکنند ، نباید گذاشت

شکست سوهان روح شود. بالعکس باید در برابر سیل بلایا ومحن چون سد محکم پا برجای ایستاده ومقاومت کرد تاشکست ناله کنان بدریای نیستی فرار کند.

مردان بزرك عناصر بزرگی را ازرنج وسختی، شکست و ناکامی بیرون آورده اند. طوفانهای بدبختی استعداد هارامکشوف وقوای درونی انسانی را تقویت کرده است. راست گفته اند:«اگرمیخواهی ستارگان را به‌بینی بقعر چاه اندرشو».

اغلب مردم خودشان را پیدا نکردند مگرپس ازاینکه همه‌چیز رااز دست دادند. موانع وسختیها، شخصیت‌های بزرك بوجود میآورد. بدبختی معلمی است سختگیر ولی سختگیریهای او میوه های شیرینی در بر دارد.

پس چه شگفت اگر سیدنهام بینتر بگوید: «شکست‌های زندگی نه پیروزیهای آن مردان توانارا ساخته اند»

تاریخ فرهنك آدمی نشان میدهد که اغلب آثار بزرك درزندان و تبعیدگاه بوجود آمده اند. زندان قوای خفتهٔ بسیاری ازاشخاص را بیدار کرده است.. «رابن سن کروسو» شاهکار ادبیات انگلستان، در زندان بوجود آمد. سروالتر راله «تاریخ دنیا» را درزندان نوشت. جان بنیان، کتاب «سیاست مسیحی» را درزمانیکه در «زندان بدفورد» بود نوشت. مارتین لوتر در زمانی که در «قلعه وارتبورك» محبوس بود، کتاب مقدس را ترجمه کرد. لنین شاهکارهای خودرا تبعیدگاه اختیاری خود، سویس بوجود آورد. هوگو، بینوایان راهنگامی که ازفرانسه تبعید شده بود، نوشت.

ابن خلدون از مردان سیاسی بود . حاسدان تفتین کردند ووی در مدت ۱۴سالیکه تبعید شده بود و دربیابان‌ها آواره میگشت شاهکار خود « مقدمه برتاریخ » رانوشت ؛ هیتلر کتاب شورانگیز «نبردمن»را که مدت ده سال «انجیل» آلمانها بود ، درزندان نوشت.

همچنان که با اصطکاك افکار ، برق حقیقت جستن میکند آدمی هم باروبروشدن بامشکلات نیرومند میگردد. زندگانی‌عالی زندگانی سخت‌ودردآلود است. کسی که تن‌وروان خودرا برای منظور عالی‌برنج میافکند ، به بزرگترین کامیابی ها نائل میگردد . مردان بزرك دمی نیاسودند وآنی راحت نجستند ودر سفرزندگی ، مشقت را همسفرخود قرار دادند واز شکست و ناکامی، این دو نعمت نقمت نما ، میوه های پیروزی چیدند: همچنانکه گاهی درطریق عشق باید باجان بازی کرد در طریق کامیابی‌هم باید جانبازی نمود .

بسیار بوده اند مردانی که در گاهواره رنج بزرك شده اند . داستایوسکی، مثلا، درسراسر عمر بافقر و مرض دست بگریبان بود و بااینکه پیوسته روحاً وجسماً درعذاب بود، لاینقطع مینوشت وهرگزار مطالعه دست برنمیداشت .

استالین هم درجوانی بااینکه گرفتار بینوائی‌ودربدرگردی‌بود، هرگزآنی ازمطالعه دست برنمیداشت‌وهمیشه‌درجیبش کتابی‌پیدامیشد. استالین خیلی کم حرف میزد ودائماً متفکر بود . وی اشخاص فعال و زحمتکش رادوست میداشت‌وخودپیوسته سعی میکردفعالیت کند .

استالین دردوران‌مبارزه‌چندین‌باربه زندان‌افکنده شد ودر زندان بودکه پولاد آبدیده گردید .

شیللر بهترین کتابهای خود را وقتی نوشت که دچار درد های جسمی شدید بود . وی مدت ۱۶ سال از درد مینالید . میلتون بهترین آثار خود را وقتی نوشت که کور و فقیر و مریض شده بود . از گفته های اوست « هر کس بهتر رنج برد ، بهتر کار تواند کرد ! » کیتز بهترین اشعار خود را وقتی نوشت که در اثر ابتلاء بسل با مرگ دست بگریبان بود .

رنجهائیکه نویسندگان و هنرمندان کشیده اند ، در اغلب آثارشان منعکس است . بطوریکه میتوان گفت آثار آنان آئینهٔ تمام نمای روح آنانست . بقول هاینه .«شرح احوال ادباءِ را باید در آثارشان جستجو کرد . در آنجاست که محرمانه ترین اعترافات شعراءِ را توانید یافت » .

اغلب نویسندگان مواد نوشته های خود را مستقیماً از تجارب زندگانی خود بدست می آورند و در حقیقت تجربیاتی را که در آئینهٔ درخشان روح آنان نقش بسته ، نقاشی میکنند . فی المثل طوفان عشق بجمال اعلی بود که درون آرام جلال الدین رومی راپرجوش و خروش ساخت واورا بگفتن اشعار نغز برانگیخت بطوریکه میتوان گفت مثنوی معنوی آتشی است که ازدل مولوی برخاسته است ؛ و میتوان گفت که اشعار حافظ خونی است که از دل مجروح وی چکیده است و رباعیات عمر خیام خاکستر دل پرسوز و گداز خیام است واشعار شعله ور فردوسی آتش میهن پرستی اوست که سالیان دراز قلب حساسش رامیگداخته است

نه تنها مصائب ، بلکه حتی دشمنان، راه بزرگی مارا بازمیکنند. اینکه گفته اند دشمن درحقیقت دوست ماست ، سخنی است بجا ؛ زیرا

دشمن باایجادموانع درراه اشخاص کامیاب، آنان را درمبارزه ورزیده تر میکند. دشمنان ما آئینه هائی هستند که در آن عیوب ما آشکار میگردد ما از عیبجوئی دشمنان نه تنها باید نرنجیم بلکه باید باستقبالش بشتابیم زیرا فقط بوسیله خرده گیریهای آنان قادر میگردیم بمعایب بزرگ خود پی برده با آن مبارزه کنیم.

نیچه میگوید: «ترا بقدری دوست میدارم که رنج و آشفتگی و سرشکستگی برایت آرزومیکنم. میخواهم چون بیماران بنالی، میخواهم تلخی زهر تحقیر را بچشی بتورحم نمیکنم چون تـرا دوست میدارم. میدانی چرا؟- آرزودارم نیروهای خفته تو بیدارشوند تادرشدائدروزگار باروحی مسلح پایداری کنی!»

درختهائی که روی کوهساران میرویند توانا تر ازدرخت هائی هستند که دردشت ودمن میرویند زیرادرختهای کوهی بیشتر درمعرض طوفان های شدید هستند. ریشه های درخت دریك زمین سنگلاخی محکتر در زمین فرومیرود تادریك زمین عادی. همینطور مرد در یك محیط خشن و نامساعد توانا تر و نیرومند تر میشود. بتاریخ نگاه کنید: مللی که در دامنه کوهها زندگی میکرده اند اغلب توانـا تر از مللی بوده اند که در دشت ودمن روزگار می گذرانیده اند. روزگار سخت وخشن است. کسی که مانند روزگار سخت و نیرومند نیست نمی تواند در برابر مشکلات تاب مقاومت بیاورد.

روحهای خواب آلوده نمیتوانند باصاعقه و برق سخن گویند از اینرو ما باید بکوشیم بر ضعف های خودفائق آئیم تاشکستهای پی درپی بما روی نیاورد. چه شکستهای پی درپی برخلاف شکست موقتی قاتل روح

وجسم است . ازاینرو باید هرشکست ناگواری که در گذشته برماوارد شده ، اگر برای‌ما عبرت افزا نباشد فراموشش کنیم چه بیاد آوردن اینگونه شکستها جز اینکه برناراحتی مابیفزاید ، ثمری ببار نخواهد آورد . باید کشتی ایام گذشته را پشت‌سرخود بسوزانیم ودر کشتی‌حال باتوشه امید بسوی آینده درخشان رهسپار گردیم .

فراموش کردن مصیبت ، راه درمان آنست . ولی در ضمن نباید مصائبی که‌در آتیه ممکنست‌بماروی بیاورد نادیده بگیریم بل‌بایدهمیشه برای استقبال از آن آماده باشیم چه همانطور که گفته‌اند غالباً برد با کسی‌است که خودرا برای باختن مهیا ساخته است.

سرنوشتهای باشکوه فقط نصیب کسانی می‌شود که برای هرنوع بدبختی خود را آماده ساخته اند .

بدبختی‌وقتی‌بـا روحی‌توانا روبرشدنه‌تنها بآن گزندی‌نمیرساند بلکه‌توانا ترش میسازد. از اینروست که گوته میگوید: «اخلاق راطوفان های روزگار تقویت‌میکند .» وناپلئون عقیده دارد «شدائد وآلام هوش انسان را تیز تر ومحصول‌خیزتر میکند» مغز اغلب مردم گوری است که در آن استعدادهایشان مدفون مانده . چرا ؟ برای‌اینکه هیچگونه پیش‌آمد فوق‌العاده‌ای به‌آنان روی نیاورد تاقوای دماغی خود را بکار اندازند . علت اینکه اغلب مردان بزرك از یك کلبه محقر پـا بیرون نهاده اند همینستکه‌آنان دارای این شانس شدند که باشکستها وناکامی ها روبرو گردند . درنتیجه قوای دماغی آنان بکارافتادواستعدادهایشان آشکار گردید .

پس نه تنها دردوناکامی و شکست بدنیست بلکه همینهاست کـه



سروانت، شاهکار خود «دون کیشوت» را موقعی نوشت که در آتش فقر دفاقه میسوخت.

چون موی زنگی درهم افتاده ودر بیابان تنگدستی سر گردان گشته بود. این مرد آنقدر بدبختی دیده بود که به «نابغه ناکام» موسوم شد.

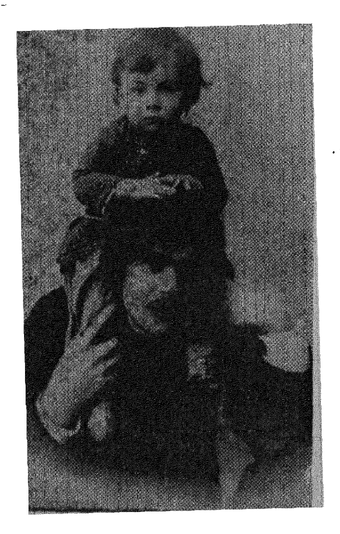
ناکامی «کمدی الهی» «دانته» راپدید آورد.

«لیسیداس» و «بهشت مفقود» ملتون هم محصول ناکامی بود.

سولستر ریاضی دان مینویسد که وی موقعی میتوانست یك مسئله مشکل راحل کند که در آتش تب میسوخت. دیکنس، بالزاك، اسکات وتولستوی مانند قهرمان های داستان های خود مبارزه ها کردند و ناکامیها دیدند تاتوانستند نبوغ خودرا آشکار سازند.

مخصوصاً باید دراینجا نام یك نویسنده معروف را ببرم که تمام نوشته هایش محصول ناکامی است.

این نویسنده معروف، ماکسیم گورکی است. ماکسیم گورکی که اعماق روح روسیه تزاری را خوب تشریح کرده به آسانی به این



ماکسیم گورکی و پسرش

مایهٔ سربلندی میشود زندگی چیزی جُز تهذیب روح با آتش رنج نیست ازاینرو ناصرخسرو گوید :

تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام

تا نیابد باد و باران گل کجا بویا شود

اگر نخواهیم در گرد بادحوادث چون پرکاهی اسیر گردیم، باید چون سنگ سخت ومحکم شویم . ازاینرو « بکیش زنده دلان زندگی جفاطلبی است» سیل فقط درزمینهائی که پست است، اثرات شومی ازخود برجای میگذارد واگر بهدرزمینی که پرازصخره های عظیم است، سیل اثر نمیکند . همینطور سیل حوادث ، ناتوان را ازبین میبرد ولی بهتوانا آسیبی نمیرساند

بقول یك دانشمند عرب: «فی تقلب الاحوال تعلم جواهر الرجال»

مصائب بزرگ مردان بزرگ را بوجود آورده است. علتش آنست که مردان بزرگ حوادث را همینطور که هست نمی پذیرند بلکه آنها را بنفع خود تمام میکنند . ناپلئون چنین بود . وی انقلاب فرانسه را بنفع خود تمام کرد . برای ناپلئون بدترین کلمات . « نمیتوانم ، نمیدانم، نمیشود ! » بود پس شگفت نیست اگر این مرد مدت بیست سال جهان را زیر وزبر کرد !

ساوونارولاهم عاشق دختری گردید ولی چون بینوا بود بوصالش نرسید این ناکامی چنان این مرد را توانا کرد که وی ازآن موقع به بعد پشت پا به دنیا زد و مشغول مبارزه بافساد شد و یکی از رهبران بزرگ بشر گردید .

« ادگار آلن پو » بهترین آثار خودرا موقعی نوشت که روزگارش

موفقیت نائل نگشت. ماکسیم گورکی تقریباً سراسر عمر را در فقر و ناکامی بسر برد. و این ناکامیها بود که باعث‌شدوی ناکامیهای طبقه‌ستمدیده را این قدر استادانه نقاشی کند.

ناکامی گورکی ازهنگام طفولیت آغاز شد. اوهنوزبچه بود که پی‌کار رفت وبرای امرارمعاش هرروز ازتوی زباله ها، کهنه پاره ها را جمع آوری میکرد و میفروخت، این کودك در سراسر عمر خود بکار های مختلف پرداخت. زمانی دریك دکان‌پنبه دوزی شاگرد بود بعددر یك دکان رنگ‌کاری بسمت شاگرد مشغول کار گردید؛ آشپزشد؛ کنار رود ولگا مشغول حمالی گردید؛ دریکی ازمؤسسات صیدماهی دربانی کرد؛ دردکان بقالی‌وعطاری شاگرد شد؛ دریکی‌ازدهات مزدور فلاحی شد؛ درایستگاه راه‌آهن حمال شد؛ در چاپخانه برای گرداندن چرخ ماشین چاپ استخدام گردید. خلاصه ماکسیم گورکی بهمه‌کار دست‌زد تااینکه شانس خودرا درنویسندگی مورد آزمایش قرارداد ودراین‌رشته گامهای بلند برداشت وازنویسندگان بزرگ دنیا گردید.

بتهوون از اینکه نمیتوانست بنغمه‌ئی گوش دهد سخت در عذاب بود ولـی ازکجاکه همین عذاب باعث پیدایش قطعات جاودانی او نگشته باشد؟

ادیسون کری خودرا نعمت دانسته میگوید که کری اوباعث‌شد که وی کتاب‌زیاد مطالعه کند وازرفتن بمجالس جشن‌خودداری نماید وبتواندقوای دماغی خودرا متمرکز سازد

برناردشاو راست میگوید: «اگر شمادارای نقطه‌ضعفی هستید، از آن نیرو بگیرید و نیرومند شوید. فراموش نکنید که مردم غالباً

بکمك نقاط ضعف وعیوب خودبر دیگران برتری میجویند !»

مصائب ، جوهر شخصیت‌هر کس را آشکارمیسازد ؛ ناهمواریهای گیتی نیروهای خفته وقوای خلاقه مارابیدار میکند. از اینرو گفته‌اند «هرگز مردی را که افتاده است نزنید . ممکنست بیدار شود ! »

پس کسیکه درزندگی قصد پیروزی‌دارد ، نباید حتی‌از ورطه‌های هولناك وسراشیبهای خطرناك بترسد .

چه فقط باصعود بر کوه مشکلات است که شخص توانا میگردد پیروزی فقط وقتی بدست میآید کــه جنگی کرده باشیم . این جهان دریاست: فقط‌یك‌شناگرماهر میتواند‌از آن‌بسلامت‌بگذرد . ضرب‌المثل هندی میگوید : «سنك تا تراشیده نشود ، خدا نگردد» همینطور فقط مصیبت ماهیت شخص را نشان میدهد «آتش کند پدید که عود است یا حطب» بر اثر روی آوردن مصائب بوده که نوابغ « خویش را از خود برون آورده‌اند - اینچنین خودرا تماشا کرده‌اند»

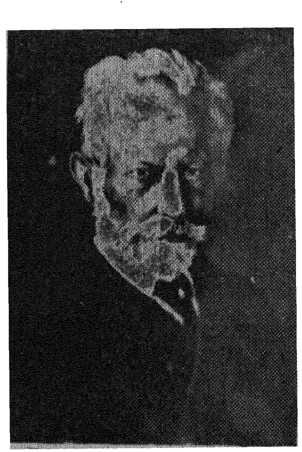
میگویند در دو موقع ویکتور هوگو بهتر میتوانست‌کار کند : یکی‌موقعیکه عاشق‌میشدودیگرموقعی بود که‌براثر پیش‌آمدناگواری محزون میگردید . وهمچنین گفته‌اند که لردبایرن بهترین اشعار خود راموقعی میگفت که در آتش‌تب میسوخت . پس‌لینکن راست میگوید : «قدرت‌شگرف نیروهای خلاقه واستعدادهای نهفه‌آدمی هنگامی‌نمایان میشود که احتیاج مبرمی قوای او را بفعالیت وادارد و کشش آرزوئی سراپای وجوداو رابتقلا درآورد» .

پس نبایداز شکست وناکامی بترسیم . بلکه باید بکمك شکست بتقویت خــود بپردازیم . بقول نیچه : «آنچه وحشتناك است ارتفاع

ضایع کردنست . آدمی فقط وقتی بهدف میرسد که تمام‌مساعی خودرا در راه نیل بآن صرف کند و تصمیم جدی بگیرد تا بار خود را بمنزل نرساند ، آرام نگیرد. زندگی هم یك سفر است. روانیست بدون‌داشتن هدف وقطب‌نما این‌سفر راادامه بدهیم .

اغلب کسانیکه در زندگی موفق نمیگردند افرادی هستند که نمیدانند اززندگی چه میخواهند و پی کدام گمشده‌ای میگردند کار کردن‌بدون نقشه و برنامه‌ماننددراندن کشتی بدون قطب نماست .داشتن انرژی وقوای دماغی بتنهائی کافی نیست . آنچه لازمست تمرکز دادن آن‌روی یك‌موضوع وتعقیب‌یك هدف‌است . وقتیکه از راهیکه در پیش گرفته‌ایم عدول کنیم ، انرژی ما پخش میشود وبا انرژی ازهم پاشیده هم‌نمی‌میتوان هیچ کار مهمی‌را صورت‌داد .

بالعکس وقتیکه تصمیم گرفتیم در زندگی راه مشخصی در پیش گیریم و از پخش انرژی جلوگیری کردیم و تمام وجود خود را وقف تحصیل یك‌چیز نمودیم ونگذاشتیم جزیك عشق ویك هوس بروجود ما فرمانروائی کند وتمام قوای دماغی خودرا درهمان‌یك‌راه‌تمرکزدادیم، متوجه‌خواهیم‌شد که‌نه‌تنهادرزندگی کامیاب گشته‌ایم ، بلکه زندگانی برای‌ما معنائی‌هم پیدا کرده است .



چایکوسکی با تعقیب یك هدف درطول مهر خود توانست آنهمه آثار بدیع از خود برجای گذارد

باتعقیب یك‌هدف تمام قوای درونی ما با هم متحد شده مانند جرثقیلی خواهد شد وباآن هر باری را بلند

نیست بلکه افتادن از ارتفاعاتست» شکست نیست که آدمی را شکست میدهد بلکه قبول شکست است که اسباب شکست را فراهم میسازد. مردان توانانه تنها بر شکست بلکه حتی برخود غلبه میکنند و بر فراز خود صعود مینمایند وچون حتی بر فراز خودصعود میکنند، دیگر هیچ مانعی درراه ترقی نمی‌بینند.

بزرگترین مانع در راه ترقـی ضعف نفس است بقول نیچه: «کسیکه کوههای شامخرا زیرپای میگذارد بر همه مصائب اعم‌از شوخی و جدی میخندد.» مردی چون این‌مانند چاه‌عمیق و کوه بلند و چون آسمان بیکران میگردد وهمت کوه آسای او بر همه‌چیز غلبه میکند حتی بر شکست.

بسوی هدف

«فکر کن، افکارت را منظم کن، یك رویه ثابت پیش گیر و بسوی هدفی پیش‌رو»

دستوری بهتر از فرمول فوق دکتر بوشه برای کامیابی نمیتوان یافت ولی‌در نظرشما چند نفر درزندگی ازاین دستور پیروی میکنند؟ مااغلب درزندگی هدفی نداریم. هرروزراه خودرا عوض میکنیم و نان را بنرخ روز میخوریم غافل از آنکه فقط دریك صورت آدمی میتواند کاری بزرگ‌درطی زندگی‌بانجام برساند وآن‌درصورتی است که‌همیشه در یك‌راه گام بردارد وبشکستها، اعم‌از مادی ویا معنوی که ممکنست درآغاز روی‌آورد، اهمیتی‌ندهد. برای‌رسیدن به‌هدفی، نقشه کشیدن ودر نیمه‌راه عقب نشینی کردن ویك راه دیگر رادر پیش گرفتن، عمر

آنوقت خواهیم دید که در برابر خورشید اراده ، معایب وشکستها خود بخود آب‌شده از بین میرود .

برای اینکه فتوری دراراده ماحاصل‌نشود ، بایدمحرکی برای کارهای خود داشته باشیم واین محرك چیزی‌جز یك‌علاقه وعشق‌عمیق بآن شیئی که هدف‌ما قرار گرفته ، نتواندبود .

بقول یك دانشمند ایرانی : «هر کس‌کاری پیش‌گیرد و غیر آن دردل اندیشد ، هرگز آن‌کارانجام نشود . » اگر کسی چیزی راجداً خواست‌آن را پیداخواهد کرد ولو آن چیز زیر سنگ پنهان باشد . کسی‌که میخواهد به هدف برسد باید مانند پمپی مرد تصمیم و اراده باشد و از جان‌خود هم‌دست بشوید. توضیح آن که وقتی کــه پمپی میخواست‌به«رم»حمله کند،دوستانش او را از خطر مرگ بیاگاهانیدند



مارکونی باکارشبانه روزی توانست‌مقدمات اختراع رادیو را فراهم کند .

پمپی درپاسخ گفت : «رفتن‌من لازمست ، ولی‌ماندنم لازم‌نیست » .

هیچ‌کار دردنیا دشوارتر از گرفتن آخرین تصمیم نیست‌همانطور که الکساندر دوما گفته است : «تصمیم مثل مار ماهی استکه گرفتنش آسان‌ولی نگاهداشتنش دشوار است .»

میگویند تیمورلنگ پس‌از تأمل‌زیاد تصمیم میگرفت ولی وقتی که یکبار تصمیمی میگرفت محال بود از آن تصمیم معدول کند اغلب

توانیم کرد .

علت اینکه اشخاصیکه در آن واحد در چندین رشته کار میکنند بموفقیت‌های بزرك نائل نمیگردند آنستکه نمیتوانند قوای دماغی خود راروی یك‌موضوع تمرکز دهند . آنچه‌موجب کامیابی میگردداینستکه شخص بتواند برای مدتی مدید قوای دماغی خود را روی یك موضوع تمرکز دهد . کسانیکه در زندگی بموفقیت‌های بزرك نائل شده‌اند ، کسانی بوده‌اند که سراسر عمر در یك رشته کار کرده‌اند بنابر ایـن ضرب‌المثلیکه میگوید: « کسیکه یك‌فن‌میداند، متکفل مخارج‌همسر وهفت بچه‌خود تواندشدو آنکه هفت‌فن میداند ، قادر نخواهد بودحتی روزی خودرا بدست آورد» ، خالی‌از حقیقت نیست .

همیشه بایددر مدنظر داشته باشیم که پیوسته‌در تعیین هدف‌مذبذب بودن ، درحال بلاتکلیفی‌ماندن و بااراده‌ضعیف بکاری‌پرداختن ، موجب میشود رشته‌موفقیت ازدستمان‌بدررود. موفقیت‌مثل‌ماهی لیزو گریزنده است . بایدآنرا محکم‌در دست گرفت و گرنه‌لیز میخورد وازدست‌بدر میرود ومارا حیران وسر گردان رهامیکند !

غالباً چیزیکه باعث میشود ما هدف خود را تغییر دهیم یکی برخورد باموانع ودیگر تقلید بیجااز دیگران است .

باید بیادداشته باشیم‌در تلاشهائیکه برای نیل‌بهدف خودمیکنیم، هرگز نباید بضعفها وشکستهای خود اهمیت بدهیم . البته منظور این نیست که بایدضعفها وشکستهای خودرا نادیده گرفته باآن‌مبارزه نکنیم بلکه منظور اینستکه نباید بگذاریم ضعفها وشکستها فتوری دراراده ما ایجاد کند . باید با یك اراده تزلزل ناپذیر پیوسته بسوی هدف برویم

مردان اراده چنین بوده‌اند پس جـای هیچ تعجب نیست چرا آنان اینطور مقتدرشدند . وقتی که لردملبورن از دیسرائیلی پرسیددر آینده چه میخواهد بشود او فوراً جواب داد « نخست وزیر ! » ملبورن در پاسخ گفت :

« اینروزها چنین شانسی وجود ندارد . داخل سیاست بشو ولی این خیال خام را از سرت بدر کن» ولی دیسرائیلی از آن مردانی بود که برای آنها چنین شانسی وجود دارد ودر نتیجه سرانجام نخست‌وزیر شددر حالیکه شرایط نخست وزیرشدن برای‌اودرواقع فراهم‌نبود . او سرانجام‌بمنظور خودرسید چون‌در سراسرعمر فقط‌یك منظوررا درفکر خود دنبال کرد . وبرای رسیدن‌بیك‌هدف‌ویك‌چیز زیست‌وآن «هدف» را محور تمام فعالیتهای خودقرارداد. اگردر هر فکر ، هر عمل ، هر سخن وهرقدم هدف خودراپیروی نکنیم بایدازخود مأیوس باشیم کسی که فقط میگوید : «من‌فلان چیزرا میخواهم !» ودر راه رسیدن بهدف نمیکوشد ودر برابر هرمانع کوچکی خودرا زبون یافته‌به عقب نشینی میپردازد ، خودبخود شکست میخورد .

برای‌اینکه بهدف‌برسیم بایدعلاوه برجد وجهددرراه وصول‌بآن بقدری درباره هدف خود بیندیشیم که اندیشیدن درباره آن یك‌امر غیر ارادی گردد .

راه هرقدر دور باشد میتوان آنرا پیمود بشرطیکه بپیوسته‌آن راه رابه پیمائیم . برای پیشروی بایداز عقب‌نشینی احتراز جوئیم وخودرا پیشرفت عادت‌دهیم . فقط‌وقتی‌پیشرفت‌میکنیم که‌راه عقب‌نشینی‌را کاملا مسدود سازیم ...

قطرات باران وقتیکه در یك جا جمع شود ، دریاچـه‌ای پدید می‌آور ولی اگر در صحرا پراکنده شود ، درزمین فرو میرود واثری از آن باقی نمی‌ماند ، همینطور فعالیتهای ما ، هرقدر هم جزئی باشد ، وقتی مثمر ثمر میگردد کـه در یك جهت و برای رسیدن بیك هدف صرف گردد :

«پای تا در راه ننهی کی شود منزل بسر
رنج تا برتن ننهی کی شود جان جنت‌ناز»
« سنائی »

اشخاص عادی مقصدی صحیح وعاقلانه در زندگی ندارند بلکه باید گفت اصلا مقصدی ندارند . آنهافقط درفکر فراهم‌آوردن وسایل مادی زندگی هستند و این وسایل را بهر طریق شده فراهم میآورند و بهمان دلخوشند ولی کسانیکه در زندگی مقصدی دارند نه تنها از مال بلکه حتی‌از جان خود حاضرند بگذرند . چنین اشخاص حتی اهمیتی نمیدهند باینکه بهدف خواهند رسید یانه . آنان همان کوشیدن ورفتن بسوی هدف‌را طالبند .

اینرا هرگز نباید فراموش کرد که علاقه زیاد بحطام دنیوی در راه کسیکه هدفی‌عالی درزندگی‌دارد خطرناکست . علاقه‌زیاد به‌مال‌و ثروت رفتن‌بسوی هدف‌را بازمیدارد مگر اینکه خودمال وثروت هدف شخص باشد ! مرد باید برای وصول بهدف خود نه تنها به حطام دنیوی پشت پازند بلکه باید حتی از شکستهائیکه به او روی میآورد نترسد و همیشه پا بر جا باشد ولو مصائب چون تگرگ براو ببارد بل‌باید قدمی فراتر نهاده مجنون شودتا لیلی خودرا بدست آورد چه :

«در ره منزل لیلی که خطرهاست بجان
«شرط اول قدم آنستکه مجنون باشی»

برای اینکه درراهی که پیش گرفته‌ایم، گم‌نشویم ومرتب‌بسوی هدف پیش رویم ، باید فکررا رهبر خود قرار دهیم چه فکر اعمال را تعیین میکند وبالاخره اعمال ماست که مارا بسوی هدف میبرد . کار ما باید اساس‌داشته باشد ونبایدبطور سرسری انجام پذیرد . برای هموار کردن راه ، باید آن امور کوچکی که سنگلاخها راه ما میگردند ، از بین برد .

وبایدپیوسته درنظر داشت که «بهرباد خرمن نشاید فشاند» یعنی بایدهر قدمی که برمیداریم ازروی‌فکر واصول صحیح‌باشد وبایدکارها رایکی پس‌ازدیگری بطورکامل بانجام پرسانیم . درین‌باره فردوسی‌چه خوب گفته است :

یقین دان تو کاریکه دارن دوام
بزرگی پذیرد از آن کار نـام
تو کاری کـه داری نبرده بسر
چـرا دست یـازی بکار دگـر

هدف خودرا بایدروی واقعیت بناسازیم . وباید هرگز کار امروز را بفردا نیفکنیم بلکه اگر ممکن شد بایدکار فردا را همین امروز انجام دهیم .

بقول‌اوریزن سوت‌ماردن . «نیروئی که برای انداختن‌کار امروز بفردا مصرف می‌شود ، غالباً برای انجام وظیفه‌همان‌روزکافیست ! »

مهمتر از هر امر اینست که اگر هدف را پیوسته درنظر نداشته باشیم جسته جسته‌یی اینکه خود بفهمیم ، از راهی که پیش گرفته‌ایم

منحرف میشویم ودر نتیجه درراه زندگی بلاتکلیف مانده هر زمان بسوئی میرویم ودر کار خود حیران میمانیم .

هیچ چیز در زندگی بدتر از سرگردانی نیست چه دراینصورت نیروی دقت وتمرکز قوای دماغی ضعیف میشود و آتش شوق رو بخاموشی میگذارد واستقامت و ثبات قدم که از ارکان کامیابی است متزلزل میگردد .

پس هنگامیکه راه خود را یافتم باید از سایر راهها بکلی چشم بپوشیم وجز به آن کار بکار ، دیگر دست نیازیم . وباید فراموش نکنیم که کسی که بدون درنظر گرفتن هدفی کار میکند ، مانند صیادی است که بدون نشانه گرفتن تیر خالی میکند : او ممکنست تصادفاً چیزی را شکار کند ولی آن « چیز » چندان باارزش نخواهد بود .

قدرت عادت

پیش عادت سرفکنده مباش   که بهر حال سر فرازی به

م . هاشم افسر

سرنوشت ما زاده عادات ماست . اقوال واعمال وافکار روزانه ما نقش مهمی در سرنوشت ما بازی میکنند . همه سرانجام همان میدرویم که روزانه میکاریم . کارهای روزانه ما نمونه کوچکی از سرنوشت ماست همین افکار واعمال روزانه ماست که جسته جسته مبدل به عادت وعادت هم مبدل بهدف وسرنوشت میگردد .

حتی دانشمندان عقیده دارند هرفرد برجای پای گذشتگان قدم میگذارد ومد زندگانی او در قوالبی « ازپیش داده شد » «سیلان دارد» راه زندگی اکثریت افراد بوسیله اسلاف علامت گذاری شده است

مهمترین دوره کسب عادی، دوران کودکی است. زیرا کسانیکه مراحل اولیه عمر راطی میکنندمانند شاخه نونهال هستند که باآه نسیم میلرزد و به سرشك ژالهغرق میگردد. تعالیمی که درطفولیت کسب میکنیم مثل نقشی است که برسنك کندهمیشود . محال است افکاردوران کودکی، اعم ازخوب یا بد ، نقشی برلوحخاطر نگذارد از اینروباید والدین سخت مواظب باشند ، اولادشان در طفولیت تعالیم بد کسب نکنند زیرا این تعالیم منجر به پیدایش عاداتی می شود که وقتی ریشه گرفت ، از بین بردن آن سخت دشوار میگردد .

برای اینکه بخوبی بقدرت عادت پی ببرید سه داستان زیر را نقل میکنیم :

۱ ــ جورج استونتن در هندوستان یکنفر تبهکار را ملاقات کرد که برای نجات از گناهان ، مجازات عجیبی برخود تحمل کرده بودو آن این بود که مدت هفت سال روی تختخوابی که مستور از میخهای نوك تیز بود بخوابد !

محکوممیگفت پس ازطیهفتسالخیالداردروی همینتختخواب بخوابد زیرا دیگر از خوابیدن روی آن هیچگونه احساس ناراحتی نمیکرد !

۲ ــ گویند شخصیهرشب بدزدیمیرفت شبی هیچ بدستنیاورد ودر حالی که عماماش را زیر بغلخود گرفته بود ، بخانه آمد ، زنش پرسید : چه آوردهای ؟ گفت : « عمامه »زن گفت :« اینکه مال خودت است » گفت بله ، مال خودم است وآنرا از خودم دزدیدهام ! »

۳ ــافلاطونروزی طفلیراسرزنشمیکرد کهچرابیازی ناپسندی

سر گرم شده است . کودك در پاسخ گفت : تو مرا برای یك موضوع ناچیزسرزنش‌میکنی ! »افلاطون‌درپاسخ گفت : «بله عزیزم ، همینطور است ولی عادت چیزی کوچك وبی اهمیت نیست!» عادت مثل رودخانه است که بر اثر جریان یافتن دریك‌جهت مجرائی برای خود باز کرده است ویا مانند یك‌ورق تاشده‌ای است که دفعه‌اول بسختی تامیشودولی در دفعات بعد به‌آسانی تامیخورد از اینروست که بعض‌دانشمندان حتی ارتکاب یك عمل‌ناروا راروا ندانسته‌اندچه‌وقتیکه یك بار بعمل ناروائی دست زدیم ، قبح آن کم کم از بین رفته ، نه تنها آن عمل را تکرار میکنیم بلکه ازارتکاب آن‌لذت هم‌میبریم . عادت‌زشت‌هم مانند امراض زود سرایت میکنند ، ازاینرو باید مواظب باشیم با کسانی دوست نشویم که گرفتار عادات بد میباشند .

خطر بزرك عادت زشت آن است که مانند هرمرض خطرناك در آغاز طوری باملایمت به شخص روی میآورد که تسلط آن بروجود ، در ابتداء هیچ احساس نمیگردد ولی وقتیکه‌کاملا مسلط شد ، آنوقت تن وروان رااسیر خود میکند . بایدفراموش نکنیم که جلو عادت‌زشت راگرفتن آسانتر ار ترك آن میباشد ومیزان عمل هر کس را میتوان از روی اندازه دقتی که وی‌در کسب عادات‌نشان میدهد سنجید . برای کسب عادات نیکو باید شخص نفس را مغلوب عقل کند .

تأثیر عادات فکری خیلی عمیق است . بطوریکه‌میتوان گفت نوع زندگی فکری که اکنون‌داریم ، معلوم خواهد کرد نوع زندگی فکری که‌بعداً خواهیم‌داشت . آری ،حتی فکرچیزی جز عادت نیست هرچه امروزهستیم‌مربوط‌باینستکه‌سابقاً چه فکر کرده‌ایم . بهمین جهت

باید تا آنجا که قادریم افکار واعمال نیك را در خود بپرورانیم تاعادت شود وازاعتیادبعادت بدهمچنان بپرهیزیم که ازابتلاء به امراض مسری می‌پرهیزیم .

بادر نظر گرفتن قدرت‌عادت،پیداست که برای‌انجام دادن‌کاریکه در نظر دارید انجام بدهید ، باید در آغاز سعی کنید عاداتیکه منجر میشود آن‌کارعملی گردد ،درخود ایجاد کنید. در این‌صورت برخواهید خورد باینکه بعض اعمال ایجاب میکند بعاداتی‌تن بدهید که رنج آور است . تن دادن باینگونهٔ اعمال نه تنها برای انجام دادن‌کار بخصوص شما را تواناتر وآماده‌تر میکند بلکه اراده شما را نیز تقویت خواهد کرد واراده قوی هم ، یك حیات موفقیت آمیز بوجود میآورد .

و اقعات آینده از پیش سایه های خود را روی جاده زندگی می افکنند مامیتوانیم سایه‌های‌واقعات آینده را کم وبیش‌در عادات روزانه خود ببینیم در سراسر زندگی . عادات بزرگترین نقش را درحیات ما بازی میکنند . چون‌زندگی‌هر کس چیزی غیر ازمجموعه‌ای ازعادات نیست ،ازاینروارسطو میگوید :«مردم باپیش گرفتن شیوه‌ای مخصوص در سلوك‌رفتار ،صاحب‌صفاتی بخصوص میشوند . »عادات روزانه‌سازنده اخلاق است وعادات هم فرزندان اعمالند .برای اینکه عادات ما خوب باشد باید اعمال ما هم خوب باشد . از تخم خار ، نباید انتظار داشت نهال گل بوجود آید .

پس بهترین‌سرمایه داشتن عادات پسندیده است . برای پیدایش عادات نیکو باید ایده‌آلی‌داشته باشیم وپیوسته بکارهای‌سودمند مشغول باشیم . پیداست‌برای رسیدن باین‌مقصود ، پشتکارلازم است . باید خود

را دائماً درو ضعی قرار دهیم که خواه ناخواه بکار سودمند بپردازیم. همیشه باید بخاطر داشته باشیم ، هر حرکت ارادی که چند بار تکرار شد ، کم کم آسان میشود و به عادت مبدل میگردد ؛ وعادت همچنانکه میدانید قوه اتوماتیکی عظیمی استکه مقدرات مارا تعیین میکند. استعداد ومهارتیکه یك سنتور زن در نواختن نشان میدهد چیزی جز عادت نواختن قطعات موسیقی نیست . همینطور مهارت در سایر فنون وعلوم ناشی از عادت کردن بآن علم ویافن است .

عادت بقدری برما مسلط تواند شد که حتی به « طبیعت ثانوی » مبدل میگردد . هر برت اسپنسر پافراتر نهاده میگوید که سرشت هر کس چیزی جز عادت مکتسبه اجداد او نیست وپاسکال معتقد است که فطرت همانا « عادات اولیه » است ولی خوشبختانه اگر کسی بعادت بدی معتاد شده باشد ، او میتواند با نیروی اراده کم و بیش آن عادت زشت را ضعیف گرداند ؛ چه عادت چیزی راکد وثابت نیست بلکه مطابق با افکاریکه شخص درسر میپروراند واعمالیکه انجام میدهد تغییر می یابد و با تغییر یافتن عادات ، اخلاق ترقی یا تنزل می کند زیرا اخلاق چیزی غیر از دوام یافتن عادات برای یك مدت طولانی نیست . از اینروست که کسانی که برای مدت طولانی به کارهای زشت پرداخته اند از نیکی متنفر میگردند .

وقتیکه عادت زشت یکبار گریبان مارا محکم گرفت ، رهائی از آن مشکل میگردد .

در امراض اخلاقی هم مانند امراض جسمی ، بهترین درمان پیشگیری است . کسیکه بدون فکر بهر نوع عادتی معتاد میشود ، مانند رهنوردی است که درتاریکی در یك راه خطرناك گام برمیدارد . گاهی

بسیاری از صفات رذیله وعادات سیئه راجامعه جزومحاسن قلمدادمی کند باید مواظب بود کورانه باین نوع عادات معتاد نشویم .

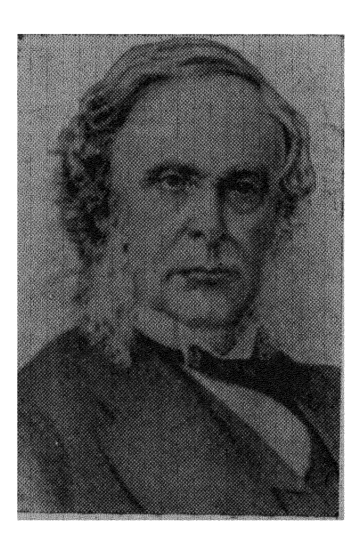
آداب و رسوم هر ملت چیزی جز عادات پیروی شده نیست . مردم عادی کورانه ازاین عادات پیروی میکنند ولی مردبزرك این عادات رادر ترازوی عقل میسنجدواگر آنها رابد یافت ، علیه آن قیام میکند، قیام لینکن علیه بردگی که امری عادی انگاشته میشد ، یك نمونه بارزازینگونه فعالیتهاست . مرد بزرك پیوسته سعی میکند عادات زشت خود ومردمیکه او با آنها بسر میبرد ، ریشه کن سازد ولی مرد عادی کورانه از مراسم وعادات آباء واجدادخود پیروی میکند وعنان اختیار خویش را بدست این عادات ومراسم میسپارد .

فرق دیگر یك مرد عادی با یك مرد بزرك اینستکه مرد عادی خود را در برابر عادات زبون وبیچاره می یابد ، بجای اینکه عادات را نوکر خود سازد خودنوکر عادات خود میگردد . چه اودر نیافته است که اخلاق چیزی ثابت نیست ، بقول ادوموند بورك یکی از مزایای آدمی آنستکه تا اندازه‌ای مخلوقی است ساخته دست خویشتن . »

هر کس آفریننده‌ی اخلاق خویش است . ماميتوانيم برعليه عادت بد علم طغیان را برافراشته و باعزم راسخ عادت نوینی را جانشین آن سازیم .ماميتوانيم درخود فقط عاداتی پرورش دهیم که میخواهیم مالکش باشیم اگرچه بقول جمالزاده «عادت مثل گدای سامره و گربه خانگی ویهودی کودکش اصفهانی است که هزار بار از این در بیرونش کنی از در دیگر تو میآید» باوجود این میتوانیم برعادت غلبه کنیم .

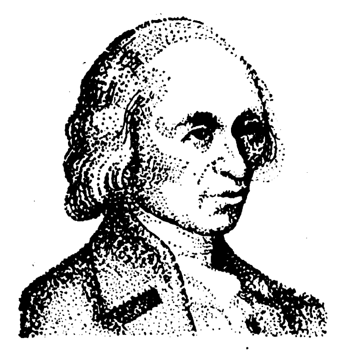
تسلیم شدن بعادت بدناشی از ناتوانی ماست واین ناتوانی رامیتوان

با نیروی اراده برطرف ساخت .
هر گاه چند بار بشدت باعادت زشت مبارزه کنیم و از جان ودل خواستار عادات نیکوشویم حتماً بآرزوی خود نائل میگردیم .
برای پیشرفت درزندگی اعتیاد بعادت نیك حتماً لازم است . بین صدهاجوابیکه برای مجله امریکائی ازمردان کامیاب درباره علت شکست رسیده، عادت نکوهیده بزرگترین عامل شکست دانسته شده است
تخم بلوط تاوقتیکه کاشته نشود وبدرخت سایه دار وپرشاخ وبرك مبدل نگردد ، خوار وزبون است .
همینطور تاموقعی که مرد تخم عادت نیك رادر خود پرورش ندهد وبدان وسیله بکارهای بزرك دست نیازد ، نمیتواند راه تکامل و عظمت رابپیماید . همیشه باید اندرز ناپلئون رادرنظر داشت : « نگذارید بدیها بر شمامسلط شوند . سعی کنید بر بدیها تسلط یابید.» برای نیل باین منظور باید خویشتن داری را یاد گرفت و اندرز اقبال لاهوری را بکاربست . « سخت شوچون کوه از ضبط نفس!» اگر شمامقاومتی در برابر عادت بد از خود نشان ندادید، مانندبرگی که دررودخانه افتاده باشد و با جریان آب بی اختیار بهر سومیرود ، درزندگی حیران و سر گردان خواهید ماند .



دکتر لیستر ، که برای نخستین بار تأثیر ناپاکی درتولید عفونت در زخم را کشف کرد ، عادت تمیز بودن را یك عامل بزرگ سلامتی میدانست

اهمیت مطالعه



جمزوات تحصیلات عالی نکرد ولی بامطالعه وپشتکارتوانست مقدمات بزرگترین اختراع قرن نوزدهم یعنی ماشین بخار را فراهم آورد

کتاب بنیاد تمدن است بقول ولتر کتاب بر عالم تمدن فرمان روائی میکند. مامیتوانیم باخواندن کتاب های خوب به بعض تجارب بشر در گذشته وحال پی ببریم واز این تجارب استفاده کنیم . کتاب سیمانی است که آجر های کاخ تمدن را بهم وصل میکند ، بدون کتاب ترقی میسر نیست زیرا بقول کارلایل « هر آنچه که بشر انجام داده ، اندیشیده و بوده ، در کتابها نوشته و گنجانیده شده. کتابهادارائی بر گزیده بشر ند» پیداست ماوقتی بیشتر ترقی میکنیم که تجارت مارو به افزایش بگذارد و کتاب یکی ازمؤثر ترین وسایل برای افزایش تجارب است اساساً بعقیده بعضی ازدانشمندان آنچه بشر معاصر را اینقدر زرنك ساخته تکامل مغز او نیست بلکه زیادشدن تجارب اوست.

پس تعجب ندارد اگر لینکلن در دوران کودکی که سخت فقیر و بی پول بود کتاب را از دارندگان کتاب هم چنان گدائی کند که افراد فقیر یك پول سیاه راازدارا گدائی میکنند .

اندازه تمدن هر کشور راازاندازه کتابهای خوبی که در آن کشور بچاپ میرسد واندازه خوانندگان آن میتوان فهمید . اگر یك وحشی

افریقائی که هرگز کتابی بعمر خود ندیده وارد شهر بزرگی شود ،از هرچیزیکه نگاهش بدان میخورد چیزی خواهد فهمید مگر از کتاب که برای‌اوسراپا معماست‌زمانی که این وحشی کتاب را برای نخستین بار می‌بیند حتماً از خود خواهد پرسید :

این دسته‌کاغذ چیست و این نقش و نگارها برای چیست ؟ چرا آن جوان لختی‌بنقش‌صفحات مینگرد وبگریه اندرمیشود وآن جوان دیگر برهمانگونه اوراق مینگرد ولی بجای گریه قاه‌قاه میخندد ؟

مگر در این‌کاغذ های‌پر نقش ونگار چه جادوئی نهفته که یکی را می خنداند ودیگری را بگریه میاندازد ؟

کتاب برای یك‌وحشی افریقائی طلسم است ولی برای یك مرد تحصیل کرده کتاب علاوه براینکه گنج‌تجارب آدمی است ، یك کشتی مرموزی هم‌هست که او رابعوالم شگفت انگیزمیبرد وجزائر گنجهای پنهان را آشکار می کند . کتاب‌مانند جام جم ، دنیارا در خود منعکس میسازد همه جا وهمه چیز را در آن کم وبیش توانیم دید .

از همه‌مهمتراینستکه کتاب‌ماراز زندگی گذشته آدمی بااطلاع میسازد . کسیکه کتاب نمیخواند در « چهار دیوار حال » محصور وبا زنجیرهای محیط ، دست وپایش بسته شده است .

تصور کنید کورو کر هستید . فکر کنید چنین زندگانی مستور چگونه خواهد بود ؟

پیداست در اینصورت دردنیای تاریك وصامتی بسر خواهید برد دنیایی که تاریکتر ازشب‌وساکت ترازقبر است . کسیکه بدنیای کتابها راه ندارد ، در حقیقت در یك‌چنین دنیای ساکت وتاریکی بسر میبرد .

او زنده بگور است ولی خود خبر ندارد !

کتاب فاش کننده رازهاست . پس هیچ شگفت نیست چرا موقعیکه ارسطو تصمیم گرفت افکار خود را بصورت کتاب منتشر کند ، اسکندر مقدونی بر آشفت . چه او میخواست تعالیم استادش را تنها او بداند و بس. کاهنان مصر و کشیشان قرون وسطی هم «شرکت محدود علم» را بوجود آوردند و مانع تعمیم دانش گشتند تا رازهای نهفته عیان نگردد و کسی جز آنان دانا نشود تا بدین وسیله بهتر بتوانند از نادانی دیگران استفاده کنند .

این بود اهمیت کتاب درجهان تمدن ، ولی آیا هر کتابی ارزش آنرا دارد که حتی بیکبار خواندن بیرزد ؟

فردریك هاریسون می گوید : « من خیلی کتاب کم میخوانم وهر چه میخوانم شاهکار بزرگان است . »

سپس وی توصیف از غرق شدنش در دریای جوهر چاپ ورهائی یافتن او از نقطه‌ای که همه جای آنرا آب فرا گرفته بود ولی یك قطره آب هم برای نوشیدن پیدا نمیشد ، می کند . پس نباید هر کتابی را مطالعه کرد وباید قبل از مطالعه ارزش وسودمندی کتاب را سنجید .

در هنگام انتخاب کتاب باید ازخود بپرسیم : چه سودی از مطالعه این کتاب توانیم برد ؟ آیا این کتاب بر معلومات ماخواهد افزود ودر فهمیدن وحل مشکلات زندگی ما را یاری خواهد کرد ؟

باری باید همیشه کتاب رابرای مقصد ومقصودی خواند نه برای کشتن وقت : تن شیرینی لازم دارد ولی آنچه برای تن لازم تر است غذای ساده ومقوی است . روح هم به غذای ساده ومعنوی بیشتر احتیاج

دارد تاغذای شیرین. کسی که سراسر اوقات راصرف خواندن مطالب شیرین ولی بیمغز میکند، مانند کسی است که چیزی بجز شیرینی نمیخورد. همانطور که چنین شخص مریض می‌شود، اینگونه‌خوانندگان هم روحاً مریض می شوند.

کتاب در تکوین و تکمیل اخلاق نقش بزرگی بازی میکند. کتب سازندگان اخلاقی خوانندگانند. از اینرو دانشمندی میپرسد: «بگو به بینم چه میخوانی. تابگویم توچیستی.» این سخن بقدری درست است که شما می توانید با پرسیدن این سئوال از دوستانتان پی بصحت آن ببرید. کتابها ودوستان باید خوب ومعدود باشند.

دانشمندی میگوید: «صرف وقت در مطالعه کتاب بدموجب از دست رفتن فرصت مطالعه کتاب‌های خوب میگردد.» وشوپنهاور عقیده دارد که عمر بسی کوتاهتر از آنستکه شخص آنراصرف خواندن کتابهای بیمغز و پوچ کند ولی افسوس که اغلب افراد بکتابهای پوچ و بیمغز روی میآورند وعلتش هم واضح است: علتش اینستکه برای مطالعه کتب بیمغز اصلا بفعالیت قوای دماغی کوچك ترین احتیاجی نیست. اشخاص عادی نمیخواهند در فهمیدن مطالبی بکمترین مقاومت بر خورند. یعنی میخواهند هر چه میخوانند سهل الفهم باشد.

یك دانشمند انگلیسی میگوید: «گاهی مطالعه تدبیر ماهرانه‌ای است برای فکر نکردن» در اینجا این دانشمند بهمین نوع خوانندگان اشاره کرده است.

بسیار بجاست اندرز تورو را بکار بندیم: «بهترین کتابها را بخوانید و اگر نه هرگز فرصت خواندن هیچیك از بهترین کتاب ها را پیدا

نخواهید کرد . »

بزرگترین فائده مطالعه کتابهای پرمغز اینستکه علاوه بر آنکه نیروی دماغی ماپرورش‌می‌یابد وبر تجارب ماافزوده میشود ، مارا قادر خواهد ساخت اززندگی عادی ومبتذل‌روزانه رهائی یافته دمی چند در عوالم تازه ومرموز سیر کنیم . چهر کتاب بزرگ ، رویائی شگفت‌آور است . گاهی با خواندن یك کتاب خوب ما علم زندگی را در حضور بزرگترین استادان توانیم آموخت . مطالعه کتابهای خوب ، زندگی را غنی وبا معنی میگرداند . مطالب کتابهای بزرگ شیارهای عمیقی در دماغ ما بجا میگذارد و افکار ما در این شیارها سیر میکنند . پیداست سر نوشت ما بستگی دارد به نوع کتابهائیکه میخوانیم ؛ چه افکار بر اعمال مسلطند . دکارت مطالعه را مکالمه با نجیب ترین اشخاص قرون گذشته ، تعبیر کرده است و مکاولی در ایام بیماری ، پرستاری بهتر از کتاب نیافته وآن را برتاج‌شاهنشاهی ترجیح میداده است .

جفرسن میگفت : « من بدون کتاب نمیتوانم زندگی کنم » لردچسترفیلد گوید : « بهترین دوستان من بهترین کتابها هستند .» .

کارلایل میگوید : « کتابهای من دوستانی هستند که هرگز مرا ترك نمیکنند » این دانشمندان به‌اهمیت کتابها کاملا پی‌بردند ودرنتیجه استفاده‌کامل از آن نمودند .

اکنون این سئوال پیش می‌آید : چطور باید مطالعه کرد ؟

مطالعه دو نوع است :« کتاب برای خواننده داناوبا هوش حکم آدم زنده‌یی‌را داردولی‌برای خواننده نادان‌حکم‌یك نعش‌وجسم‌بیجان. نادان در موقع مطالعه کتاب در حقیقت نعش کشی میکند ولی دانا با

مطالعه کتاب با نویسنده گفتگو نموده مشکلات خود را حل مینماید و بحقایق تازه‌ئی پی‌میبرد .

باید قبل ازمطالعه کتاب یك تصورقبلی ازمطالب آن‌را داشته‌باشیم زیرا این عمل‌سودشخصی ماراتحریك میکند وشوق ما را ابر می‌انگیزد که بدانیم مؤلف ما را بکجا میبرد واز مطالعه چه سودی توانیم برد .

خود این موضوع کمك‌خواهد کرد که ازمطالعات‌خود استفاده فراوان بریم چه دراینصورت هرگز بمطالعه کتبی که ازخواندنش فایده‌ای‌عاید نمی‌گردد نخواهم پرداخت اگر کتاب عمیق وپر مطلب را مدت پنج دقیقه بخوانید باید لااقل ربع ساعت درباره آنچه‌خوانده‌اید فکر کنید.

کسیکه در کتابخانه به ترکتازی میپردازد و هر روز کتابی را میخواند ، از این مطالعه زیاد و این بلعیدن کتابها سود فراوان بدست نخواهد آورد مگر اینکه طرز استفاده از کتابها رابداند وهر کتابی‌را برای منظوری بخواند نه برای کشتن وقت ویاتفریح خاطر .

چه فقط خواندن وحتی بحافظه سپردن‌کافی نیست . باید آنچه را که‌میخوانیم بفهمیم و از معلومات خود استفاده عملی ببریم .

بقول گوستاولوبن : « فهمیدن بهتر از دانستن است » کسانیکه حافظه را با جزئیات غیر مهم انباشته اند ، هرگز از مطالعه خود آنطور که باید و شاید استفاده نخواهند کرد . مطالعه فقط در صورتی قوای نهفته ما را بیدارونیروی آفریدن را در ماتقویت میکند که مطالعه خود را باتفکر توأم سازیم وتنها بخواندن وبحافظه سپردن اکتفا نکنیم .

برای نیل باین منظور بایداز (Heuristic method) پیروی

کرد یعنی باید جوینده بود - جوینده حقایق ! واین عمل ، انجام نمیگیرد مگر اینکه مطالب کتاب راخوب بفهمیم . مطالعه کتاب را میتوان تشبیه کرد به پیشروی در سرزمینیکه در نظر داریم ، تسخیرش کنیم . اگر قشونی در سر زمینی پیشروی بکند ولی اینجا و آنجا بعض قلعه‌های و شهرهای فتح نشده را پشت سر بگذارد ، مجبور میشود بعقب نشینی پردازد واز نوحمله نمایدزیرادشمن ازپشت‌سرپیوسته‌مزاحم‌اوخواهدبود

بنابراین در مطالعه کتاب باید هیچ جمله ای را تامعنیش کاملا روشن نشده رها نکنیم . بایدسعی کنیم جمله‌بجمله‌بلکه‌کلمه‌بکلمه کتاب را بخوانیم و بآنچه لایعنی است توجه نکنیم چون عمر ما کوتاهتر از آنستکه وقت خود را با درست نخواندن تلف کنیم .

برای اینکه حداکثر استفاده رااز مطالعه کرده باشیم ، باید در حین مطالعه بتوانیم تشخیص بدهیم چه‌مطالب اساسی و سودمند و کدام زائد و بی معنی است . راز موفقیت در مطالعه اینستکه مطالب اساسی را ازغیر اساسی تشخیص بدهیم و آنچه را میخوانیم ، نیك بفهمیم.

برای نیل باین منظور بایدهم‌از حافظه وهم ازعقل کمك گرفت بوسیله حافظه قادر خواهیم بودحقایق را در انبار خاطرات انبار کنیم و بوسیله عقل توانائی‌تشخیص‌درست از نادرست رابدست خواهیم آورد. ما برطبق اطلاعات قبلی خود ، حقایق تازه را رد ویا قبول می کنیم . از اینرو دماغ متحجر حاضر نمیشود افکار تازه را ولومبتنی بر دلیل‌و برهان باشد قبول کند .

درتحصیل علم دو مرحله وجود دارد . یك مرحله تحصیل آنست و مرحله دیگربکار بردن‌آن . ممکنست کسی دانشی را خوب تحصیل کرده باشد ولی‌نداند چگونه‌آنرا بکار برد و مورد استفاده قرار دهد.

وبرعکس، دیگری ممکنست تحصیلاتش کم باشدولی راه بکار بردن آنرا بداند و بعد اکثر ازدانش کم خود استفاده بنماید . مرحله اول جنبه منفی دارد و مرحله دوم دارای جنبه مثبت است . باید جنبه مثبت و یا دینامیك را تقویت کرد . برای نیل باین منظور باید فن فکر کردن را یاد گرفت . قابلیت فکر کردن خیلی مهمست .

اغلب خوانندگان کورانه تسلیم نظریات نویسنده میگردند و بر عقاید او تکیه میکنند حال آنکه باید تفکر خلاق باشد یعنی باید خودتان در باره درستی و یا نا درستی مطالبیکه میخوانید ، فکر کنید وبدون چون وچرا هیچ نوع افکاری را قبول نکنید ! سعی کنید معانی را بنیروی اندیشه درك نموده وحقایق را دقیقاً موردمطالعه قرار داده خودتان نتایج لازمه را بگیرید .

اکثرخوانندگان این دستور سودمند را در تفکر بکار نمیبرند زیرا برای آنان خیلی دشوار است که خودشان برای خودشان فکر کنند .حتی اشخاصیکه بقول خود دارای لیسانس هستند ، ازاستقلال در تفکر گریزانندحال آنکه‌تعلیم و تربیت حقیقی اینستکه‌ما بتوانیم مستقلا برای خودفکر کنیم و مبتکر وصاحب نظرشویم.

علت اینکه اکثریت حاضر و یا قادر نیستند در بازه امور برای خود فکر کنند اینستکه تفکر اتکالی بسی آسان و تفکر مستقل بسی دشوار است.

اکثریت که عملا ، و مخصوصاً فکراً ، خیلی تنبلند ، همیشه راه‌آسانتر وبیدرد سرتررادرپیش میگیرند . ازسوی‌دیگر ، برای‌تفکر مستقل باید قیودومراسم اجتماعی راشکست و این کار ازعهده‌اکثریت

که سخت گرفتار تقلیدند ، بر نمیآید.

نفوذ تقلید درعوام بقدری‌است که‌حدی برای آن نمیتوان تعیین کرد مگر باآوردن مثال زنده ! یکی ازدانشمندان درباره اهالی‌فیجی مینویسد : « روزی رئیس آنان از یك جاده کوهستانی عبور میکرد و پشت سرش یك‌دسته از افراد راه میرفتند . رئیس‌اتفاقاً سکندری خورد وبرزمین افتاد . تمام افرادیکه پشت سرش بودند فوراً همان عمل را تکرار کردند باستثنای یکنفر که فوراً از طرف همه مورد حمله قرار گرفت که آیا خیال میکند از رئیس هم فهمیده‌تر است ؟ »

شاید خوانندگان برعقل‌این‌قوم بخندندوحال آنکه‌عقل‌اکثریت حتی عقل کسانیکه درمتمدن‌ترین کشورها زندگی میکنندبهتر ازعقل اینها نیست . ماهیت در همه جا یکی‌است ؛ فرق فقط در کیفیت است .

قسمت اعظم کار هائیکه مردم‌اعم‌ازمتمدن‌ویاوحشی انجام‌میدهند تقلیدی است .

کتاب را باید فقط افزاری برای انجام دادن کارهای فکری خود انگاشت.مطالعه را باید وسیله قرار داد نه مقصد . کسانیکه فقط یاد میگیرندومعلومات‌میاندوزندوفکر نمیکنند ،مبتکروخلاق‌نمیشوند از اینروست که به‌بعض دانشمندان برمیخوریم که بمعنی‌حقیقی چیزی نمیدانند درصورتیکه صدها کتاب‌رازیرورو کرده‌اند ومعلومات‌فراوانی هم اندوخته اند . آنان چیزی نمیدانند چون مقلدند .

کتاب خوب را فقط خواننده خوب میتواند خوب بفهمد .

مطالعه کردن خود هنری است که باید یادگرفت . هنر مطالعه کردن ظریفترین ومشکلترین هنرهاست .

بقول درکلول« کسیکه طرزمطالعه کتاب‌رامیداند ،ازمشکلترین فنون آگاه است . »

گرچه نوشتن یك صفحه دشوار تر از خواندن یك صفحه است باوجود این باید گفت : « مطالعه‌ئی که قوای خلاقه خواننده را بر میانگیزاند‌دشوارتر‌از نوشتن است ! » آن کسیکه میفهمد چه میخواند وهر چه را که میخواند میفهمدوبر اثرمطالعه نیروی دماغی‌اش بکارمی افتد وبه آفریدن افکار تازه میپردازد ،کار بسیارمهمی انجام داده واین کارگاهی ازنوشتن یك صفحه مشکلترو مهمتر است .

چه قدر راست گفته شاعر :

از خواندن چیزیکه بخوانی و ندانی
هرگز نشود حاصل‌چیزیت جزافغان !

کسانیکه نفهمیده کتاب را میخوانند وعقائد نویسنده را بمحك آزمایش نمیزنند و به حلاجی و نقادی و مقایسه و انتخاب افکار همت نمیگمارند واستقلال فکر ندارند ، از مطالعات خود سودی نمیبرند . چه قدرراست گفته‌اند : « میتوانم به‌حکمت برسیم نخست ازراه تجربه واین‌دشوار ترین‌راههاست وبعدازراه اندیشه‌این‌شریف ترین‌راههاست.»

اغلب در موقع مطالعه به الفاظ بیش از معانی توجه میکنند و تازه موقعی که به معنی‌توجه کردند در باره صحت وسقم اندیشه‌هائیکه بیان شده نمی اندیشند . این نوع خوانندگاز فقط به قالب و پوست توجه میکنند غافل ازآنکه باید طالب مغزبود . معانی در بعضی کتابها مثل گل نیلوفر میباشد که نیمه‌اش در آب پنهانست . این کتاب ها را باید بدقت چندین بار خواند تا معنی‌کامل مطالب آنها را درك کنیم .

چیزیکه در تند خواندن ودر عین حال خوب فهمیدن موثر است

تشخیص مطالب عادی وغیر عادی است . بایدمطالب اساسی را بیك نظم بخصوص بخاطر سپرد وسپس درباره آن اندیشیدواظهار نظر کرد .داشتن یك مداد در موقع مطالعه در دست واظهار نظر کردن در حاشیه کتاب و خط کشیدن زیر مطالبیکه مهم بنظر میرسد ، بسیار سودمند است. باید هر کتاب خوب را دوسه بارخواند . درمطالعه اول باید تمام فصول کتاب را پشت سرهم بخوانیم و یك تصویر کلی از اندیشه های نویسنده را در دماغ پدید آوریم . درمطالعه دوم باید به خط کشیدن زیر سطرهایی که مهم بنظر میرسند ، مبادرت ودر حاشیه کتاب اظهار نظر کنیم . درمطالعه سوم باید در باره افکار نویسنده وعقایدخود بیندیشیم . ریچارد نوژالین میگوید : « اگر بخواهی بهترین مطلب رااز کتب بدست آوری ، باید یك ربع ساعت را در خواندن وسه ربع ساعت رابفکر کردن در اطراف آنچه خوانده‌ای صرف نمائی . » وژول پایو میگوید : « کتاب به یك ریز بین شبیه است : اگر باریز بین عناصر خودرامشاهده می کنید ، شناسائی وتدقیق را باید از روح خود متوقع باشید . کتاب مقدمات و روابط و نتاج را بیان میکند ولی شناسائی واقعی حقایق را باید از آزمایش و تفکر وتعمق در مطالعات ونظریات شخصی خواستار بود . . »

« پس باید متوجه باشیم که درموقع خواندن یك کتاب ، صحت یك قضیه ، وجود یك چیز ، رابطه وتناسبات قضایا را باید ردویا قبول کنیم . تا استخوان نشکنی بمغز آن نمی رسی . کلمات وجمله را مثل استخوان درهم شکن ، بمغز خواهی رسید » .

باید پس از مطالعه یك کتاب در افکار و افکار پس افکار نویسنده اندیشید . یا پیش گرفتن این شیوه درمطالعه نه تنها قادر خواهیم بود ،

خوب بافکار نویسنده پی بریم بلکه قوه خلاقه خود را هم پرورش توانیم داد .

تنها تماشا کردن افکار دیگران ، وقت تلف کردن و عمر ضایع کردن است .

نباید فراموش کرد که یك کتاب خوب کتابی نیست که شخص در موقع بیکاری برای تفریح و کشتن وقت بخواند چه یك کتاب خوب ممکنست خیلی کسل کننده باشد ومارا آزار دهد . باید جور و آزارش را قبول کنیم تا لآلی حکمت بدست آید .

برای اینکه بسهولت بیشتری یك کتاب سودمند رابخوانیم باید اندرز مرلی را بکار بندیم :

« برخی مردان بزرك همواره قبل از مطالعه کتابی یك تحلیل اجمالی ازسؤالاتیکه انتظاردارند جوابش رادر کتاب بیابندتهیه میکنند و یك دانشمند دیگر علت جلو افتادن اشخاصیکه در مدرسه تحصیل نکرده‌اند ازتحصیلکرده‌ها رااین میدانند که « آنها میدانند برای چه میخوانند ودر هنگام مطالعه مقاصد معینی را منظور نظر دارند . »

اینك چند نکته دیگر که رعایت آن هنگام مطالعه لازم می‌باشد ذکر میکنیم :

بهتر است در موقع مطالعه عادت کنیم ، بسرعت مطالعه کنیم زیرا در این صورت بهتر و زودتر خواهیم توانست بمنظور کلی نویسنده پی بریم . در مطالعه لازمست یك نقشه قبلی داشته باشیم .

بطور مغشوش‌وپراکنده‌دراینجاوآنجا ، حقائقی رابخاطرسپردن چندان مفید واقع نتواند شد .

برای اینکه مطالعات ما بانقشه توأم باشد بایدایده آلی را تعقیب بکنیم تا محرکی برای طرح نقشه در بین باشد .

بدون محرك هیچ کار اعم از کوچك و یا بزرك‌انجام نتوان‌داد. ایده آل بهترین محرك در زندگی است .

کتاب آنچه رادارد ، بشمامیگویدوپس از گفتن‌ساکت میشود . اگر آنچه کتاب گفته‌است برای شمامعما شد ، برای‌حل‌معما بایدبکسی دیگررجوع کنید ممکنست‌یك‌کلمه معمای کتابراحل کند .ممکنست یك پرتو ، ظلمتی که آنرا فراگرفته برطرف کند ولی کتاب بشما آن کلمه را نخواهد گفت وآن پرتو را پدید نخواهد آورد .

در اینصورت‌تکلیف شماچیست ؟ بایدازاشخاص دیگر ویا کتابهای دیگر مدد گیرید تا آن یك‌کلمه را بشما بگوید و مشکل ابوالهول راحل کند .

درموقع برخورد به لغت‌مشکل اگرمهم‌باشد ، باید به فرهنك که میتوان آن‌رادیوان تمیزلغات دانست ، مراجعه کرد تامعنی‌حقیقی آن معلوم شود .

در مطالعه باید منظورواحدی را تعقیب کنید وهدفی داشته باشید نباید کتاب رابدون منظور ومقصود ، مطالعه کردزیرا دراینصورت بحد اکثر از آن استفاده نتوانیم کرد .

مطالعه هم علم است وهم فن . کسی خوب از فن خواندن آگاه است که میتواند در کوتاه ترین‌مدت‌مطالب کتاب‌را کشف وجذب کند .

نویسنده درنوشتن کتاب‌زحمت کشیده است . خواننده بایدلااقل ثلث زحمتیکه نویسنده در نوشتن کشیده بکشد تا بتواند سطح فکر

خود را بالا ببرد و تا اندازه‌ای خود را به قله فکر نویسنده برساند البته قله فکر بعض نویسندگان بقدری بلنداست که هرقدر هم خواننده عادی سعی کند بآن برسد نخواهدرسید ولی در هر حال چه بقله فکر نویسنده بتواند برسد و چه نتواند برسد ، خواننده باید سعی خود را بنماید و مخصوصاً در صورتیکه قله فکر نویسنده خیلی بلند باشد ، بایدبرسعی‌و کوشش خود بیفزاید .

در تعلیم وتربیت دو قطب است : در یك سرقطب شاگرد است و در سر قطب‌دیگر معلم . مرحله شاگردی‌مرحله انفعالی‌تعلیم وتربیت است وتا هنگامیکه شخص شاگردمیباشد ، تحت‌تأثیر این مرحله‌قرار میگیرد ولی مرحله‌ئی فرا میرسد که در آن جوینده دانش هم شاگرد خود است و هم معلم خود . فقط وقتیکه شخص باین مرحله رسید ، میتواند دارای عقائد مستقلی بشود و بدون چون و چرا عقائد را قبول نکند وغلام حلقه بگوش عقاید این وآن نگردد . ولی این عده دردنیا خیلی کمند قسمت اعظم مردم مرحله ابتدائی یعنی مرحله شاگردی را طی می‌نمایند .

مرحلهٔ دوم مخصوص مفکرین و فلاسفه است که نه تنها از کسی کورانه پیروی نمیکنند ، بلکه براثر استقلال فکر خود موجد افکار نو و کاشف حقائق تازه میگردند .

کتاب باید آلت دست خواننده برای پیشرفت مقاصد مخصوصی که در نظر دارد باشدنه اینکه خودخواننده آلت‌دست کتاب قرار گیرد خواننده خام وبی تجربه همیشه آلت دست کتاب‌قرار میگیرد وآزاینرو برده وبنده نویسنده میشود .

خواننده دانا و با هوش برعکس هرگز اسیر و برده نویسنده نشده هیچ حقیقتی را بدون چون و چرا از نویسنده نمی پذیرد ضمناً باید در نظر داشت که نادان بر اثر تسلیم شدن به عقائد مخصوص یك ویا چند نویسنده ، قادر نخواهد بود عقائد دیگران را ولو بحقیقت نزدیکتر باشد قبول کند. ازاینرو او درموقع مطالعه کتابهائیکه عقائد نویسنده‌اش مخالف با عقائد قبلی خود می باشد آنرا بدون اینکه مورد مطالعه قرار دهد ، رد میکند . پس باید گفت از خصوصیات خواننده دانا اینستکه عقائد هیچ نویسنده‌ای را بدون مطالعه قبول ویا رد نمیکند در حالیکه بر عکس خواننده خام و نادان عقائد را بدون دلیل رد ویا قبول میکند. در موقع مطالعه باید پوست رادور ریخت ومغز را نگاه‌داشت نه بالعکس مقصود از مطالعه درك مطلب است نه توجه به عبارات وظواهر مطلب در اغلب کتابها ، لاشه های حقائق مرده در معرض تماشا گذاشته شده . ولی در کتابهای نویسندگان بزرگ حقائق زنده با شما حرف میزنند .

باید بخاطر داشت مطالبیکه میخوانیم خیلی زود تر از آنچه تصور میکنیم فراموش می گردد . یك روانشناس بزرگ میگوید :

« بخاطر داشته باش که نیمی از آنچه امروز میخوانی پس از نیم ساعت اول فراموش میکنی ودو ثلث آنرا پس از ۹ ساعت و ۳ ربع آنرا در عرض شش روز وچهار پنجمش را در عرض یك ماه ! »

برای اینکه باین سرعت محفوظات خود رااز دست ندهیم ، باید هر چه را میخوانیم با شوق و عشق وافر بخوانیم زیرا هر چه عشق و علاقه ما بچیزی بیشتر شود ، دقت ما نسبت به آن زیادتر میگردد و هر چه دقت زیادتر میشود ، بهمان نسبت عشق وعلاقه ما بآن چیز عمیقتر

میگردد . وعلاقه هم هدف را بوجود میآورد وهدف هم دقت را . بدین ترتیب تمام این عوامل دست بدست هم داده باعث میشوند ما مطالب خواند شده را تادیر زمانی به خاطر داشته باشیم .

بنابراین راست گفته‌اند . « هر کجا علاقه تست، آنجا هم حافظه تست » ودکتر جانسن گفته است :

« دقت ما در حافظه است وعلاقه مادردقت . برای بدست آوردن حافظه باید هم ما در وهم مادربزرك او را بدست آوریم .

عقائد مبل و اثاثیه دماغ انگاشته شده اند منتهی عقائد در دماغ مثل مبل دراطاق بی‌جنبش‌واستاتیك نیستند وپیوسته درجنبش وحرکت میباشند وحیاتی مخصوص بخود دارند .

واز اینرو باید بافکاریکه داخل دماغ‌میشوند ، خیلی اهمیت داد زیرا اگر افکاربدراه پیدا کنند ، سراب های گمراه کنند در دماغ فراهم میکنند .

از سطحی بودن جداً بر حذر باشید ودر هر موضوع غور کنید . در انتخاب کتب برای‌مطالعه ، دقت کنیدودر مطالعه کتب‌پرمغز ، شتاب نکنید . سعی کنید معنی‌این نوع کتابها راجمله بجمله بلکه‌کلمه بکلمه بفهمید تا افکار عالی آن درلوح خاطر شمانقش بندد .

موقع مطالعه کتابهای نیمه‌سطحی بایدهمان‌کاررا کرد که سازنده لبنیات با شیر میکند : باید خامه آنرا گرفت و بقسمت های دیگر اعتنائی نکرد .

بایدبخاطر داشت که مطالعه زیاد بدون‌تفکر چندان ثمری‌ندارد مطالعه باید بمنزله حاشیه وتفکر بمنزله متن باشد تا مثمر ثمر گردد .

پلینی دانشمند رومی خیلی کتاب مطالعه می کرد ولی چون مطالعات او توأم باتفکر نبود چندان آثار مفید و گرانبهائی از خود برجای نگذاشت پلینی جوان برادرزاده پلینی بزرك مینویسد : «او هرگز از کتاب خواندن نمیآسود : یا دیگران راوا میداشت که برایش بخوانند و یا مطالب را به دیگران دیکته میکرد . چه در موقع گردش وچه در سر میز غذا و در حال راه رفتن ویا در هنگام شستشو ، بهمین کارها مشغول بود . »

همچنین حکایت میکنند که روزی یکی ازدوستانش برای آنکه توضیحی بخواهد مطالعه او را قطع کرد . پلینی باو تذکر داد که در نتیجه این کار ، وی لااقل ازمطالعه ده سطر باز مانده است !

جان را سکن درطی مقالهٔئی درباره دشواریهائیکه باید خواننده متحمل شود تا گوهر حقیقت را بدست آورد ، اینطور مینویسد :

در نظر من و شما هیچ علت ندارد چرا قوای الکتریکی زمین آنچه طلادر شکمش نهفته دارد بیکبار بر نوك کوهساران نمی آورد تا پادشاهان ومردم بدانند که آنچه زر توان یافت در آنجا پیدا میشود و بدون تحمل رنج حفر زمین یا دچار تشویش و اضطراب شدن و خوش شانس بودن ووقت تلف کردن ، آنرا بدست آورند و به اندازه ای که مورد نیاز است ، آنرا بسکه طلامبدل کنند .

ولی افسوس که شیوه کارطبیعت این طور نیست.زیرا طبیعت درزمین شکاف‌هائی ایجادمیکند که از آن شکاف ها آدمی بی‌خبر است . ممکنست کسی برای‌مدتی‌مدیدزمین‌راحفر کندوچیزی بدست نیاورد ، پیداست اگر خواهان بدست آوردن طلاهستید باید تحمل رنج ومشقت زمین راحفر کنیدتا اندکی از آن گنج فراچنك آورید. همانگونه است فهمیدن افکاردانشمندان

ونوشته‌های ایشان. زمانیکه شروع بخواندن یك کتاب خوب میکنید باید نخست ازخود بپرسید : «آیا من همچون آن کارگر استرالیائی آماده‌ام هرگونه رنج ومشقت را تحمل کنم ؟ آیا کلنك و بیلم حاضر است؟ آیا خود را خوب مسلح وآماده کرده‌ام ؟ آستین ها راتا به آرنج بالازده‌ام ودرست تنفس میکنم وسردماغ هستم ؟

آن فلزی که شمادرجستجویش هستید، همانا اندیشه‌های نویسنده است، گفته‌هایش صخره‌هائی هستند که باید خرد کنید وکلنك شما همانا قوت فراست واندازه کیاست شماست. کورهٔ ذوبان شماهمانا روح متفکر شماست. هرگز امیدوار نباشید که بدون داشتن ابزارهای مذکورو آتش فروزان شوق خواهید توانست مقصود نویسنده رادرك کنید .»

استقامت

گرت پایداری است در کارها   شود سهل پیش تو دشوار ها

هروقت دیدید عرصه به شما تنگ شده، درصدد عقب نشینی هستید پنج دقیقه دیگر بسختی مقاومت ورزید چه بسا که نبرد را خواهید برد

ستارخان

هنگامیکه دیزرائیلی برای نخستین بار در مجلس انگلستان به صحبت پرداخت بقدری بد نطق کرد که همه‌شنوندگان مسخره‌اش کردند ولی دیزرائیلی با کمال شهامت بحضار گفت : من چند بار بچندین کار اقدام نمودم وسرانجام در انجام آنها کامیاب شدم . اینك مینشینم ولی آقایان بدانید که روزی فرا خواهد رسید که شما بسخنانم گوش دهید . »

دیزرائیلی همانطور که وعده‌داده بود نه‌تنها در آتیه باز بردستی تمام نطق کرد بلکه نخست وزیر انگلستان هم شد .

کریستف کلمب‌رو بروی‌خوددریائی‌دیدبی‌پایان- دریائی که‌مانند دیو خشمگین دندانهای خود را نشان میداد و هر لحظه تهدید میکرد مسافرین را ببلعد ولی‌کلمب برملوانانش فریادزد : «به‌پیش . به‌پیش» و بدینترتیب سرانجام بهدف خود رسید .

کارلایل جلد اول انقلاب فرانسه را نوشت و آنرا برای مطالعه به دوستش« جان‌استوارت میل » داد . نوکر کتاب‌رااوراق‌باطلهٔ انگاشته بسوزانید . وقتیکه این خبر به‌کارلایل‌رسید ،اگر چه متأثر شد ، ولی مأیوس نگشت و مجدداً بنوشتن همان کتاب پرداخت تا اینکه آنرا تکمیل نموده منتشر ساخت .

نیوتون سگش را دراطاق بسته وبیرون رفت در حالی که‌شمعی‌در اطاق میسوخت .سك شمع رابرزمین افکندوشمع بر کتابی که نیوتون نوشته بود افتاد و آنرا شعله‌ور ساخت وتمامش بسوخت . ولی نیوتون مجدداً شروع بکار کرد و کتاب را از سر نوشت .

در تاریخ‌فرانسه شرح‌حال یك‌مردبرجسته‌ای بنام‌برناردوپالیسی هست . این مرد براثر فقردرطفولیت نتوانست بمدرسه برود، باوجود این در اثر فعالیت و استقامت نه تنها در شعر و ادب بمقامی بلند رسید بلکه توانست بدون دردست داشتن معلومات لازمه ، ظرف چینی‌بسازد در صورتیکه حتی نمیدانست چطور باید گل را خمیر کرد . پس از ۱۸ سال‌زحمت « پالیسی » بالاخره توانست به آرزوی‌دیرین خود نائل گردد وظرف چینی بسازد .

شگفت انگیز تر از همه داستان دموستن میباشد . دموستن در طفولیت ضعیف وعلیل بود و بالکنت حرف میزد . باوجود این در صدد بر آمد خطیب شود .

یك مانع بزرك دیگر در راه دموستن بود و آن عجز در نوشتن خطابه و نداشتن فصاحت وبلاغت بود . ولی دموستن بااستقامت وپشتکار کلیه این نواقص را نابود کرد . چطور ؟

اولا برای رهائی از لکنت زبان چند سنگریزه در دهان گذاشته ودر کنار ساحل قدم زنان خطابه خود را باصدای بلند میخواندوثانیاً در زیر زمین اطاقی درست کرد ودر آنجا هرروز برای تکمیل فن خواندن تمرین میکرد وبرای اینکه امور گوناگون او رااز این کار باز ندارد، دموستن یك طرف صورتش را تراشید تانتواند با این قیافه مضحك از خانه خارج شود . در نتیجه چندین هفته بلکه گاهی تاسه ماه در همان اطاق در زمین میماند . تنها با یك چنین استقامت بود که دموستن در زمره‌ی خطبای بزرك در آمد و بجائی رسید که حتی تا بامروز خطبا آثار او را سرمشق قرارمیدهند واورا نخستین خطیب بزرگ میخوانند .

« وبستر » نیز در کودکی بالکنت زیادصحبت میکرد ولی براثر کوشش واستقامت توانست درزمرهٔ بزرگترین خطبای آمریکا در آید.

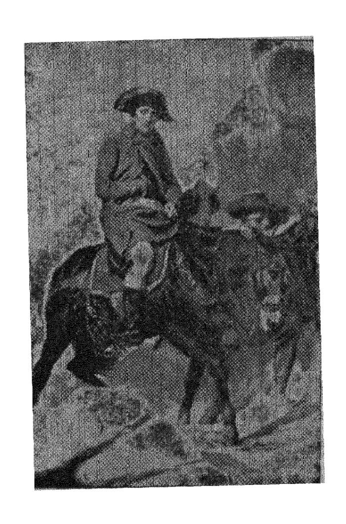
بوفون در ایام جوانی تنبل و کودن بود وبراثراستقامت وپشتکار توانست بسبك بسیار عالی کتابی راجع به حیوان‌شناسی بنویسد .میگویند بوفون روزی یازده ساعت کارمیکرد ویکی از کتابهای خود را یازده بار اصلاح کرد .

خلاصه کلیهٔ مردان بزرك باممارست واستقامت بجائی رسیده‌اند .

فکر کنید موقعیکه در آغازطفولیت راه میرفتید چقدرزمین میخوردید ولی حالا باچه سهولت راه میروید وحتی میدوید . این نتیجه استقامت وتکرار است . رادیو ، تخت‌جمشید ، طاق کسری وصدها بنا واختراع را استقامت بوجود آورده است . حتی قلهٔ دماوندوفلات ایران محصول استقامت ـ استقامت طبیعت ! ـ است .

اغلب کامیابیهائی که باتفاق و تصادف نسبت میدهند ، محصول ممارست واستقامت طولانی است . نقاشیکه میتواند باتغییردادن جزئی تمام تابلو را دگرگون سازد ، بر اثر ممارست براین کار قادر میگردد نه تصادف . ویولونیستی که باسرعت حیرت انگیز آرشه را ازروی‌سیم های ویولن‌میگذراند بر اثر استقامت‌وممارست براین‌امر قادر گشته‌است.

بنابراین، برای‌موفقیت‌باید نخست باتیشهٔ استقامت چیزهائی را که مانع نشو ونمای‌نیروهای‌باطنی‌میشودخرد کرد؛سپس موانع بیرونی رااز‌بین برد . بزرگترین مانع‌درونی بلهوسی است که‌اراده راسست میگرداند .باید در برابر لشکر هوی‌وهوس‌سنگری ساخت تا از شر آن مصون باشیم . مرد بلهوس مانند پره‌های آسیای بادی که‌در برابرهر بادی بطرفی‌چرخ میزند ، هرروز براثرپیش آمدن حوادثی‌رأی وتصمیم خودرا تغییر



موقعی‌که ناپلئون‌تصمیم‌گرفت قشون او از آلپ عبور کندباو گفتند این‌کار غیرممکن‌است.' ناپلئون گفت‌غیرممکن است؟چنین کلمه‌ای‌درقاموس‌من‌وجود نداردبدین ترتیب ناپلئون برای‌اولین بار از آلپ عبور کرد .

میدهد ودر نتیجه بجائی نمیرسد .

بقول نظامی ؛ :

اگراز هرباد چون بیدی بلرزی

اگر کوهی شوی کاهی نیرزی !

برای کامیابی بایدپی در پی وآهسته و پیوسته بسوی هدف پیش رفت .وقتیکه« ایز ابلا » با « فردیناند » برای انحال سلطنت اعراب در اسپانیا بحمله پرداخت ،درتسخیر گرانادادرنك نمود عده ای به ایزابلا گفتند چرادرتسخیر شهر بطئی است . ایزابلا که در آنموقع در بوستان گردش میکرد اناری از درخت کند و آن را دانه دانه خورد و گفت : انار دانه دانه خورده میشود (گرانادا بزبان اسپانیولی یعنی انار) .

نباید در نیمه راه متوقف شد ولو موانع زیادی پیش آید . چه همانطور که کارلایل گفته است :«هر کار بزرك درابتدامحال بنظر میآید» از طرف دیگر برای توانا هر شکست و مانع یك وسیله جدید برای پیشرفت است . چنانکه خود کارلایل میگوید : « همان صخره ایکه در راه پیشرفت آدم ضعیف الاراده مانع است ، برای مرد بااراده نخستین پله نردبان ترقی است »چه خوب گفته فیثاغورث : «اراده پهلوی مقدرات هر کس ایستاده وچرخ تکامل اوراادارهمیکند »ناپلئون میگوید : « کسی مظفر میشود که بیش ازدیگران استقامت مینماید »ولافو نتن میگوید: « بااستقامت بهمه چیزمیتوان رسید . »ویکتورهو گودرطفولیت مجذوب نوشته های شاتو بریان شد و بحدی شاتو بریان در نظر او بزرك جلوه کرده بود که در دفترچهٔ خود نوشت ، « میخواهم شاتو بریان باشم یا هیچ نباشم » سرانجام بکمك سعی واستقامت ، ویکتور هو گو بزرگتر

از شاتو بریان شد .

تلون مزاج ، دشمن استقامت است . عده‌ای بی تأمل تصمیم می گیرند و با جدوجهد و شوق وافر باجرای آن می پردازند ولی دیری نمیگذرد که هدف‌دیگری‌نظر شان را جلب میکند ودر نتیجه ازتصمیم قبلی‌دست کشیده برای‌رسیدن‌بهدف‌دیگری‌جدوجهدمینمایند وبدینسان نیروهای خود را تلف میکنند علت اینکه چنین اشخاص نمیتوانند هدف خود را با گامهای ثابت و اراده آهنین دنبال کنند اینستکه نمی‌دانند چه میخواهند و هر روز بر این وآن رشك برده در قلمروی مختلف سر گردان می‌شوند و چون هدف ندارند ، این سر گردانی روز بروز بیشتر میگردد .

باید در نظرداشت که‌ولو شخص با شوق وافر بکار پردازدبجائی نمیرسد مگر آنکه‌آن‌کار را بپایان برساند .

ورزشکار وقتی مسابقه را میبرد که بهدف برسد . آهسته‌وپیوسته هدفی را دنبال کردن ، بهتر از هردم با شوق و حرارت بسوئی دویدن است . آتشی که در زیر خاکستر پنهان است ، قویتر و با دوام‌تر از اخگرهای فروزانی است که با قیل و قال باطراف پرا کنده میشود .

راجع‌به‌فوائد ثبات‌قدم داستانی خوانده‌ام بدینگونه که‌فیلسوفی روزی با شاگردانش در باغی گردش میکرد . ناگهان چشمش افتادبه چند نهال که بعضی ازآنها پژمرده وبرخی‌تروتازه مینمودند..ازباغبان علت را پرسید . باغبان گفت: نهالهای‌پژمرده در موقعیکه رشدمیکردند چندین مرتبه جابجاکاشته شدند . فیلسوف رو بشاگردان خود نمود و گفت : باید این درس را پیوسته در نظر داشته باشید که همانطور که

نقل و انتقال آن نهالها را پژمرده کرد ، اشتغال بشغلهای متعد و ازشاخی به شاخ دیگر پریدن‌هم، موجب پژمردگی نیروهای‌درونی وفرسودگی قوای جسمی میگردد . »

همانطور که گفته‌اند :

هرچیز که دل بدان‌گراید گر جهدکنی بدستت‌آید

ولی بشرطی که استقامت هم با این خواستن توأم باشد . آری خواستن توانستن است فقط در صورتیکه توأم با استقامت باشد؛ بعلاوه باید شخص ثابت قدم باشد بحدی که با شاعر همداستان گردد .

گر بر سرم بگردد چون آسیا فلك

از جای خود نجنبم چون قطب آسیا

دیگری گوید :

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد بجانان یا جان زتن‌بر آید

برای تحصیل‌کامیابی باید دارای صبر کوه ، استقامت‌آب ،قوت باد ، حرارت خورشید و همت شاهین بود ! چه قدر راست‌گفته شاعر :

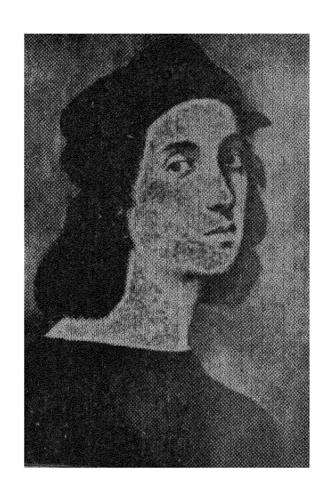
زبی عزم و همت بزرگی مخواه که بی‌آب‌کردن‌که داند شناه

و بعلاوه باید جداً چیزی را خواست چه :

تا نزنی غوطه به بحر طلب گوهر مقصود نیاری بکف

علت اینکه‌بسیاری ازمردم‌در زندگی شکست میخورند این‌است که درموقع برخورد باموانع اجازه میدهند که آرزو هایشان چون گلبرگهای ضعیفی که‌موردحمله‌طوفان قرار گرفته شده ،پریشان‌شده از بین بروند . آنان‌آگاه نیستند که با این عمل تیشه بریشه ایده آل

خود میزنند زیرا استقامت و پافشاری، در وصول بآرزوی خود بزرگترین عامل عملی کردن آنست. سعی مداوم برای زنده نگاهداشتن آرزوها موجب میگردد توانائی ما برای برآوردن آمال خود، بیشتر شود. اگر ما در کار خود آهسته و پیوسته پیش برویم، بسی بهتر از اینستکه بسرعت به پیشرفت پردازیم و بعد در وسط راه پیوسته توقف نمائیم داستان خرگوش و کاسه پشت یك نمونه زنده در این مورد تواند بود. ✿



رافائل که باپشتکار و استقامت در طی عمر کوتاه خود آثار جاودان برجای گذاشت

شاعری گفته است:

رهرو آن نیست گه تند و گه آهسته رود
رهرو آنستکه آهسته و پیوسته رود

برای اینکه پیوسته رو به هدف برویم و بر هر مانع وعائق فائق گردیم، یك اراده تزلزل ناپذیر لازم است.

موانع در برابر اراده چون صخره در برابر قطرات باران بتدریج متلاشی میگردد:

✿ اشاره بداستان خرگوشی است که با کاسه پشت مسابقه گذاشت و بخیال اینکه کاسه پشت بسیار بطئی است، در وسط راه برای مدتی طولانی خوابید. در این اثناء کاسه پشت باپیشروی آهسته و پیوسته، زودتر از خرگوش بهدف رسید و مسابقه را برد.

بنا براین :

میجوی گرچه مقصد از اندیشه برتر است

می‌پوی گر چه راه تـو برکام اژدهاست

باید استقامت را از میخ آموخت :

«پافشاری و استقامت میخ سزدارعبرت بشر گـردد»

«برسرش‌هرچه‌بیشتر کوبند پا فشاریش بیشتر گردد»

اعجاز اراده

« برای خواهش خویش بکوش

تـا بخواهش خود برسی »

در میان‌حیوانات، فقط انسان میتواند گره غیر ممکن‌را بگشاید و نایافتنی‌ها را بجوید و بر اسرار درون دست یابد . فقط اوست که با نیروی اراده خارق‌العاده‌ای مجهز میباشد .

البته حیوانات هم دارای نیروی اراده‌اند منتها نیروی‌اراده آنها کور و نابخودآگاه میباشد ولی در انسان اراده کور ، بخود میآید و بکمك همین‌اراده‌انسان‌برغرائز بهیمی خود چیره شده‌برسایرحیوانات برتری می‌جوید .ولی انسانهائی هم هستند که از این لحاظ‌ازحیوانات بهتر نمی‌باشندیعنی انسانهائی‌هم‌هستند که اراده کور و نابخودآگاهی دارند که هر لحظه بشکل‌بت عیاری در میآید . کسانیکه درجام‌لغزان هوس غوطه میخورند و اوقات خود را بمیگساری ، قماربازی و خوش گذرانی میگذرانند از این گروهند . اینها از حیوانات پست‌ترندزیرا باوجود داشتن یك‌نیروی خارق العاده، زندگی خود را بحدیك‌حیوان

پائین آورده‌اند . این بردگان اراده حیوانی ، در شعله‌های خانمسوز هوسهای لگام گسیخته خود میسوزند و بی‌اینکه از اراده انسانی خود که همانا اراده تهذیب نفس ، اختراع ، اکتشاف ، تحقیق وابتکار است سودی ببرند ، چندی بازیچه تطاول هوی‌وهوس شده با خفت و خواری در خواب ابدی فرو میروند .

این نوع آدمهای بی‌شور وهیجان‌وبی‌هدف که خورو خواب‌تنها کار وسر گرمیشان میباشد، بعقیده خودبحدا کثر از مائده‌های‌زمینی‌استفاده می کنندحال آنکه‌در حقیقت‌خودرادر گرداب‌هوی‌وهوس‌غرق‌میکنند.

پیروی از هوی و هوس از خصوصیات ضعفاء و داشتن اراده‌قوی و تزلزل ناپذیر مختص اقویاء است. موفقیت وشکست ما بستگی‌دارد بایتکه جزو کدام طبقه میباشیم : اقویاء یاضعفاء .



کمال آتاترك،مرد دلاوری‌که‌بنیروی اراده بر.دشمنان‌پیروز شد و ترکیه را از مرگ نجات داد

هرقدر مشکلات ما بیشتر گردد ، اراده و انرژی بیشتری لازم‌خواهدداشت.داشتن‌اراده‌قوی ، اولین‌قدم‌برای‌تحصیل‌موفقیت‌است زیراوقتیکه‌اراده‌قوی‌باشد،انسان همیشه با مشکلات مبارزه کرده هرگز تسلیم نمیشود.همان‌طور که همه کس‌خوشش‌میآیدگدی‌بسگ ترسو بزند ولی از سگ دلیر و گزنده فرارمیکند ،همچنان همه دوست دارندسر بسر آدمهای‌ضعیف

الاراده بگذارند ولی‌در برابر مرد قوی‌الاراده، حس احترام در آنان برانگیخته‌میشود و همه آماده میشوند برای اوکار و خدمت کنند .

زندگی پرازمخاطرات است . مرد باید قوی‌الاراده‌شودتابتواند زیر پتك حادثات ، بفولادآبدیده مبدل گردد .

آدم با اراده ، حالت فنر را داردوبهمین جهت حوادث نمیتوانند باو صدمه بزنند ولو هزاران بار پیچ و تابش دهند .

مردبا اراده‌همیشه انرژی خودرا ذخیره کرده حالت‌یك‌مهاجم‌را بخود میگیرد .

و بدون اینکه شك و تردیدی بخود راه بدهد و یا تحت تأثیر افکار سست قرار گیرد ، تلقینهای مضر را از خود دور کرده با اعتماد بنفس به پیش میتازد او هرگز خیال شکست بخود راه نداده و از موانع نهراسیده و با تمام قوا بسوی هدف پیش میرود . و مانند یك کوهنورد از یك‌بلندی‌ببلندی دیگر صعود کرده بخود پیوسته‌میگوید:

« برای بالا رفتن از آنجا بنقطه بلندتری صعود میکنم . کار من صعود خواهد بود و بس ؛ هرنوع تمایل به سستی و ضعف را با شلاق اراده‌ام مغلوب و منکوب خواهم کرد . »

✡ ✡ ✡

برای مرد بااراده‌هیچ‌چیزغیر ممکن نیست . گوته است‌میگوید « کسیکه دارای عزم راسخ است جهان را مطابق با میل خود عوض میکند. » مرد با اراده گوئی دارای‌طلسمی‌است ، زیرا وی بهر کاردست بزند ، موفق میگردد . علتش هم اینست که نه شکست و نه ناکامی‌ونه حادثه ، هیچیك قادر نیست براراده قوی پیروز شود . مردقوی‌الاراده،

مافوق تمام حادثات ، اعم از خوب یا بد ، میباشد .

هر گاه کسی حاضر باشد از جان و دل برای انجام کاری مهیا شود و برای رسیدن بهدف ، ازهیچگونه فعالیتی کوتاهی نکند وحتی از جان خویش بگذرد، موجبات عملی شدن آن نقشه خود بخودفراهم خواهد گردید .

اگر دراجرای تصمیماتیکه میگیریم ابرام کنیم و بخود تلقین کنیم که قوی‌الاراده‌هستیم ومیتوانیم‌هرسد منیعی را بشکنیم،محالست به مقصود نرسیم . اغلب مردان بزرك درشرایط بسیاربدطفولیت‌ودوره جوانی راطی کردند وهیچگونه سرمایه‌ئی جزیك اراده قوی نداشتند ولی با بکاراند‌اختن‌وپرورش دادن‌همین‌سرمایه‌آنان‌توانستندراه‌سروری را به پیمایند وبرهمگنان برتری‌جویند .

قوه اراده در زندگی‌چنان تأثیرعظیمی‌دارد که حتی بعضی‌عقیده دارند زیر سایه اراده . فطرت را میتوان کم و بیش دگرگون‌ساخت . تا اندازه‌ئی این گفته صحیح است . برای نمونه داستان‌تئودر روزولت را نقل میکنیم .

این شخص درطفولیت ضعیف البنیه بود و لکنت زبان داشت .او بهیچوجه درمدرسه محبوب نبود وچون لبانی کلفت و دندانهائی‌درشت داشت‌موردتمسخردانش آموزان قرارمیگرفت .ولی‌تئودرروزولت‌بابکار انداختن نیروی اراده نه تنها برضعف خودپیروز شد بلکه برلکنت‌زبان هم چیره گشت و سرانجام با وجود تمام نقاط ضعفش ، رئیس جمهور آمریکا شد .

کسان دیگری هم‌بوده‌اند که در اثرداشتن نیروی اراده بسیار

قوی ، با وجود روبرو شدن با مشکلات گوناگون کارهای شگرف نموده اند . داروین مثلا ٤٠ سال آخر عمر خود پیوسته مریض بود و نمی توانست بیش از یکی دوساعت کار کند ولی با وجود این آثاری بوجود آورد که در تاریخ آدمی کمتر نظیر داشته است .

سایر بزرگان نیز بر اثر داشتن یك نیروی ارادهٔ نیرومند توانستند بآنهمه کارهای بزرك دست یازند . اغلب مردان بزرك از تحصیلات کافی بهرهٔ وافی نداشته ودر شرایط بد زیسته وبافقر وفاقه دست بگریبان بوده اند ولی همه از یك سرمایه بهره‌مند بوده اند وآن یك ارادهٔ محکم مغلوب نشدنی بوده است . در حقیقت اگر نیروی اراده را از یك مرد بزرك بگیریم ، دیگر در او چیزی قابل توجه باقی نمی ماند . چه فقط در صورتی میتواند یك مرد بزرگ ازهوش خود استفاده کند که‌قوه‌ای که این هوش را بکار می‌اندازدبحد اکثر دارا باشد .

اراده باطری بدنست . بدون این باطری آدمی‌بانجام هیچگونه عملی قادر نخواهدبود. کسی نیست که این‌باطری را نداشته باشدمنتهی در بعضی این باطری ضعیف است ودر گروهی بااینکه این باطری قوی است چون بطرزصحیح‌مصرف نمیشود ، مثمر ثمر واقع نمیگردد

کسانیکه ازاین باطری‌بطرز صحیح‌استفاده نمیکنند ، اشخاصی هستند که هرروز هدف خود را تغییر میدهند وهردم بسوئی‌می تازند .

اینك که دانستیم دیباچهٔ‌کلیه پیشرفتها ، اراده است ، باید بیشتر بآن توجه کنیم‌مخصوصاً بایدمواظب‌باشیم‌اراده اسیر خواهشهای‌نفسانی نشود ! چه بسا بناهای عظیم را که قطرات باران نابودش ساخته است . همچنین چه بسا مردان باهوشیکه بر اثر اسیر بودن در دست دل هر

جائی بجائی نرسیده‌اند . اراده خود دنیائی است ــ دنیائی وسیع ومرموز اراده وقتی بما سود میرساند که بر کلیه تمایلات و احساسات و افکارما مسلط باشد ولی درصورتیکه مسلط نباشد آدمی را بورطهٔ نیستی می کشاند

در نبرد برای کامیابی ، فداکاری وانکار نفس وایثار لازمست. اعتیاد باعمالیکه باشهوات نفسانی مخالفند، ژیمناستیك بسیارخوبی است. برای تقویت اراده و یلیام جمز می گویند: یك « نه » گفتن بعادت بد ، موجب میشود شخص برای چندین روز تجدید قوا بکند و بدینوسیله ضعف اراده خود را بتدریج برطرف سازد بانه گفتن به نفس اماره نه تنها بر قدرت اراده بلکه حتی بر انرژی بدن افزوده می‌شود .

اغلب ضعف اراده ناشی ازاختلافاتی است که در درون ظهور میکند خواهشهای نفسانی هر لحظه بشکل بت عیاری در میآیند واحساسات مختلف بـا هم گلاویز میگردند . بـاید نخست این اختلافات درونی را از بین برد وشکل آرزو را بیك صورت نگاهداشت ، یعنی باید برای مدتی مدید فقط برای نیل بیك منظور کوشید .

موفقیت بیرونی از موفقیت درونی سرچشمه میگیرد. مردان کامیاب در حقیقت مردان اراده اند . داشتن آرزوئی چیزی است وعملی ساختن آن چیزی دیگر . آنکس که میخواهد درزندگی پیشرفت کند باید نخست ازدرون پیشرفت کند یعنی باید نخست ارادهٔ خودرا نیرومند کند .مردانی که در عالم عمل موفق گشته اند ، مردانی بوده‌اند که در عالم اراده نیز موفق شده اند .

تاریخ تمدن ازمردانی که اراده داشته‌اند وبخود گفته‌اند« میتوانم» تشکیل یافته است نه از مردانیکه بخود گفته‌اند : « من نمیتوانم » .

اشخاص را میتوان بدودسته تقسیم کرد :

دسته ایکه در زندگی روش مثبت‌دارند ودسته‌ایکه روششان‌منفی است گروه اول اراده‌شان نیرومند است وهر تصمیمی که میگیرند مورد عمل قرار میدهند . دستهٔ دوم اراده‌شان‌ضعیف است و از اینرو تصمیمی نمیتوانند بگیرندواگرهم گرفتند ، بندرت‌آنرا.مورداجراقرارمیدهند

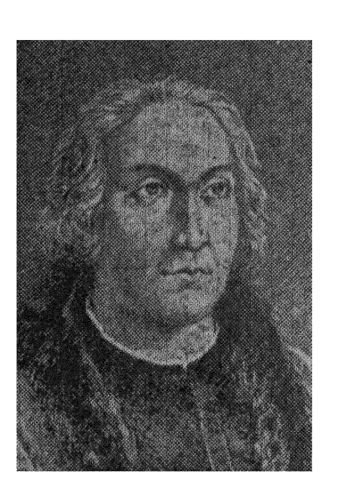
اغلب کسانیکه در زندگی شکست خورده اند بیشتر براثرضعف ارادهٔ آنها بوده است تاعوامل‌دیگر بقول شاعر « از آن مغلوب‌میگردی که بر خود نیستی غالب » در جنك زندگی هیچ اسلحه‌ای‌کارگرتراز نیروی اراده نیست‌اراده چیزی‌است که حتی کوهها را میتر کاندواعماق دریاها را میشکافد و چون عقاب ، بال خودرا درفضای‌لایتناهی‌میگشاید اراده‌آن‌تیرخارا شکاف است که در سخت‌ترین موانع نفوذ کرده آنرا خرد و متلاشی میکند .

اراده‌آن سیل دمانی لست که هرمانعی که فرا راهش میآید ، ازمیان برمیدارد ، با داشتن ارادهٔ نیرومند آدمی بلند همت میشود ، نیرومند میشود ،کامیاب وفرمانروامیشود ، ولی بدون‌یك‌ارادهٔ‌نیرومند آدمی مانند برك درجوی زندگی اینسو وآنسو سرگردان میگردد و خود را درامواج حوادث‌افکنده گرفتارهزاران مصائب میگردد ، مرد با اراده میتواند حوادث را چون قاطروالاغ مهار کرده ازآنها استفاده نموده سرنوشت خودرابهتروعالیتر گرداند ، اراده درآدمی ماندریشه در درخت‌است . همانطور که ریشه‌درخت را استوار نگهمیدارد ، اراده هم‌آدمی را از طوفانهای حوادث ایمن نگاه میدارد .

درکارگاه هستی ،کاملترین‌نوع‌اراده ، ارادهٔ یك مرد بزرك‌است

که قدرت طوفان ، رعد و برق را دارد وغیر ممکن را نمیشناسد. بزرگی هر کس مربوط باندازهٔ عمق ووسعت ارادهٔ اوست و چیزیکه درتقویت اراده مؤثراست اشتیاق آتشین است. اشتیاق مردان بزرگ اشتیاق عادی نیست . اشتیاقی که آنان برای رسیدن بهدف دارند مانند اشتیاقیست که عاشق برای وصال دارد .

آری آنان عاشقند و« درطریق عشق همه مستی آمد و بیخودی » از اینروست که آنان نمیفهمند برای رسیدن بمقصود بچه فداکاری هائی تن درمیدهند و چه موانع بزرگی را از میان برمیدارند . آنان هرگز فکر نمیکنند که سرانجام کامیاب خواهند شد یا نه و مانند یك لشگر مهاجم پیوسته بحمله میپردازند و ازاینرو هیچ



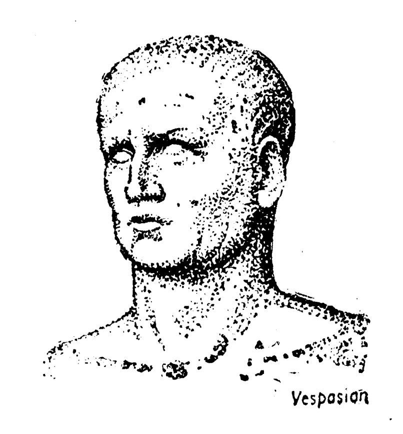
مانعی قادر نمیگردد جلو آنان سدشود . سیلابهای دمان دریاهای بیکران و جنگلهای درهم هیچیك برای آنان مهم نیست . آنها ازهمه این موانع میگذرند. آنان چنان ازخود بیخودند که حتی وقتیکه شکست میخورند باز بسوی هدف پیش میروند زیرا آنان میدانند که غالباً بزرگترین پیروزیها . یك قدم آنطرف شکست می باشد .

آنچه کریستف کلمب را مردی بزرگ کرد . اکتشاف آمریك نبود بلکه ارادهٔ تزلزل ناپذیراو بود . او پیروز شد چون میدانست

آنچه غیرممکن بنظر میرسد ، مجموعه‌ای از امکانیت های عملی نشده میباشد که بدست توانای مردان با اراده عملی تواند شد ، او میدانست که غیرممکن ، سفر ناتمام مانده‌ای است که روحهای بزرگ بپایان توانند رسانید و بدین وسیله غیرممکن را ممکن توانند کرد .

با درنظر گرفتن حقایق فوق ، متوجه میگردیم که هیچکس شکست نمیخورد مگر کسیکه اراده‌اش فلج شده است .

اگر ما بطوفانهای مهیب وقعی نگذاریم وهمیشه شکست را وسیله‌ای برای پیروز شدن انگاریم، خیلی کم بشکست روبرو خواهیم شد .روسو راست میگوید : « فقط سستی ارادهٔ ماست که سبب ضعف ما میشودو گرنه انسان همیشه برای اجرای چیزیکه بشدت آرزویش را میکند ، دارای قدرت کافی میباشد » اگر عاشق کاری هستید و مایلید آنرا بپایان رسانید نگذارید عشق شما خاموش شود . مانند یك عاشق دلخسته ، همچنان آتش عشق را روشن نگهدارید ، بگذارید آتش عشق شما مثل آتشکده شب و روز روشن باشد عشق شما باید دائمی و قوی باشد تااراده نیرومندشودوازدست ارادهٔ نیرومند معجزات صورت میگیرد .


Vespasian

بتصدیق دوست ودشمن شکست ناپلئون باشکوهتروزیباتر از پیروزی «ولینگتون » بود .

هیچ چیز دربرطرف کردن عادت زشت باندازهٔ اراده مؤثر نیست

در عین حال. هیچ‌چیز درضعیف کردن اراده باندازهٔ عادت زشت مؤثر نمیباشد بهمین جهت است که کسانیکه به خوشگذرانی و تن پروری عادت کرده اند نمیتوانند دارای ارادهٔ نیرومند گردند .

نباید نقشیکه فکر در تقویت و یا ضعیف کردن اراده بازی میکند از نظردور داشت . هرفکریکه مکرر از خاطر شما میگذرد اثری در لوح خاطرات باقی میگذارد واین اثرهای پی درپی در آغاز ارادهٔ فکری و بعد ارادهٔ عملی را بوجود میآورد . بهمین جهت است که تلقین نفس اینقدر در اعمال ما مؤثرند . و بهمنن علت میبایست هرروز قبل از بیدار شدن وقبل از بخواب رفتن بخود تلقین کنیم که نیرومندوشکست ناپذیر و مسلط بر مقدرات خود هستیم . این نوع تلقینات وقتیکه پی در پی تکرار شود ، خود بخود ارادهٔ مارا تقویت میکند و نیروی عظیم اعتماد بنفس را بوجود میآورد .

ضمناً نباید فراموش کرد تأثیر عمیقی که اجرای تصمیم در تقویت اراده دارد . باید مصمم شویم تصمیمات خود را بهر ترتیب شده مورداجرا قرار دهیم .

جان فاستر میگوید : « میتوان گفت مردیکه نمیتواند تصمیم بگیرد بخود تعلق ندارد . او بهرچیزی که ممکن است توجهش را بخود جلب کند متعلق می باشد » .

میتوان گفت منشأ کلیهٔ پیروزیهای تاریخی و پیشرفتهای علمی ناشی از گرفتن تصمیم فوری و اجرای آن بوده است زیرا کسی که تصمیم خود را فوراً مورد اجراء قرار میدهد ، دیگر در انتظار بروز پیش آمد نمی نشیند و در نتیجه فتح را نزدیکتر می گرداند .

او تسلیم سوانح و اتفاقات نمیگردد بلکه سوانح و اتفاقات را وادار میکند باو تسلیم شوند . او خالق سرنوشت خویش است و همای اقبال را به نیروی ارادهٔ عظیم خود ، بسوی خویش جلب میکند .

برعکس آنکه دائماً دراجرای تصمیمات خود ، دچار شك وتردید می باشد ، دارای يك نیروی منفی مخربی است که حتی نمیتواند از پیش آمدهای خوب استفاده کند . پیداست از آنچه منفی است ، هرگز مثبت نزاید . از اینرو از اشخاصی که نمیتوانند تصمیم خود را مورد اجراء قرار دهند ، هیچ کار بزرك نمیزاید .

باداشتن نیروی گرفتن تصمیم فوری ماهم قادر خواهیم بود با موانع مبارزه کنیم وهم باقدرت تمام ضربت قطعی را براموری که مارا تشویق به عدول ازراهی که پیش گرفته‌ایم میکنند ، وارد آوریم . باید همیشه در نظر داشته باشیم که کاری را ناتمام گذاشتن ، بدتر ازهیچکار نکردنست . یاکار را باید تمام کردویاباید اصلا شروع بکارنکرد . زیرا وقتیکه کاری را نیمه تمام رها کردید ، عادت میکنید که تمام کارهای خود را نیمه تمام رها کنید ؛ واین خود بزرگترین ضربت را بر نیروی ارادهٔ شما وارد می آورد تصمیمی که ناگهان میگیرید و ناگهان هم از آن صرفنظر میکنید مانندشعله‌های کومه کاه آتش گرفته می باشد که اثرش موقتی و حرارتش کم است اینگونه تصمیمات ، فوق العاده مضر است زیرا وقتیکه چند بار دیدید که نمیتوانید تصمیمات خود را اجراء کنید، اطمینان حاصل خواهید کرد که هیچ کاری از عهدهٔ شما بر نمی آید ودر نتیجه اعتماد بنفس شما از بین میرود . تصمیم خود را باید فوراً مورد اجراء قرار دهید . در اینصورت تصمیم شما مانند ذغال سنك که مدتی

میسوزد وحرارت زیاد ازخود بیرون می‌دهد ، بادوام ومؤثر خواهدشد

اراده کالائی نیست که بتوان آنرا در بازار خرید بلکه نهالی است درون ما که باید پرورشش داد تاریشه کند و ثمر دهد . این نهال ، با اجرای تصمیمات خودپرورش می‌یابد . وبرای نیل باین منظور بایداین گفته شعار ماباشد .

« کوشیدن وجستن ویافتن وهرگز تسلیم نشدن ! »

ولی دراینجایك پرتگاه هست که بایدمواظب باشیم در آن نیفتیم و آن‌خواستن‌چیزهای‌نامطلوب‌میباشد. اراده نبایدهرچیزی‌را کور کورانه بخواهد باید ، اراده رانه تنها تقویت بلکه باید تربیت هم کرد تاطالب چیزهای عالی شود وتسلیم پستی ورذالت نگردد .

اگر ما اراده راباقوهٔ عقل همراه نسازیم وآنرا درمعرض هوای نفس قرار دهیم ، بجای سود زیان از آن بر میخیزد . زلت مایه ذلت است ؛ نباید اراده گمراه و منحرف شود بلکه باید برای کارهای خوب مهار گردد . باید برای نیل باین منظور طلسم هوای نفس را بشکنیم وافکار نیك در سر بپرورانیم .

افکار شما باندازهٔ خون شما ، اعصاب شما حقیقی بلکه حقیقی‌تر از جسم شما هستند زیرا آنچه بروجود شما حاکم است ، افکار شماست نه جسم شما . باافکارتان شما می بینید ، گوش میکنید ، می چشید و می بوئید ، حتی باافکارتان شما فکرمیٔ کنید .

افکارتان شما رادر زندگی هدایت ویا گمراه می کنند . شمابهر کجابروید ،افکارخودرا بهمراه‌خودمی‌بریدودرهرعملی که‌انجام‌میدهید باافکارخود مشورت‌میکنید ؛ قدرت و یا ضعف شما در نوع افکارشماست

طرز بکار بردن این افکار ، تأثیر بسزائی درمقدرات شما دارد ، درافکار نیرومند ، قدرت فعالیت وتوانائی پیشرفت وترقی هست .

استفاده از وقت

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان یك دم است تا دانی
حافظ

هر چیز دردنیا قابل جبران است غیر از وقت که چون یك بار از دست بدر رفت ، مجدداً بدست نمی آید . جوانان عموماً تصور میکنند عمرشان تا دامن ابدیت گسترده است . وبهمین جهت آنان قدر وقت را نمی دانند وقتی بخود میآیند که پیری چهرهٔ کریه خو را نشان میدهد وضع اکثر جوانان مانند مرد پولداری است که سرمایهٔ محدودی که اختیار دارد بابی پروائی خرج میکند غافل از آنکه دیر یازود ثروت کلان او بپایان میرسد .

یك روزخیلی بی اهمیت بنظر میرسد وحال آنکه یك روز ازلحاظ کیفیت بایك سال بلکه با ابدیت برابر است گو اینکه از حیث کمیت ابداً قابل مقایسه نیست زیرا « یك سال » براساس همین « یك روز » بلکه براساس « یك ساعت » قراردارد هم چنانکه ارقام بزرك ازاعداد کوچك سرچشمه میگیرند .

دانشمندی مینویسد : « ما زارعی هستیم که هر روز که میگذرد بیشتر از روز گذشته کشتزار های مرگ خود را شخم زده ایم » و عرب میگوید« الوقت کالسیف السالم تقطعه قطعك »دریك چنین دنیائی که سرمایهٔ

عمرما ، اعم‌از آنکه از آن‌استفاده کنیم‌یا‌نکنیم ، از دستمان بدرمیرود

آیا حیف نیست بگذاریم ساعات عمر بیهوده تلف شود و بصورت آبی در آید که در بیابانی سوزان‌ولم‌یزرع‌رهاشده باشد ؟ حالا که‌تصدیق میکنید یك چنین عمل صحیح نیست حساب ساعات عمر خود را نگاه بدارید . بدین‌معنی که « جلو آن‌ساعاتی که درزندگی خودتلف‌میکنید یك علامت تفریق بگذارید و جلو ساعاتی که عاقلانه استفاده نموده بعلاوه بگذارید . ساعاتی که‌صرف بوجود آوردن چیزی میکنید (مثلا قسمتی از خانه را تعمیر میکنید ویابکسی کمك مینمائید) ساعاتی‌است که در زندگی از آن استفاده نموده‌اید . آن ساعاتی که تلف نموده‌اید ساعاتی است که در آن هیچ‌کار مفیدی‌انجام‌نمیدهید . مثلا در موقعی استکه بیخود عصبانی‌وسر چیزهای جزئی بادیگران گلاویز میشوید . »

در افکارضعیف ، شکست ،زبونی وناکامی‌نهفته شده چون داشتن قوهٔ خلاقه نخستین قدم در ابداع وابتکار واختراع است ، از اینرو باید افکار خود را تقویت کنیم .

علاوه برتقویت افکار ، باید تو همات وتصورات پوچی که دربارهٔ لیاقت پنداری خود داریم از میان برداریم . وخود را باروش تجزیه و تحلیل ، آنچنان که هستیم تماشا کنیم وباجدیت‌تمام سعی‌نمائیم نواقص ومعایب خود را بر طرف کنیم .

چه موفقیت در قدم اول ، موفقیت در قدم آخر است ، پیروزی درونی خواه ناخواه منجر به پیروزی‌واقعی میگردد . در اینجا هم مثل همه‌جا معلول ازعلت تبعیت‌میکند .

اگر کسی ساعت‌مارا بدزدد ، براوخشم‌میگیریم‌وتحویل پاسبانش

میدهیم ولی اگر همان شخص ساعتی از عمر ما را تلف بکند ، نه تنها بر او خشم نمیگیریم ، بلکه خشنود هم میشویم . و حتی گاهی عمداً بسراغ این و آن میرویم تااوقات مارا باصحبتهای پوچ واعمال بی‌معنی خود ، تلف کنند .

جام عمر را بدست ما داده‌اند تا آن رامطابق بامیل خود پر کنیم . اختیار در دست ماست : ماميتوانيم جام عمرخود راازهر هلاهل‌لبریز کنیم وهمچنین قادریم گواراترین شربت‌ها رادر درونش بریزیم . اگر اوقات خود را به بطالت وشرارت بگذرانیم ، جام عمرما از زهرلبریز میشود ولی اگر حیات خود را با کردار و پندار و گفتار نیك آرایش بدهیم ، جام عمرما ازشربت گوارا پرمیگردد .

پس همانطور که زنبور عسل‌فقط ازعصیر گلهای‌خوشبو وسودمند استفاده میکند و روی گلهای زهر آگین‌نمینشیند ماهم بایدفقط بانیکان آمیزش کنیم تا اوقات عاقلانه صرف شود و جام عمر ما از شهد ناب لبریز گردد .

باید همیشه بیاد داشته باشیم که بهترین دوران عمر برای کسب فضائل‌اخلاقی . دوران‌جوانی است . هر گاه‌دوران جوانی رابه‌بلهوسی بگذارنیم و تخم نیکی در سرزمین وجود خود نیفشانیم ، دیگر هر گز قادر نخواهیم‌شد ، بترمیم به پردازیم . زندگی بیك شب تار میماند : ما بـاید چراغ خود را بدست خود بیفروزیم و زندگی خویش را روشن کنیم .

چطور میتوان زندگی را روشن کرد ؟ قبل از همه بایدهرسال و یا لااقل هر ماه بودجه ای برای صرف اوقات خود بطرز صحیح

فراهم آوديم .

بعبارت ديگر بايدطرحی برای طرز استفاده از اوقات خود بريزيم. چه فقط باين طريق قادر خواهيم شد که از اتلاف وقت خودداری کرده و بانجام کارهای خلاق و ثمربخش بپردازيم .

ناپلئون کبير که کامياب ترين فرد عصر خود بود ، برای انجام هر کاری وقتی تعيين کرده بود و فقط باتقسيم وقت و تهيه بودجه‌ای عاقلانه برای آن ، وی توانست درمدتی بس کوتاه باعمال بزرگ وشگفت انگيز دست يازد و دنيائی را با اعمال خود در حيرت اندازد .

مردانی امثال پاسکال ، موتزار ، اسپی‌نوزا ، شوبرت و کيتس هم در اثر آگاهی از طرز صرف وقت ، توانستند درطی عمر کوتاه خود آثار گرانبهائی از خود برجای گذارند .

برخی ازمردان بزرگ، برای آنکه حداکثر استفاده رااز اوقات خود کرده باشند ، حتی از تأهل خودداری کردند مانند الکسندر فن هومبولد محقق بنام آلمانی که برای تهيهٔ مطالب برای کتابهای علمی خود ، از تمام علائق دنيوی تبراجست وحتی آلوده بزن و مأوا نشد . همچنين ساير نوابغ بنام ازقبيل افلاطون ، ژوژکارور ، واشنگتون کانت فارابی ، شوپنهاور ، دکارت و چندين نفر ديگر، از تأهل و مال دنيا احتراز جستند تا بهتر بتوانند بکارهای ثمربخش دست يازند .

ما اگر نتوانيم خود را در وارستگی بپايهٔ نوابغ فوق الذکر برسانيم لااقل بايدسعی کنيم برنامهٔ روزانهٔ خود را مثل ساعت تنظيم کنيم برای نيل باين منظور بايد هرروزصبح برنامه‌ای برای خوددرست کنيم و در پايان شب جلوساعاتی که در زندگی تلف کرده‌ايم علامت تفريق

و در جلوساعاتیکه‌از آن استفاده کرده‌ایم علامت بعلاوه بگذاریم و باید سعی کنیم علائم تفریق رو بروز کمتر بشود .

برای اینکه بطرز شایسته‌ای برنامه‌فوق را انجام بدهیم بایدهمیشه گفتهٔ معروف بالزاك را در مدنظرداشته باشیم .

«بعضی‌ساعات رااز‌مامیگیرند ، بعضی‌رامیدزدندو بعضی‌خود بخود ازمامیگریزند»در مورد ساعاتیکه خود بخود از ما میگریزند نمیتوان کاری کردولی‌در مورد افرادیکه ساعات ما راازما میدزدند واینها بقول بالزاك بدترین دزدانند . میتوان اقداماتی کرد .

سزان نقاش‌بزرگ فرانسوی از مردم‌فرار میکردزیرا‌اوی عقیده داشت مردم مانند لنگری هستند که بآدم می‌آویزند و مانع پیشرفت او میشوند وی در آخرین طبقهٔ یك‌ساختمان درانزوای مطلق میزیست هیچکس بهیچ عنوانی‌حق نداشت وارد اطاقش بشود . زیرا وی درهر حال مردم را مزاحم میدید .

اگرچه سزان تا اندازه‌ای‌حق‌داشت‌ازمعاشرت با مردم گریزان باشد ، لازم نیست ماهم تا باین اندازه ازآمیزش مردم گریزان‌باشیم . ولی باید فقط مواظب باشیم که دزدان وقت ، اوقات گرانبهای‌ما را از چنگمان بدر نیاورند بعبارت دیگر بایدازآن‌افراد کاهل و تهی مغزی که قادر به تحمل تنهائی نیستند و برای کشتن وقت خود مزاحم مـا میشوند و میکوشند با سرگرم کردن ما بلهو و لعب ، وقت و مال ما را تلف کنندبپرهیزیم. آری‌باید ازاین‌افراد وقت‌خور (بقول‌فرانسویها chronoPhage) فرار کنیم و بآنها هرگز اجازه ندهیم اوقات مارا تلف کنند .

مطالعهٔ اجمالی دربارهٔ عوامل کامیابی

« نیابد مراد آنکه جوینده نیست

که جویندگی عین یا بندگی است

خواجوی کرمانی

نبوغ بمنزلهٔ طلاست و کارکارگری است که این‌طلارا استخراج میکند هیچ عملی بی نتیجه نمی‌ماندو نتیجهٔ‌هیچ‌عملی را نمیتوان معدوم کرد علت ومعلول‌چون زنجیری بهم‌پیوسته اند .

از ادیسون پرسیدند : « آیااختراعات شما الهامیست و یادررؤیا بشما تجلی میکند ؛ او درجواب گفت من هیچ‌کاری‌نکرده‌ام که‌نتیجهٔ تصادف باشد و هیچ‌یك از کشفیات من بجز «فونوگراف» محصول‌یك حادثه نیست‌وقتیکه من‌معتقدشوم که فلان‌کاربزحمتش میارزد ، خودم را به‌آن‌کار میبندم و تجربه روی تجربه میکنم تا کامیاب میشوم . کاریکه شروع میکنم همه خیالات مرا مشغول میسازد و تاآنرابآخر نرسانم راحت نیستم . »

میکلانژمیگوید : « اگرمردم میدانستند برای احراز مقـام استادی چه رنجها برده‌ام‌وچه روزها و شبها جان کنده‌ام هرگزازدیدن شگفتیهای هنری‌ام متعجب نمیشدند . »

مردان بزرگ گوئی مانند دریا هستند که دائماً بیقراربوده از جوش وخروش باز نمی‌ایستند. ناپلئون‌میگفت . « کار عنصرمن‌است.» زمانی که سروالتراسکات ضمن مریض گردید ، پزشکان باو گفتندنباید

کار کند . سروالتر اسکات ضمن نامه‌ئی بیکی از دوستان خود نوشت : میگویند نباید کار کنم. واین‌مثل اینستکه کسی‌قوری راروی آتش بگذارد وبآن بگوید : نجوش ! من اگر کار نکنم ، دیوانه میشوم » .

نیوتون میگوید: « اگرمن بجائی رسیده‌ام - تردید دارم بجائی رسیده باشم- واگرهم بجائی رسیده باشم براثر کارو کوشش بوده است »

بقول کارلایل‌دراین دنیاسر نوشتهای بزرگ‌ودرخشان افراد و ملل رایگان بدست نمی آید .

پس از فعالیت ، استقامت و ثبات قدم مهم است . بجاست کـه گفتهٔ‌چارلز مارکی را همیشه درنظرداشته‌باشیم . «اگر توبتوانی نقشهٔ عالی بکشی و تا هنگامی که آنرا بپایان نرسانده‌ای ازکار دست‌نکشی ودر موقع کوشش و تقلا توانستی حتی اگرخون ازجگرت برآید بر همهٔ موانع غلبه نمائی ، در اینصورت مرادت را بدست خواهی آورد : پس پیش‌رو که جایزه را خواهی ربود و بمقصود خواهی رسید » برای عمل کردن مطابق این دستور باید تردید ودودلی را رها نمود وپس از مطالعهٔ کافی فوراً تصمیم گرفت و شروع بکار کرد .

« تردید بهل بگیر تصمیم از آنك
تردید جهنم است و تصمیم بهشت

وباید برای اجرای تصمیم خود سخت پافشاری کنیم و ازتصمیم خود منصرف نشویم‌زیرا .

ثبات رای نماید جمال کاردرست
در آب‌جنبان‌صورت درست‌ننماید

بزرگمهر میگوید : مردم سه گروهند : گروهی گویند و کنندو گروهی گویند و نکنند و گروهی نگویندو کنند . گروه سوم ازهمه

بهتر ند که لب بستن و بازو گشادن ، کار کردن و دم نزدن شیوهٔ جوانمردان است » باید گفت راه موفقیت هم همین است . وقتیکه از ناپلئون علت کامیابی اش را پرسیدند او جواب داد : « کردم و نگفتم ».

پس « در آماده کردن خود وقت زیاد صرف کن تا کاملا آماده شوی ولی موقع عمل چون برق چالاك باش ! »

نکتهٔ سومی که باید پیوسته در نظر داشت ، نترسیدن از شکست است شکست را نباید امری قطعی و مطلق انگاشت بلکه باید آنرا دوای مقوی برای نیرومند شدن و بزرگ گردیدن دانست . ناپلئون میگفت : « من همه چیز خودرا بگرسنگیها و مشقتهای دورهٔ جوانی مدیونم » وشاعری اندرز میدهد: « رنج کشیدن را یاد بگیر و نیرومند شو » اینکه میگویند هر موفقیتی محرکی است برای تحصیل موفقیت های دیگر وهیچ چیز باندازهٔ کامیابی شخص را کامیاب نمیسازد ، حرفی است صحیح ولی نمی توان انکار کرد که شکست هم بنوبهٔ خود نقش بزرگی در موفقیت بازی میکند همانطور که گفته اند : « مردیکه همیشه خوش اقبال است ابله بار میآید و « هر که از خطر گریزد خطیر نشود . »

شکست سقوط نیست بلکه در حال سقوط ماندن است ، بقول هانری اوستین : « شکست در هیچ جا وجود ندارد مگر اینکه در درون خود شکست بخوریم . » و برای اینکه از درون شکست نخوریم باید از شکست نترسیم بلکه باید شکست را بمنزلهٔ آئینه ئی بدانم که نواقص و معایب ما را آشکار میسازد تا این نواقص و معایب را برطرف سازیم و نیرومندتر شویم .

اساساً باید همیشه بمعاینه و محاسبهٔ نفس و خویشتن نگری بپردازیم و نقاط ضعف خود را دریابیم . هربرت اسپنسر معتقد است که کمال مرد

اینستکه بر نفس خود مسلط باشد وتابع هوی و هوس نباشد وفقط پس از تشخیص راه صواب ،تصمیم بگیرد . » باید خودمان در حق خودمان سخت ترین قاضی باشیم و باید پیوسته بکوشیم معایب اخلاقی خود را یافته و آنها را بر طرف کنیم .

خوشبختانه اخلاق راکد نمی ماند بلکه بمرور زمان مطابق با محیطی که شخص در آن بسر میبرد ، تنزل و ترقی میکند . برگسن میگوید : « اینکه میگویند اعمال ما مربوط و منوط به اخلاق است حرفی است صحیح ولی لازم است اضافه شود که کارهای ما تااندازه‌ای شخصیت ما را ایجاد میکند . مامدام خود را خلق می کنیم . »

چیزهائیکه در درجهٔ اول در تغییر افکار واعمال ما مدخلیت دارد محیط ومطالعات وپیش آمدهای زندگی است و در این میان عادت رل مهمی بازی می کند . چه کاریکه چندبارتکرار می شود ، عادت میگردد همچنانکه باران رفته رفته مجرائی در کوه کنده رودی بوجودمیآورد عادت هم طبیعت ثانوی گشته اخلاق مارا تعیین میکند. ولینگتن مبالغه کرده می گوید «عادت از حیث قوت حتی بر فطرت برتری دارد» بعقیدهٔ ویلیام جمز « آنچه را که ما عادت میگوئیم ، فقط وفقط عبارت ازتکرار وتوالی در مبادرت واقدام بیك عمل و یا یك فکر است » مطابق نظر او تمام عادات ما نخست در قوهٔ تخیل ما تشکیل می یابد . اول در بارهٔ آن فکر میکنیم وسپس از قوه بفعل می آوریم . بنابراین عادات مولود اندیشه های ماست و عادات سازندهٔ شخصیت هر کس است .

از عوامل دیگر کامیابی، دانستن راه صحیح کار کردن است . بهر کاری که میپردازیم بایداسلوب صحیح آن کاررا بدانیم و بدان علاقه

داشته باشیم و نظم و ترتیب را رعایت کنیم تا از فعالیت خود نتیجه بگیریم. در اینصورت رنجی که موقع کار احساس میکنیم بسیار اندك خواهد بود. باید اهمیت دقت و ممارست و تلقین به نفس و پشتکار را در نظر گیریم. برف وقتیکه دریکجا رویهم جمع میشود، بهمن پدید میگردد و سخت ترین صخره ها را درهم می شکند. همینطور وقتیکه نیروی دماغی کسی تمرکز یابد میتواند دشوارترین مسائل را حل کند. دقت همان تمرکز قوای دماغی است. آدم دقیق مانند صیاد ماهری که بایك تیر شکار خود را از پای در می آورد، بایك مطالعه مشکل خود را حل میکند. گزاف نگفته ایم اگر بگوئیم فرق بین مرد بزرك بامرد عادی اینستکه مرد بزرك دقیقتر است.

حکیمی میگوید: «نبوغ عبارتست ازدقت در مشاهده وثبات قدم» و گوته اندرز میدهد: «قوای دماغی خودرا متشتت ومشوش مکن و پیوسته بکوش قوای دماغی خود را متمرکز کنی»

خلاصه وقتیکه به روش کار کردن آشنا شدیم، زنجیر مشکلات ازهم میگسلد زیرا «آگاهی به اینکه چگونه انسان ممکنست مغلوب گردد، اطلاع بر راه موفقیت است چه وقتیکه دانسته شد ازچه راهی شکست روی می آورد تکلیف شخص اینست که از راه دیگری باقدام پردازد» بقول لردمورلی «بجاست پیوسته بکوشیم درهر کاری بهترین طریق انجام دادن آنرا پیدا کرده شروع بکار نمائیم ولو دلایلی در دست داشته باشیم که درآن کار موفق نخواهیم گشت!»

از عوامل دیگر موفقیت تلف نکردن وقت است. ممکنست در خرج پول یا اظهار محبت بخل ورزیم ولی در اتلاف وقت ما همیشه مبذریم.

طلسم مختصر (مثلا: گنج باز شو!) در گنج باز میشده است. برای باز کردن در گنج کامیابی چنین فرمول و طلسمی وجود ندارد. هر کسی باید خود راه خود را پیدا کند.

چیزیکه در پیدا کردن کلید گنج کامیابی به شخص کمك میکند تجارب زندگی است. زندگی بهر کس یاد میدهد که او چیست. زندگی است که نیروهای مارا بجنبش میآورد وما را بسوی شکست و یا کامیابی رهبری میکند ولی البته ماهم در تعیین راه خود زیاد دخالت داریم. ما باید همیشه بیادداشته باشیم که استعدادهای ما بالقوه بیش از آنست که بالفعل آشکار میشود و موفقیت ما هرگز بزرگتر از هدف های ما نتواند بود.

اعمال روزانهٔ ما صورت آرزوهای ماست. هرچه هرروز میاندیشیم همان میشویم! چه مرد آفریدهٔ فکر خویش است. کسی که پیوسته بخود تلقین میکند که هیچ کاری از او ساخته نیست، همچنان خواهد شد: هر ارزشی که ما برای خود قائلیم دنیا هم همان ارزش را برای ما قائل خواهد شد.

اگر نوع افکار ما عوض میشود، نوع اعمال هم تغییر می‌یابد. دارائی ما، چه مادی وچه معنوی، مهم نیست. آنچه مهم است اینستکه چه میتوانیم انجام دهیم وچطور کار هایمان را بپایان رسانیم.

برای اینکه هیچگونه مانعی فعالیتهای مارا فلج نسازد باید پیوسته برای از بین بردن موانع آماده باشیم. بزرگترین مانع راه ترقی چیزی است که «تقدیر» نام دارد. همانطور که گفته اند تقدیر توسنی است سرکش که چون دستی نیرومند لگام اورا بگیرد رام و آرام میشود. ولی این

بعضی روی «قبر دیروز» گریه میکنند درحالیکه توجهی به «امروز» بیچاره که زنده است و میتواند خدمتهای بزرك بمانماید ، نمیکنند . وقت گرانبهاترین ملك ماست . این ملك راهمه داراهستند ولی کمتر کسی در فکر آن میافتد که چیزی سودمند دراین ملك بکارد . هرچه بیشتر و بهتر از وقت خود استفاده کنیم ، بیشتر از این ملك محصول بدست خواهیم آورد .

بهترین طرز استفاده ازوقت رعایت نظم و ترتیب درکار است بی نظمی زیاد وقت مارا میگیرد .وقت بایدنوکر ما باشد نه مانوکر وقت. اگر ما نظم و ترتیب را رعایت کنیم وقت را نوکر خود ساخته‌ایم و در اینصورت خواهیم توانست کاری که باید درعرض یك‌هفته انجام گیرد، درعرض یك روز بپایان رسانیم . پله‌های نردبان موفقیت عبارت ازهمان لحظاتی است که خوب مورداستفاده قرار گرفته‌است . برای انیکه حداکثر استفاده‌را ازوقت کرده باشیم بایداین چنداصل رامراعات کنیم

۱ـ کاریکه باید فوراً انجام گیرد فوراً انجام دهیم .

۲ـ کار امروز رابفردا نیاندازیم . ازابومسلم خراسانی رازکامیابی خود راپرسیدند گفت: « هرگز کار امروز را بفردا نیفکندم » :

۳ـ کاریکه خودمیتوانیم انجام دهیم بدیگران و گذار نکنیم.

٤ـ سرعت عمل داشته‌باشیم ولی‌شتاب نکنیم چه باشتاب ممکنست مجبورشویم کاررادو مرتبه انجام دهیم .

٥ـ درهرموقع فقط به‌یك کارپردازیم وازتقسیم‌وقت جلوگیری کنیم .

☆

درافسانه‌های قدیم ازبعضی گنجها نام برده شده که بابکاربردن یك

توسن سرکش در دست ضعفاء بیشتر سرکش شده ، آنان را به پرتگاه نیستی می برد .

بقول دکتر ماردن : « اگر در پیشرفت راز عجیبی هست باید گفت آن راز در فرصتهای روزانه واستفادهٔ از آنها نهفته شده است » ولی از این فرصتها نمی توانیم استفاده کنیم مگر اینکه بر مقدرات خود حکومت کنیم .

نکته ها

در هنگام اتخاذ تصمیم دیگران را بکمك طلبیدن ، بدتر ازهیچ تصمیم نگرفتن است . باید عادت کنیم تا بتوانیم فوراً تصمیم گرفته بکار پردازیم وقتیکه از اسکندر پرسیدند : چطور توانستی دنیا رافتح کنی؟ گفت : « باتأخیر نکردن وتصمیم‌خود را فوراً اجرا کردن . »

تردید وتذبذب ! نبوغ باهوش ترین اشخاص را ضایع میگرداند ولتر راست می گوید : « ، تردید وتذبذب ، یك علامت بر جستهٔ ضعف اخلاق است . »

باید همیشه بیادداشته باشیم که شخصی که میتواند تصمیم بگیرد هر قدر هم نقاط ضعف‌دیگری‌داشته باشد ، بسی کامیابتر از مردی‌است که نمیتواند تصمیمی بگیرد .

✩

انسان کار میکند تاکارنکند بقول ویلیام فندر : « اگر مردم کار کردن را واقعاً دوست میداشتند ، ماهنوز زمین راباچوبهای دستی‌شخم میزدیم وبار را روی دوش خود میبردیم . »

✩

زرتشت در مهین نامهٔ آسمانی خویش میفرماید : « چیزی داشته باش که دنیا میخواهد و آنگاه اگر چه در میان جنگل هم بسر بری ، راه خانهٔ تو پر از مردم خواهد بود . »

✩

هرعمل بزرك ازفکر سرچشمه می گیرد. هر کامیابی بزرك نخست يك فكر نامرئی بوده است . هرشاهکار اعم از ادبی ، هنری ویافلسفی از فکر سرچشمه گرفته است .

✩

فکر کردن هنر است . فکر کردن هنر اینستکه آگاه باشیم از تدابیر مختلفی که کمك میکند به تنظیم حقایق پراکنده و جستجوی دنیای مجهول آن .

✩

از خواستن چیزهای بزرگ هرگز باك نداشته باش زیرا اگر ایده آل تو بزرگ باشد قوائیکه هرگز فکر نمیکردی در تو وجود دارد ظهور خواهد کرد .

✩

بدون تصمیم نمیتوان قوای دماغی را متمرکز ساخت و بدون تمرکز قوای دماغی هم نمیتوان بکامیابی نائل گشت .

✩

اغلب مردم درکارهایشان یا کمی تعجیل و یا کمی تأخیر میکنند و در نتیجه با شکست روبرومیگردند. باید کارها را بموقع خود انجام داد و البته شناختن موقع ، کار آسانی نیست .

✩

بعضی سزاوار ستایشند برای کارهائی که کرده‌اند و برخی برای کارهائیکه ممکن بود بکنند و پاره‌ای برای کارهائی که میتوانستند بکنند و نکرده اند !

✡

روزگار طبق طبق گلهای فرصت در دسترس ما قرارمیدهد تااز آن استفاده کنیم . وآنگاه چه استفاده بکنیم و چه نکنیم آهسته و بی سرو صدا این فرصتها را پس میگیرد وآنرا در چاه بی پایان زمان می افکند .

✡

کانان دایل میگوید : « کاریکه شما در این دنیا انجام میدهید ، اهمیتی ندارد . آنچه مهم است اینست که‌تا چه اندازه میتوانید مردم‌را متقاعد سازید . که‌کارهائیرا که انجام داده اید ، گرانبهاست .

✡

اخلاق خوب سرمایه است . اخلاق خوب قدرت است . اخلاق خوب کامیابی است . اخلاق خوب اقبال است . اخلاق خوب بهترین دارائی است که ممکنست کسی در این دنیا داشته باشد .

✡

اغلب کسانیکه در قلمرو شکست سر گردان میگردند ، برای اینستکه قادر نیستند به نفس‌اماره بگویند . «نه!»

✡

ممکنست ثروت از دست رفته را با سعی و کوشش مجدداً بدست آورد و علم فراموش‌شده را با مطالعه‌بخاطر آورد ولی وقت که ازدست

رفت بهیچوجه مجدداً دست نمیآید و برای همیشه در قلمرو ابدیت مفقودالاثرمیگردد .

☆

کسیکه در زندگی هدف مخصوص ندارد ، درجنگل تصمیمات رنگارنگ گم میشود . کسیکه میخواهدهمه‌جاباشد، هیچ‌جا نخواهد بود . یك‌تصمیم ، یك هدف ویك آرزو باید شعار کسی باشد که‌میخواهد در زندگی کامیاب گردد .

☆

تنها با آرزو کردن ، نمیتوان چیزی را بدست آورد . باصطلاح تنها با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمیشود . باید برای نیل بآرزو با يك انرژی پایان ناپذیر و يك ارادهٔ راسخ ويك خواهش عمیق ، بتلاش پرداخت . بزرگترین تراژدی زندگی اشخاصیکه شکست خورده‌اند این بوده است که‌آنان يك علاقهٔ مشخص و معلوم برای چیزی معین نداشته اند .

☆

تمرکز قوای دماغی بقوهٔ‌خلاقه توانائی میدهد که هرچه بیشتر آشکارترشود . بعضی دانشمندان عقیده دارند که فرق بین يك نابغه و يك مرد عادی فقط در اینستکه نابغه دقیقتر و موشکافتر از مردعادی است . نابغه میتواندبرای مدتی‌طولانی‌در بارهٔ موضوعی با دقت انقطاع ناپذیر بیندیشد ولی مرد عادی چون ظرفیتش کمست از عهدهٔ چنین عمل برنمی‌آید .

شخص باید طوری قوای دماغی خودرا تربیت کند که بدون زحمت بتواند آنرا تمرکز بدهد . باید بر تمرکز قوای دماغی تسلط یابیم که هر موقع بتوانیم خود بخود در بارهٔ موضوعی که مورد مطالعه قرار گرفته دقیق شویم .

۞

یکی از شرح احوال نویسان ویستلر ، نقاش انگلیسی مینویسد: « من هرگز فراموش نمیکنم درسی که ویستلر یك روز بمن داد . ما هردو « استودیو »را هنگام غروب ترك کرده بسوی «باغهای بیمارستان چلسی » میرفتیم که ناگهان ویستلر توقف کرد و بچند ساختمانی که از دور دیده میشد نظر دوخت . این ساختمان یك میخانهٔ قدیمی دریك گوشهٔ خیابان بود و پنجره‌ها ودکاکینی داشت و انوار طلائی ازدرون آن بخارج برمه شامگاهی میتابید ویستلر بآن اشاره کرد و گفت : « نگاه کن ! »

چون چیزی در جیب نداشت تا این منظره را رویش بکشد و یا یادداشت‌هائی دربارهٔ آن بردارد، من دفترچهٔ خاطراتم را باو دادم .وی در پاسخ گفت:«خیر ، خیر ساکت شو » سپس بعد از اینکه زمانی به آن منظره نگریست گامی چندبعقب برداشت و درحالیکه پشتش را بمنظره کرده ، گفت : «اکنون ببین ، من منظره‌را بخاطر سپرده‌ام یا نه»سپس وی جزئیات منظره را شرح داد تو گوئی شعری را از بر میخواند . سپس براه افتاد و بعد از لختی دوباره بیك منظره دیگر که جذابتر از منظرهٔ سابق بود روبرو شدیم.سعی کردم توجه نقاش را بآن جلب کنم ولی او بآن نگاه نکرد و گفت :«خیر ، خیر درهربار باید فقط دربارهٔ

یك موضوع اندیشید وکار کرد . »
پس از چند روز به استودیوی او رفتم و دیـدم منظره را عیناً کشیده است . »

✡

لازم نیست برای نیل بکامیابی حتماً فرصت‌هائی برای خـود بیافرینیم . کافیست‌همینکه‌فرصتی‌دست آمدآنرا تشخیص‌بدهیم و ازآن استفاده کنیم . برای بسیاری ازمردم فرصت‌های خوب در زندگی‌پیش میآید ولی آنها قادر نیستند این فرصت‌ها را تشخیص بدهند و از آن استفاده کنند . در دائرۀفعالیت های ما فرصت ها درجاهای غیرمترقبه بخود نمائی میپردازند . باید با مقناطیس درونی این فرصت‌ها رابخود جلب و ازآن استفاده کنیم .

✡

باخ رونوشت های‌کامل ازنت‌های‌موسیقی‌رادر مهتاب‌برمیداشت زیرا چراغ در اختیار او نمیگذاشتند و بااینکه‌رونوشتهائیکه استنساخ میکرد ، از او گرفته میشد ، وی بهیچوجه دلسرد نمیگشت وبکارخود آنقدر ادامه داد تا سرانجام والدینش تسلیم او شدند و باو اجازه‌دادند هنر موسیقی راکاملا فراگیرد .

✡

اگر شرح احوال مردان بزرك ، اعم ازکسانیکه در فکر و یا عمل بزرك بوده‌اند ، بخوانیم میبینیم کـه قوه‌ای که آنانرا به پیش میرانده است عشق و علاقۀ شدید بچیزی بوده که دوست میداشته‌اند . آنان‌مجنون‌وار «لیلی»خودرا میجسته‌اندوسرانجام بر آن‌دست‌یافته‌اند.

مرد با اراده ، خود طرح و قالب سرنوشت خود را میریزد .

✩

تمرکز قوای دماغی هنر است ــ هنر اینستکه شخص فقط در بارهٔ یك موضوع بیندیشد و کلیه اندیشه‌هائیکه نسبت بآن موضوع بیگانه‌اند از نظر دور بدارد. تمرکز قوای دماغی یعنی توجه بیك دائرهٔ معانی بخصوص.

✩

عقب ماندن و پیشرفتن درزندگی فقط مربوط باینستکه شخص هر روز دو سه ساعت وقتش را صرف تحصیل علم و هنر میکند یا نه .

✩

موفقیت رایگان بدست نمی‌آید . موفقیت قیمت دارد . قیمت آن بذل کوشش و جد و جهد متمادی است .

✩

حواس خمسه را باید تربیت کرد . اگر حواس خمسه تربیت نشوند ، اطلاعات ما از دنیای خارج بسیار کم و سطحی خواهد بود . بنابراین گوش را باید تربیت کرد که زیبائیهای حقیقی را ببیند وقس علیهذا سایر حواس .

✩

روح بزرگ در راه نیل مقاصد بزرگ ترجیح میدهد با شکست مطلق روبرو شود تا اینکه از پیشروی بسوی هدف خود داری کند . پیروزی یا مرگ : اینست شعار یك روح بزرگ !

✩

قابلیت درست فکر کردن خیلی اهمیت دارد باوجود این مردم

باین نکته خیلی کم اهمیت میدهند .

*

دنیا پر از افرادیست که نزدیك بود در زندگی کامیاب شوندولی در همان لحظه‌ای که میبایست دلسرد نشوند و آخرین ضربت خود را بر شکست وارد آورند، دست‌ازمبارزه برداشتندو به عقب نشینی‌پرداختند و در نتیجه اژدهای شکست بر آنان غلبه کرد .

*

مرد واقعی آنستکه شخصیت خود را در اجتماع گم نمیکند و شجاعت آنرا دارد که بگوید« نه!» ولو تمام دنیا بگوید (آری!)؛ کسی استکه میتواند در هنگام روبروشدن با شکست، دلسرد نشودو گریبان دیو شکست را بگیرد و سخت با آن مبارزه کند ؛ کسی است که جرأت دارد در چشمان مخوف تیره روزی بدون ترس نگاه کند و از میدان مبارزه در نرود ، کسی است که میتواند برای مدتی دراز ، با مشقت‌ها بسازد و با مصائب مبارزه کند و خود را با چالاکی از انیاب نوائب بیرون‌آورد ؛ کسی است که نیروی معنوی را بر نیروی مادی ترجیح میدهد و بشدت بازشتی و بدی‌مبارزه میکند و میکوشد ضربات‌مهلکی بر پیکر اژدهای ظلم وارد آورد ؛ کسی است که صفات و عادات زشت خود را از دیگران پنهان نمیدارد وبی پروا عیوب دیگرانرا روبروی خودشان مؤدبانه اظهارمیکند ؛ کسی‌است که همیشه طرفداری از حق و حقیقت میکند و هرگز در داوریها غرض‌ورزی نمیکند .



کاری که میخواهی فردا انجام بدهی، امروز انجام بده،کاری‌را

که میخواهی امروز بانجام برسانی هم اکنون شروع کن .

*

برای ترك عادت زشت ، هیچ نوع داروئی در داروخانه وجود ندارد . یگانه داروی این درد بکار انداختن نیروی اراده است .

* * *

طارق‌بن زیاد ، قبل ازحمله به « اندلس» دستور داد تمام کشتیها را بسوزانند وسپس نطقی مهیج برای‌سربازانش ایراد کرد:» ایها‌الناس، این‌المفر ! البحر من و رائکم و العدو من امامکم و لیس لکم و الله الالصدق و الصبر .» ✿

تو هم وقتی راهی را پیش میگیری باید وضع را طوری ترتیب بدهی که چاره‌ئی جز پیشرفتن بسوی هدف نداشته باشی .

***

تا زمانیکه‌خواهش آسایش و خوشگذرانی در تو قوی‌ترازارادهٔ پیشرفت و ترقی است ، تا آنزمان تو در نیل بآرزوهای خود بعدم موفقیت برخواهی خورد . کسی که خواهان توانائی است باید بتواند شعله را ببوسد و رعدوبرق را برفاقت بر گزیند وبرروی بالش‌شکست و ناکامی بخوابد خوش گذرانی وآسایش طلبی روح پیکار را می کشد و اراده را ضعیف می گرداند . ارادهٔ نیرومند سدی در برابر سیلاب مشکلات خواهد بود . اگر این‌سدنباشد ، پیداست ما دیگر نخواهیم

✿ یعنی ای مردم . راه فرار کجاست ؟ دریا در پشت سر شماست و دشمن روبرویتان و شما را بخدا جز راه درستی و شکیبائی راهی دیگر گشاده نیست .

توانست با مشکلات بجنگیم .

*

بچه خرسی که بیش از اندازه فلسفه بافی می کرد ، روزی از مادرش پرسید : «میخواهم راه بروم ولی نمیدانم پنجه راستم را روی زمین بگذارم و یا دو پای عقب را و یاهرچهاردستوپارا)

مادرش گفت : « فلسفه‌بافی را کنار بگذار و راه برو . »

این حکایت مناسب حال کسانیست که در انجام کارهای‌خود،زیاد شك و تردید روا میدارند .

*

منتظر فرصت مباش بلکه فرصت را بیافرین .

هرگزمأیوس‌مشو واگرهم مأیوس شدی در حال یأس همچنان بکارخود ادامه ده .

*

بسیاری ازمردم ، قسمت‌اعظم کوششهای خود را بی‌ثمرمیگذارند چون طرز فکر آنان با اعمالشان تطبیق‌نمیکند یعنی میکوشندکاری را که در دست گرفته اند بانجام برسانند در حالی که دماغشان در بارهٔ امور دیگرمیاندیشد ! اینان انتظاردارند جوبکارند و گندم بدست آرند و حال آنکه شخص آنچه را که ازجان و دل میطلبد ؛ همان را بدست خواهدآورد . تحصیل يك شیئی‌مربوط و منوط باینست که‌باچه‌اشتیاقی طالب‌آن میشویم .

بنابراین باید پیوسته نه تنها ایده‌آل خود را در مد نظر داشته باشی ، بلکه باید قلباً شایق شوی و فکراً و عملا سعی کنی به ایده‌آل

خود بررسی .

*

خصوصیات مرد کامیاب ، اینهاست :

۱ـ فکرش سریع تر کار میکند .

۲ـ نیروی ارادهٔ قوی دارد .

۳ـ به تمرکز قوای دماغی قادراست .

٤ـ حافظهٔ قوی ، منظم و همیشه آماده و بیداری دارد .

٥ـ دارای نیروی بیان است و میتواند با منطق قوی طرف را مجاب کند .

٦ـ بنفس خود اعتماد دارد .

۷ـ از تجارب خود ودیگران ـ مخصوصاً دیگران ـ بحد اکثر استفاده میکند .

۸ـ همیشه نسبت به آنچه در اطرافش میگذرد ، بیدار است .

۹ـ کلمهٔ شکست در قاموس او مفهومی ندارد .

۱۰ـ دردنیاچنان بسر میبرد که گوئی چیزی بنام «نومیدی» اصلا وجود ندارد .

تحلیل نفس خویشتن ، و تجدید نظردرخط مشی سابق ، افراد شکست خورده را کامیاب میگردانند .

*

افراد ضعیف الاراده همیشه منتظر معجزات ووقایع خارق العاده هستند افراد قوی الاراده ، خودخالق معجزات ووقایع خارق العاده اند .

*

فرق زیادی بین مرد کامیاب ، مردشکست خورده وجودندارد ؛ مرد کامیاب کار میکند و منتظر می‌نشیند و مرد شکست خورده فقط منتظر می‌نشیند !

*

جبری بودن وبقسمت اعتقاد داشتن بهانهٔ بسیار خوبی‌است‌برای فرار از کار و کوشش و برنیامدن در صدد رفع اشتباهات !

*

شخص واقع بین همیشه در فکررفع مشکلات زمان حاضراست نه در فکر اشتباهات گذشته ویا موفقیت‌های احتمالی آینده .

*

خبرشدن‌ازخطر قبل‌ازرسیدن آن، بمنزلهٔ مسلح‌شدن‌ازپیش‌است.

*

زندگانی مردان بزرگ عبارت است‌ازمسافرت بمناطق مجهول برای بدست‌آوردن میوه های تازه و ناشناس .

*

هدف بزرگ و زیبا ، زندگی کوچك و زشت را بزرگ و زیبا میکند .

*

افکار نیروهائی هستند که بخلق و ایجاد میپردازند . مردیکه فکرمیکند ، پیوسته فرصت های تازه و موفقیت های تازه میآفریند .

احساسات و عواطف اغلب مردم بر عقلشان حکومت میکند و احساسات اعمال ورفتار وحتی افکار آنها را خلق مینماید .

ما باید سعی کنیم بوسیلهٔ کنترول احساسات خود ، زمام حکومت وجود خویش را بدست عقل سپاریم . زیرا احساسات در بسیاری ازموارد اشتباه میکنند ومارا گمراه میسازند .

جای تعجب نیست اگر لورانس بگوید : « مردیکه عواطفش تربیت یافته اند ، باندازهٔ سمندر کمیاب است »

آرزوهای خود را تربیت کنید . بودا بپیروانش دستور داده‌است

✩

که آرزوهای خود را بکلی خاموش کنند . ولی این عمل ممکن نیست زیرا کسی که میخواهد آرزوهایش‌را خاموش کند . تازه باید آرزو کند که آرزوهای خود را خاموش کند !

پس بهتر اینستکه بجای یك چنین آرزوهای منفی ، آرزوهای مثبت وثمر بخش در خود بپرورانیم .

✩

افراد ضعیف الاراده جادهٔ جهنم خود را با « اگر » و « شاید » وانشاءالله فرش میکنند . آنها پیوسته بر نقش آرزوهای رنگین خود ، رؤیاهای دل‌انگیز می‌بینند ولی هیچوقت برای رسیدن بآرزوهای رنگین خود ، اقدام عملی بعمل نیاورده وخود را بآیندهٔ مجهول تسلیم وبسوی مناطق ناشناس فردا ، بدون داشتن‌هدف و نقشه‌ای پیش میروند وبجای رسیدن بآرزوهای خود ، هر روز بشکستی تازه برمیخورند وهر زمان از جور زمانه وجفای روزگار ناله وشکایت می کنند .

✩

سعی کن اعمال هر روز تو ، یك پیروزی بر شکست‌های دیروز

تو باشد .

✩

هدف بزرك خود را بهدفهای کوچك تقسیم کن و سعی نما باین هدف ها که البته باید همیشه متوجه هدف بزرك باشند ، یکی بعد از دیگری برسی .هر گز هوس مکن بیکبارو نا گهان بهدف بزرك خود برسی. اگر چنین کردی و بهدف نرسیدی تعجب مکن زیرا پله پله باید رفت بالای بام .

✩

بهر کاری که اقدام می کنی احتمال شکست خوردن در آن کار را پیش بینی کن ولی همیشه ایمان داشته باش که عاقبت موفقیت نهائی از آن تو خواهد بود .

✩

ریشهٔ شکست در اعمال و افکار ماست . لذا باید برای برطرف کردن شکست قبل‌ازهرچیز افکار واعمال‌خود را تجزیه وتحلیل کنیم تا بنقص اساسی کار خود پی بریم‌وبطریق صحیح از نو بفعالیت پردازیم

✩

هدفی که اغلب مردم در نظر دارند بدان برسند باهدفی که‌عملا بسویش روانند ، فرق دارد . یعنی اغلب مردم چیزی را آرزو میکنند وبرای تحصیل چیزی دیگر میکوشندوآنگاه وقتیکه بآرزوهای خود نمیرسند ، تعجب میکنند واقبال بد خود را مقصر میشمارند !

ما نبایدانتظار داشته‌باشیم که در زندگی‌هیچوقت‌شکست‌نخوریم اغلب مردان بزرك شکست های بزرك خورده اند تا کامیاب گشته‌اند .

آنچه مانع کامیابی است ، شکست نیست بلکه قبول شکست است . لذا موقع شکست خوردن باید اول معلوم کنیم چه قدر شکست خورده‌ایم زیرا شکست خوردن هم مثل هر چیز دیگر امری نسبی است .

سپس بایدراهی برای‌غلبه بر شکست های خود پیدا کنیم واگر بازشکست‌خوردیم بایدباز بسعی‌و کوشش بپردازیم تا بالاخره پیروز گردیم

☆

بنظر میرسد که اغلب مردم اگرچه میل دارند کامیاب شوندولی عملاهدفشان اینستکه باشکست روبرو گردند .

مااغلب طعمهٔ بی‌دست وپای « خواست‌شکست » هستیم .پیداست برای رهائی از شکست باید ، فکر اینکه‌امکان دارد شکست بخوریم، از سر بیرون کنیم . وهر گاه هم باشکست‌روبروشدیم نباید بآن تسلیم گردیم بله باید شکست خود را به موفقیت مبدل کنیم .

باید چنان‌بفعالیت‌سر گرم باشیم که گوئی اصلاشکست‌وناامیدی وجود ندارد : باید چنان در راه وصول بهدف سعی و کوشش کنیم که گوئی محالست با شکست روبرو شویم وقتیکه با یك چنین روحیه‌ای کار کردیم ، قوائیکه هر گزتصور نکردیم درما وجود داردآشکار گشته و ما را در راه کامیابی کمك خواهند کرد .

☆

ما همه مرتکب اشتباه میشویم .آنچه مهم است ارتکاب اشتباه نیست بلکه چگونگی برخورد باشتباه است . تسلیم شدن باشتباه مضر و درس گرفتن ازآنها مفید است ـ واما مردی که هر گزاشتباه نمیکند اصلا پیدا نمی‌شود ، واگرهم پیداشود ، درقبرستان زیرخروارها خاك

خفته است .

*

بعضی تصور میکنند چون کار بد نمیکنند ، با اراده هستند در صورتیکه قوت اراده را ازاینجا میتوان شناخت که‌تاچه اندازه‌میتوانیم انرژی خود را در راه یك کار خلاق و مفید صرف کنیم . قوت ارادهٔ مثبت خوبست نه قوت ارادهٔ منفی .

*

قوهٔ اراده از درون سرچشمه میگیرد و پشتیبان بزرگ این‌قوه فکر است . کسی که فکرمیکند اراده‌اش قوی‌است ، دارای ارادهٔقوی خواهد بود .

*

موقعیکه وظیفه‌ای‌داری که‌بایدانجامش دهی ، بامنتهای کوشش بانجام‌دادن آن بپرداز .

*

هرگز خود را بدامان خستگی میفکن و شیفتهٔ نوازشهای آن مشو با خستگی دروغین مبارزه کن تاکامیاب گردی .

*

برای اینکه در زندگی فریب اوهام را نخوریم باید در بارهٔامور همان طور که هستند بیندیشیم نه‌آنطور که دلمان میخواهد که باشند . واقع بینی همیشه یك عامل بزرگ‌کامیابی است .

*

ناپلئون قبل از اینکه درنبردی پیروز شود ، در دماغ خود نقشهٔ

پیروزی راطرح میکرد . زیرا او میدانست پیروزی از فکر صحیح بوجود میآید و نقشهٔ صحیح هم پیروزی ببار می‌آورد .

*

فکر ، افزار سحرانگیزی است که ما بوسیلهٔ آن حیات خودرا اداره میکنیم . نقشیکه افکار ما در زندگی بازی می‌کنند ، ازهرچیز مهمتراست . بوسیلهٔ تفکر ما بجهان وسیع عقائده را پیدا می‌کنیم . فکرافق های پهناور در برابر ما میگشاید .

ولی فکر دونوع تواند بود : فکر فعال و فکر انفعالی . فکر فعال آنست که خودمان فکر کنیم وفکر انفعالی آنست که کور کورانه ازافکار دیگران تبعیت کنیم پیداست فکر نوع اول بر فکر نوع دوم برتری دارد .

*

انسان عاقل از هنگام صبح که از خواب برمیخیزد تا هنگام شب که بخواب میرود در بارهٔ کارهائیکه انجام میدهد ، می اندیشد . عمل بدون اندیشه خطرناك است زیرا در این صورت ممکنست ما در چاله های زندگی افتاده و یا متوجه مخاطراتی که ما را تهدید می کنند ، نشویم .

*

ما خودمان شیطان خودمان‌هستیم . ماخودمان خود را ازبهشت خویش بیرون میرانیم !

*

اندازهٔ پیشرفت ما منوط ومربوط به مقدار سعی‌و کوشش روزانهٔ

ما برای رسیدن بهدف و اقدام بتغییرات معقول و بموقع و اصلاح اوضاع نارضایتبخش و مشکلات راه میباشد .

*

با تمرکز قوای دماغی قادر میشویم عمیقتر و دورتر برویم و با دورتر و عمیقتر رفتن ، دورتر به بینیم و با دور تر دیدن کشفیات تازه ای بنمائیم .

افرادیکه دراثر ضعف اراده ، حاضر نیستند بخود زحمت کار کردن را بدهند ، برای اینکه در نزد نفس خود خویشتن را تبرئه کنند ، بهانه هائی میآورند از این قبیل :

«سعی کردم و نتوانستم »

« گمان میکنم اصلا اقبال و شانس ندارم . »

« اصلا اوضاع مساعد نیست . »

« وقتش را ندارم .»

« اصلا چه فایده دارد انسان دراین مملکت کار کند .»

*

ما میتوانیم با اتخاذ روش صحیح در کار کردن ، باحد اقل کوشش حداکثر نتیجه را بدست بیاوریم ؛ اغلب شکست‌ها ناشی ازپیش گرفتن روش غلط در کار کردن است .

*

ماکس پلانك که از بزرگترین فیزیك دانان عصر معاصر بشمار میرود میگوید :

« کسی که تصور می کند تقدیر آینده اش را تعیین کرده است

در حقیقت بضعف ارادهٔ خود در تلاش برای کسب موفقیت اعتراف نموده است .»

✡

کپلر قبل از کشف رازطرزحرکت سیارات نوزده‌تئوری‌ساخت. بعبارت دیگراوحاضرشدهیجده بارشکست‌بخورد تایك بارموفق گردد . بهمین‌ترتیب‌ادیسون‌چهل باربرای‌ساختن لامپ‌چراغ آزمایش کرد تا اینکه بالاخره پس از صرف هزارها دلار بمقصود خود رسید و عالمی را بوسیلهٔ اختراع خود روشن نمود .

✡

درتلقینات‌مثبت، قدرت‌عظیمی نهفته‌است‌برای‌طرد کردن‌ضعف‌های روحی باید افکارمثبت درسرپرورانند . باید همیشه « من اراده میکنم» « من میتوانم » ، « من موفق میشوم » را بخود تلقین کرد و عملاهم برای رسیدن بهدف سعی کرد تا زندگی ، خواسته های مارا برآورد .

✡

نه تنها باید افکار و احساسات ما مثبت باشد بلکه باید همیشه در هنگام گرفتن تصمیمات بزرگ ، مواظب باشیم اینگونه تصمیمات را در لحظاتی بگیریم که وضع روحی‌با نشاطی داریم . زیرا تصمیماتیکه در لحظات‌غم و پریشانی گرفته میشود ، اغلب ناخوش و منفی ومضرند

✡

وقتیکه حوادث ناگوار ما را برزمین میاندازند . وظیفهٔ ماست که برخیزیم و مردانه با حوادث ناگوار مبارزه کرده‌آنها را برزمین اندازیم . برای اینکه بتوانیم از عهدهٔ چنین عملی برآئیم باید توجه

داشته باشیم که هر تراژدی. جنبهٔ کمدی دارد .

*

همانطور که میتوان حافظه ضعیف را کم و بیش تقویت کرد و یا لااقل بوسیله پیش گرفتن روش صحیح در طرز استعمال آن حداکثر استفاده را از آن کرد ، همچنان میتوان ارادهٔ ضعیف را تقویت و یا بطور صحیح از آن استفاده نمود ،

*

برای این که بحد اکثر از آرزوهای خود استفاده کرده باشید، بجاست نکات زیر را در نظر بگیرید :

۱ــ آرزوهای خود را بسوی هدف واحد متمرکز سازید و نگذارید آرزوهای پراکنده .شما را از رفتن بسوی هدف بازدارند .

۲ــ برای این که آرزوهای دیگر مزاحم نشوند ، احساسات شوق انگیز خود را بسوی هدف واحد متمرکز سازید شوق و حرارت ارادهٔ شما را تقویت می کند و با تقویت اراده ، نیروی کافی برای مبارزهٔ با آرزوهای مزاحم پیدا خواهید کرد .

۳ــ چون ترس ، فقر و سایر موانع ممکنست موجبات انحراف شما از رفتن بسوی هدف را فراهم کند ، لذا با شدت هرچه تمامتر با هرگونه موانع مبارزه کنید .

٤ــ نقشه های زندگی آینده‌ی خود را برطبق آرزوهای معین و مشخص طرح کنید .

٥ــ بهترین و عالیترین آرزوها را در خود بپرورانید .

آنی بیزانت میگوید :تو میتوانی هر چه بخواهی بشوی.می توانی

شرافتمند و یا پست فطرت و بی آلایش و یا تردامن ، با هوش یا ابله بشوی . تو مخلوق خود هستی و این توئی که خود را میآفرینی .

*

عادت ما بیشتر زادهٔ تقلید است . بعبارت دیگر ما از روی فهم و شعور و یاذوق و سلیقه بعادتی معتاد نمیشویم بلکه فقط برای این بعادتی معتاد میشویم که اطرافیان ما بآن معتادند .

انسان آئینه است : اگر با فرومایگان بنشیند ، تصاویر زشت در روح او منعکس میشود و اگر با نیك نهادان نشست و برخاست کند ، زیباترین نقشها بر وجود او نقش می‌بندد .

*

دانشمندی جهان را به تختهٔ شطرنج وحوادث را به بیدق وسوار تشبیه کرده میگوید : همه در این بازی بزرك شرکت میکنیم و برد و باخت مایك نیمه مربوط به تصادف و نیمی دیگر منوط بمهارت خودمان در بازی است .»

*

الگر میگوید : «تقدیر دوست نیکان ، رهبر خردمندان ، ارباب جفاکاران و دشمن زشتکاران است .»

*

میگویند میکلانژ بیکی ازدوستانش که نزدش آمده بود تعریف میکرد قبل از آمدن او بچه کار مشغول بوده است و درپایان گفت این قسمت تابلو را دوباره با قلم مو اصلاح و آن قسمت را صاف کردم .

این عضله را پدیدآوردم وحالتی به لبان بخشیدم و بفلان عضو

انرژی دمیدم » رفیق میکلانژ گفت : « اینها که چیز مهمی نیست . »
میکلانژ پاسخ داد : «آری این‌چیز مهمی نیست.ولی از همین‌چیزهای
ناچیز است که کمال بوجود میآید و کمال بی‌اهمیت و ناچیز نیست!»

*

این دو نکته مهم را همیشه بیاد داشته باش :
« در تأخیر آفت‌هاست .»
« بنده آنی که دربند آنی »

*

ابوسعید ابوالخیر میگوید ، خردمند آنست که هرکارش پیش
آید همه رأیها جمع کند و ببصیرت‌دل ، درآن نگرد تا آنچه صوابست
ازآن برگزیند و دیگران رایله کند چنانکه کسی را دیناری گم شود
اندر میان خاك اگر زیرك بود همه خاکهای‌آن حوالی را جمع کند
و بغربالی تنك فروگذارد تا دینار از میان پدیدآید .»

*

ادوارد سیمونس میگوید : « نابغه مردی است که شما را قادر
میگرداند که‌درهنگام روزستارگان‌را به بینید.»

*

مارك تواین می‌گوید : «گرسنگی خدمتکار نبوغ است .»

*

طامس هابز فیلسوف انگلیسی‌قلم و دواتی به عصای خود تعبیه
کرده بودو هروقت‌افکاری‌موقع گردش ازخاطرش میگذشت‌آنرافوراً
بوسیلهٔ قلم و دوات خود مینوشت ! بتهون مقداری‌کارت و قطعات کاغذ

با خود هنگام گردش میبرد و نت‌های موسیقی را روی آن مینوشت.

*

چهره دیروز ما در آئینهٔ امروز دیده میشود و چهرهٔ امروزمادر آئینهٔ فردا دیده خواهد شد.

*

در دانا غرائز در خدمت اراده‌اند و در نادان اراده بر غرائز خدمت میکند.

*

دشمن بزرك ما حوادث ناگوار نیست که از خارج برما وارد میشود. دشمن بزرك ما درون خود ماست و ضعف اراده‌نام دارد.

*

گذشته را باید فراموش کرد ولی نه تجارب‌خود را. گذشته یك مشت خاکستر است‌و جان ندارد ولی زیرخاکسترهای گذشته میتوان آتش تجربه‌را یافت‌وازاین آتش‌استفاده کرد. هرگز نبایددر گذشته‌ای که مرده و محو گشته بسر برد بلکه باید از «امروز» نیرو گرفت. بنابراین هرکارخوبی که‌می‌خواهی فردا انجام بدهی، هم اکنون‌انجام بده زیرا «امروز» نقد و «فردا» نسیه‌است. ماهمیشه‌در«امروز»بسر میبریم و نه‌در«فردا». هیچ کس‌چهرهٔ«فردا» را ندیده است.

*

حکومت برسرنوشت که‌معجزه بنظر میرسد، بدو عامل بستگی دارد: حزم‌وجزم.

*

سن برنار میگوید: هیچ چیز نمیتواند بمن‌زیان برساندمگرخودم

آزاریکه‌می‌بینم ، از خودم است‌وهر گز بمعنی واقعی رنج نمیبرم‌مگر از تقصیراتی که از خودم سر میزند .

*

یك ضرب‌المثل اسکاتلندی میگوید : دوست خود باش‌تادیگران هم دوست تو گردند .

*

از افکاربدهمچنان پرهیز کن که ازارتکاب جنایت پرهیزمیکنی زیرا فکر بد مقدمهٔ جنایت است .

*

مطالعه باید همیشه توأم بافکر تحلیلیAssimilative thinking باشد . بایدهمیشه آنچه‌رامیخوانیم نه‌تنهاجذب بلکه هضم‌وتحلیل نمائیم .

*

مردان ضعیف‌الاراده همیشه در زندگی حیران و سر گردانند ، حیاتشان در جستجوی سر نخ کلاف سر در گم خویشتن سپری میشود . برعکس مردان قوی الاراده همیشه در راه معین و بسوی هدف مشخص و در پیشاپیش سرنوشت خویش گام بر میدارند .

تقدیر مکافات عمل است .

*

روح کسانی که اندر طلسم تقدید اسیر میباشند ، افلیج است

*

اندیشه چشمه‌ئی است زاینده .

« مرد آفریدهٔ فکر خویش است هرچه در این زندگی می‌اندیشد همان خواهد شد » او پانیشادها •

✩

بتوانائی خویش ایمان داشتن ، نیمی از کامیابی است .

✩

هیچ کار بزرگی بیقوام نیروی اراده قائم نگشت . این دو کلمه « فکر واراده » رازکامیابی را خلاصه میکند •

✩

(مرد هر قدر عاقل باشد ، اگر اراده قوی نداشته‌باشد موفق نمیشود کسی که چراغ‌دیوژن را دارد ، باید چوب دستی او را هم‌داشته باشد .) «شانفور»

✩

راه موفقیت ، منازلی دارد ؛ ارادهٔ قوی نخستین منزل آنست ، کسیکه میخواهد این راه پر نشیب وفراز را طی کند باید در آغاز از منزل اول بگذرد •

✩

ذرات هوا درهنگامی که در حال سکونند چنان بنظر میرسد که گوئی اصلاوجود ندارند ولی همینکه بجنبش افتادند وطوفانی را بوجود آوردند ، نیرومند ترین درختها را ریشه کن میکنند ، درون آدمی‌هم چنین قوه‌ای نهفته‌شده‌و نام این قوه « اراده » است .در مردان بزرك این قوه بمنتهادرجه‌درفعالیت‌میباشد ودرمردان‌عادی غالباً درحال‌سکونست •

هنگام روی آوردن مصیبتی باید مانند یك ملاح عاقل در هنگام

روبروشدن باطوفان، بادبانها را برچید و در انتظار هوای صاف و آرام نشست.

*

قدرت اعتماد بنفس را میتوان از روی این گفته ارشمیدوس درك كرد «نقط اتكائی بمن بدهید ؛ كرهٔ زمین را برسر اهرمی بلند خواهم كرد!»

*

عاقل پایان كار را میبیند بیخرد تنها پیش پای را.

*

« گوی كردم .مگو كه خواهم»

*

«رفتن و نشتن به كه دویدن و گسستن .»سعدی

*

بعضی حوادث ، سرنوشت را قطعی و تغییرناپذیر جلوه میدهد ولی عقلاء باین توهم پی برده با مبارزه با آن حوادث اثر سوء آنرا از بین برده سرنوشت خود را تغییر میدهند .

راست گفته اند: «تقدیر توسنی است سر كش كه چون دستی زورمند لگام او را بگیرد، رام و فرمانبردار میشود.»

*

یك نقشهٔ مخصوص برای نیل بكامیابی وجود ندارد. هر كس باید در قلمرو موفقیت ، راهی برای خود پیدا كند.

*

موپاسان برای نوشتن یس صفحه، ۲۰ صفحه مینوشت و یكی از آنها را برای چاپ انتخاب میكرد. بالزاك بقدری نوشتهٔ خود را تصحیح میكرد

که روی کاغذ محلی خالی نمیماند و حروفچین مجبور بود مطالب را از نو بچیند! اسکار وایلد گاهی برای حذف و یا افزودن یك ویرگول ، ساعتها فکر میکرد!

*

هوراس میگوید ، مصیبت ، نبوغ را آشکار میکند و اقبال آنرا . پنهان میسازد.

*

اغلب آثار هنری و ادبی محصول شکنجه های درونی است .

*

پاسکال موقع رفتن به گردش با سنجاقی روی ناخنهای خود حروفی مینوشت . انیها افکاری بود که ضمن راه رفتن باو دست میداد . پس از مراجعت بخانه ، پاسکال از علامت هائی که روی انگشتان نوشته بود بافکار خود پی میبرد و آنرا مینوشت .

*

یك کودك دوازده ساله که پیانو یاد میگرفت از استاد خود موتزار پرسید :

دلم میخواهد آهنگی بسازم ، چطور شروع کنم .موتزار گفت: « خیلی باید صبر کنی . » کودك گفت : «ولی شما ازمن جوانتر بودید که شروع بساختن آهنگ کردید» موتزار گفت : « آری عزیزم ، ولی هرگز از کسی نپرسیدم کی آهنگ بسازم . وقتی که کسی دارای روح یك آهنگساز شد ، خود بخود و بی اختیار آهنگ میسازد» .

*

درجهان روشنائیهائی وجود دارد که درعمیق ترین ظلمات نهانند.

*

نیروی زندگی در ما محدود است . برای حد اکثر استفاده از این نیرو ما باید آنرا تلف نکنیم . همچنانکه یك مقدار آب محدود ، یك مقدار زمین راخوب میتواند آبیاری کند ، نیروی زندگی هم میتواند فقط برای رسیدن بهدف معینی بکار افتد .

*

« ویلیام ریگلی » سازندهٔ معروف «سقز ریگلی» پسر فقیری بود که فقط ٦ لیره سرمایه داشت ! شغل او صابون فروشی بود با زحمت زیاد روزی چند صابون میفروخت و لقمهٔ نانی بدست میآورد . ولی او برای این وضع ناهنجار خود کسی جز خود را مسئول نمیدانست . لذا در صدد بر آمد چاره‌ای برای بیچارگیهای خود پیدا کند . فکر کرد و کار کرد تا اینکه سقز مخصوص خودرا ببازار آورد. در آغاز، کسی بسقز او اعتنائی نکرد ولی ویلیام از کوشش و فعالیت دست بر نداشت تا اینکه بالاخره برای سقز خود در سراسر جهان مشتری پیدا کرد . راز کامیابی او دراین بود که شکست راهرگز قبول نداشت . دو بار کارخانهٔ اوسوخت وتمام هستی‌اش برباد رفت ولی وی ابداً غم و غصه‌ای دردل راه نداد و آنقدرسعی کرد تا آنچه از دستش رفته بود باز بدست آورد

یکی از همکاران او میگوید . « من هرگز او را ندیدم عصبانی ویا مضطرب باشد . اگر کار و کسبش ازهم میپاشید ، او با خنده روئی خرده ریزه ها را جمع میکرد وبنارا از نو میساخت. »

برای کامیاب شدن باید خود را برای کامیابی تربیت کنیم .

عادت چند قسم‌اند : عادت موسوم به (Motor habits) یعنی عادت انجام دادن کارها بطور خود بخود . مثلا ، برخاستن ، خوردن و خوابیدن . این نوع عادات ساده ترین وحیوانی ترین عاداتند .

عادات نوع دوم عاداتی هستند که (Sensory habits) نامیده میشوند .

این نوع عادات عبارت است از داشتن نظر تیز بین ، سرعت انتقال و سرعت احساس . عادات نوع سوم عاداتی هستند موسوم به Thinkinghabits)یاعادات‌اندیشیدن. این نوع‌عادات‌عالیترین‌عاداتاند وخرد را که سرشار ترین سرمایه آدمی‌است تقویت مینمایند . لذا باید سعی کرد حتی الامکان دو عادت قبلی را تحت تسلط عادت سومی قرار بدهیم تاهرچه بیشتراعمال و گفتار ماعادلانه تر، یعنی‌انسانی‌تر گردد.

✩

تحصیل موفقیت آنطور که در رمانهای وسینماها مجسم میشود کاری سهل وساده نیست ، ما درسینما ها بینوائی و بیچارگی آغاز عمر مردکامیاب را میبینیم ودر پایان آن موفقیت های بزرك ناگهانی او ر از نظر میگذرانیم ولی سختی هائیرا که وی بین این دو وضع کشیده ، نمی بینیم ؛ در صورتیکه قسمت اساسی حیات او در همین قسمت که بما نشان داده نمیشود نهفته است .

*

شکست‌وناکامی‌ما درزندگی‌مربوط‌به‌طرز فکر کردن‌وچگونگی احساسات ماست .

*

در مقابل‌خطر ، محکم‌ایستاده‌ومردانه‌پنجه‌به‌پنجه‌آن‌بیفکنید .

بین آرزوهای معقول ومنطقی و خواب و خیال فرق بگذارید ، هرگز مگذارید پردهٔ رنگارنگ آرزو ، شما را از واقعیات دور کند . همیشه آرزوهای خود را با واقعیت تطبیق داده و امور را از نظر واقع بینی مورد مطالعه قرار دهید .

*

افرادی که معتقدبقسمت‌وخرافات‌هستندمیکوشندبا این‌دستاویز سست ، خود را ازعذاب روحی نجات بدهند .

*

هر کس خالق‌فردای‌خویش‌است. هر کس‌مردخود ساخته‌ایست هر کس‌همان میدرود که‌میکارد .لذاانسان تاا ندازه‌ی‌زیادمسئول شکست ها وموفقیت های خویش است .

*

ما بیشتر از حماقت ها ، اشتباهات وکاهلی خودرنج میبریم تااز کم لطفیهای بخت موهوم !

*

عظمت انسان‌دراینستکه‌مثل‌حیوان‌تسلیم حوادث نمیشود ،انسان بکمك هوش‌وارادهٔ خود میتواند ، خور را ازشر« قسمت » نجات بدهد بنابراین‌هر کس‌به « قسمت »اعتقاد داشته‌باشد ، خود را باندازهٔحیوان تنزل داده است .

*

آدمی چون مختار است‌میتواند تیغ قدرت را از دست سرنوشت گرفته آنرا بر فرق سرنوشت‌بکوبد وبدینوسیله سرنوشت را منکوب ومغلوب سازد .

انسان آفریننده‌ی شکست و کامیابی خویش است.

*

عمل ، تجسم مادی اندیشه است . برای اینکه اعمال ما صحیح باشد ، باید اندیشه های ما هم صحیح باشد .

*

بجای ماتم گرفتن بر جنازهٔ ناکامیهای گذشته، باید برای پیروزیهای آینده فعالیت کرد . گذشته مرده ومرمت ناپذیر است آنچه قابل اصلاح است حال و آینده است . پس برخیز این ماده‌ی خام حال و آینده را بشکل و صورتیکه دلخواه تست در بیاور !

*

اقبال بسراغ کسی میرود که بکار عقیده دارد نه به اقبال !

*

موفقیت معشوقه‌ای سنگین دل است زیرا فقط بکسانی لبخند میزند و اظهار محبت مینماید که جرأت مبارزه با دیو شکست را دارند و قادرند در تاریکترین لحظه لبخندی بر لب داشته باشند .

*

یکی از عوامل مهم موفقیت داشتن شخصیت است و شخصیت هم با داشتن خصوصیات مذکور در ذیل ، حاصل میگردد .

۱ــ داشتن انرژی زیاد ــ اشخاص با شخصیت تند راه میروند تند کار میکنند و تند حرف میزنند ودر انجام کارها سریع وچابك‌اند.

۲ــ عامل دوم، داشتن قدرت جسمانی است ــ اینگونه افراد جسماً قوی بوده از انجام کارهای سخت لذت میبرند

۳ـ عامل سوم، تحت تأثیر انگیزه‌های آنی قرار گرفتن است. یعنی این گونه افراد تصمیمات فوری میگیرند ودرانجام نقشه‌های خود ترس بخود راه نداده آزادانه بفعالیت می‌پردازند.

٤ـ عامل چهارم، میل به تسلط وغلبه است ـ این گونه افراد همیشه‌مایلندرهبردیگران باشند ومسئولیت وابتکار را بگردن‌میگیرند

۵ـ عامل‌پنجم، اجتماعی بودن‌است‌ـاین نوع‌افرادخیلی‌خون گرم و خوش مشرب بوده از معاشرت با دیگران لذت میبرند و میدانند چطور مردم‌داری کنند.

٦ـ ثبات‌احساسات، عامل‌ششم‌است ـ اینگونه‌افراد همیشه‌با نشاط و گشاده رو بوده در برابر ناملایمات از میدان بدر نمیروند.

۷ـ عامل هفتم علاقمند بودن به حل مسائل نظری و علاقه بکار کردن در انزوا و تنهائی‌است.

*

پدر استالین پینه دوز دائم الخمری بود که پیوسته پسرش‌رامیزد مادرش زن ساده و متدینی بود وهمیشه‌آرزوداشت استالین کشیش‌شود! مادرش در بارهٔ طفولیت استالین‌مینویسد:

«او همیشه پسرخوبی بود، هرگز خود را محتاج نمیدیدم مجازاتش کنم، خیلی زحمتکش بود و همیشه مطالعه وبحث میکرد و دائم میکوشید چیزفهم شود.»

*

مرد با اراده مردی‌است که شخصیت‌انفرادی خود را دراجتماع گم نمیکند و شجاعت‌آنرا دارد که عقاید خاص‌خود را ابرازبدارد.

کسیکه میترسد انچه را فکر می کند ، صریحا ابراز بدارد، روزی حتی از فکر کردن خواهد ترسید و کورکورانه از افکاری که باو دیکته میشود، پیروی خواهد کرد.

*

مردان بزرگ هیچ چیز را دراختیار بخت نگذاشته کاخ سرنوشت خود را بدست خود پی افکنده اند . آنچه ما بخت واقبال مینامیم چیزی جز بیداری بعض اشخاص در استفاده از فرصت های فرار نیست .

*

مردان بی اراده و مردد همیشه بکنارزده میشوند . فقط کسانی بجلو میروند و پیروز میشوند که با گامهای محکم در راه کامیابی پیش میروند .

*

فرصت غالباً بی سروصدا می آید و از برابر ما میگذرد . اگر ما بیدار نباشیم متوجه نزدیك شدن فرصت نمیگردیم . درنتیجه بی سر و صدا بنزدیك ما آمده و بی سروصدا هم ناپدید میگردد .

*

همت اگر سلسله جنبان شود
مور تواند که سلیمان شود
وحشی

امکانیت های بی پایان و راههای طی نشده و تجارب ناشناخته در برابر همه افراد قرار دارد ولی فقط کسانی ازاین امکانیت ها استفاده توانند کرد که باندازه کافی سعی و جدیت مینمایند .

میگویند روزی اسحق نیوتون از بوستانی عبور میکرد و افتادن سیب از درخت رامشاهده کرد و با مشاهدهٔ این اتفاق عادی، بقوهٔ جاذبهٔ زمین پی برد . ولی پس از تعمق درین موضوع در می‌یابیم که نیوتون باین آسانی ها هم قوهٔ جاذبه را کشف نکرد • وی قبل ازمشاهدهٔ سقوط سیب سالها در بارهٔ قوای اسرارآمیز جهان اندیشیده و این سقوط سیب فقط بمنزلهٔ کبریتی بود که باروت آمادهٔ انفجاررا مشتعل کرد • بعبارت دیگر سقوط سیب فقط بهانه‌ای گردید که قانون جاذبهٔ زمین در برابر نیوتون در روشنائی بیشتر آشکار گردد •

*

دکتر براون وولف عقیده داردمردم به‌سه‌طریق زندگی میکنند . زندگی‌طبقهٔ اول که‌پست‌ترین‌طبقه‌میباشند، یك زندگی نباتی است. اینها را« انسانهای شلغم صفت» میخوانند زیرا این‌طبقه فقط به سه چیزعلاقه دارند: حلق‌وجلق و دلق !

*

طبقهٔ دوم تاجرمنشند . اینها دنیا را محل داد و ستد میدانند . برای آنها حتی علم و هنر و احساسات و اخلاق قابل داد وستد است • اینها اهل رقابت های شدید و زدخوردند . این روش ، روش حیوانات درندهٔ جنگل است .

طبقهٔ سوم که طبقهٔ انسانهای حقیقی است و قسمت اعظم مردان و زنان بزرگ‌از این‌طبقه‌بوده‌اند ، زندگی‌رافرصتی‌برای ظاهر کردن عالیترین مواهب خود دانسته اند و بدون توجه به شکست‌های‌مادی و یا اعتناء به لذائذ نفسانی درطول عمر بسوی یك هدف عالی رفته‌اند و

برای رسیدن بآن ، از هیچگونه سعی و کوشش کوتاهی نکرده‌اند •

*

تصمیم بگیر در افکار و اعمال خود بهیچ چیز پست ومبتذل تسلیم نشوی • همیشه مواظب اعمال و افکار خود باش وسعی کن ایده آلهای عالی داشته باشی • ولو وصول بایده آلها دشوار باشد هرگز مأیوس مشو و بکوش بایده آلهای خود برسی •

*

از روح بخواب رفته و احساسات کند ، نمیتوان انتظار داشت ، شخصیت نیرومندی بوجود آید. همچنین با بخود بستن چیزهائی که در خود نداری ، نمیتوانی دارای شخصیت برجسته‌ای بشوی •

*

برای اینکه عمیق و کارآمد باشی ، حتماً لازم نیست دارای معلومات فراوان باشی ، چه ممکنست کسی کم بداند ولی سطحی نباشد و کسی هم زیاد بداند و سطحی باشد • سطحی بودن مربوط بشخصیت اشخاص است نه معلومات آنان اشخاصی هستند که بااینکه تحصیلاتشان عالی نیست ، چون دارای قوای فکری نیرومندی هستند ، خیلی داناوعمیق و چیزفهم میباشند • برعکس اشخاصی هم می‌بینیم که در چندین رشته دارای لیسانس هستند وباوجود این ، خیلی سطحی و کم عمق میباشند •

*

برای بدست آوردن فرصت‌های بزرگ صبر مکن • اول مواظب باش فرصت‌های کوچك ازدستت بدر نرود• بدینوسیله خواهی توانست فرصت های بزرگ را بوجود آوری •

پس هرگز شتاب مکن و ناشکیبائی روا مدار •

✩

رقیب «اورپید» باستهزاءِ گفت تو در عرض سه روز فقط سه جمله مینویسی ، من درعرض سه روز پانصد جمله مینویسم «اورپید»در پاسخ گفت : «بله» ۵۰۰ جمله تو در عرض ۳ روز میمیرد ولی سه جمله من جاودانه زنده خواهد ماند . »

✩

جوانی از «ژرادینی» ویولونیست معروف پرسید : چقدر طول کشید تا شما ویولن نواختن رایاد گرفتید ؟ او در پاسخ گفت : روزی ۱۲ ساعت برای مدت ۲۰ سال کار کردم تا طرز نواختن این ساز را آموختم !

✩

با غلبهٔ بریك مانع ، ما توانائی بیشتری برای غلبه برموانع دیگر پیدا میکنیم • شاید مردم‌وحشی‌افریقا بهمین جهت تصورمیکنند که هردشمنی را که نابود میکنند ، روحش در بدنشان میرودو آنان‌را تواناتر میکند !

✩

تو ثروتمند یا فقیرهستی بنسبت هنروعلمی که داری، نه بنسبت ثروت و مقام. چه بسا افرادی که بدون داشتن‌پول ، دارا هستند ،وچه بسااشخاصی که بااینکه میلونرمیباشند ، معناً خیلی فقیرند. بزرگترین دارائی داشتن اخلاق خوب ، معلومات عالی و نیروی ادراك‌قوی‌است•

مردان کامیاب ، مجبوربودند موفق شوند زیرا شرایط کامیابی درآنان جمع بود .

✿

کسانیکه درکاری استعداد دارند ولی در اثر اضطرار و یا تقلید و یا بطمع تحصیل درآمد بیشتری بکارهای دیگر که در آن استعداد ندارند ، میپردازند نمیتوان با جان و دل آن کار را تعقیب کنند و در نتیجه موفقیتشان یا بسیار کم خواهد بود و یا بشکست برخواهند خورد.

✿

یکی از دوستان ادیسون دربارهٔ ادیسون میگوید : من از هنگامی که ادیسون طفلی ۱۴ ساله بود او را میشناختم و تا آنجا که من اطلاع دارم حتی یك روز از عمرش را ببطالت نگذراند و اغلب اوقات هنگامی که میبایست خوابیده باشد ، میدیدم تا اواخر شب نشسته است و مشغول مطالعه میباشد . »

✻

جان راسکن میگوید : هنگامی که در بارهٔ جوانی گفته میشود در او آثار نبوغ دیده میشود ، نخستین سؤالی که می پرسم اینست: آیا زحمت هم میکشد ؟

✻

همت بلند دار که مردان روزگار
از همت بلند بجائی رسیده‌اند

✿

اغلب مردم بطرز مسخره آمیزی زندگی میکنند از ترس اینکه مبادا مورد تمسخر قرار گیرند !

✿

اشخاصی که دارای اخلاقهای نیرومند هستند ، بزور سرنوشت را

وادار میکنند بر اتفاقات‌خوش زندگانیشان بیفزاید ، این‌قبیل‌اشخاص چون آگاه هستند که هیچ اتفاقی بدون علت روی نمیدهد ، پیوسته سعی میکنندقوائی بکار اندارزند که بنفع آنان کارمیکند .

آنان که درزندگی کامیاب و پیروز شده‌اند ، اول فکراً و روحاً پیروزوکامیاب بوده‌اند .

ایمان درهای لیاقت را میگشاید و شخصیت را پرورش می‌دهد. ما همه بسوی چیزی پیش میرویم که بآن ایمان داریم .

*

نسبت بیك خاطرهٔ تلخ‌فقط یك کاربکن : آن را دفن کن‌و برای همیشه بدست فراموشی‌اش سپار !

*

ما برطبق آرزوهای خود درزندگی پیش میرویم ، اگر دائماً چیزهای عالی‌آرزو کنیم ، پیشرفت ما متوقف نخواهد ماند .

*

یگانه چیزیکه موجب میشود مرد بازدواج تن بدهد ، عشق و علاقه بمعشوقه است بهمین ترتیب یگانه عاملی که موجب میشود مرد بکاری تن دردهد عشق وعلاقه بآن کارمیباشد .

*

بزرگترین‌موفقیت از آن کسی‌است که دارای هدف میباشدوقوهٔ واحدی برامپراطوری روح او فرمانروائی میکند .

*

تلوتستون میگوید هرگاه تامدتی‌اعمالمان نیك باشد ،اجرای

آن آسان میگردد. وقتی که انجام اعمالی آسان شود، از آن لذت میبریم، وقتیکه از اعمال خود لذت بردیم، آن را تکرار میکنیم وچون عملی را تکرار کردیم مبدل بعادت میشود.

*

فارسای مینویسد: «هیچگاه رخ نمیداد که لئونارد و داوینچی از خانه خود بیرون برود وقلم وکاغذی برای ترسیم مشاهدات و مطالعات خود همراه نبرد. او همواره آنچه را که درك میکرد، باتصویر روی کاغذ میآورد.

*

روزولت میگوید: «بیاد بیاور که هر فردی غالباً لغزشهائی ازخود بروز داده وبرای بپاخاستن محتاج بکمك است. درهرحال تنها وسیله برای هر کس که کمك میطلبد اینستکه خودش خویشتن را یاری کند.»

*

منسیوس میگوید: «کسیکه از نفس برترخود تبعیت میکندمردی بزرك وآنکه از نفس پست خود تبعیت میکند، مردی کوچك میشود.»

*

در جوانی مخاطرات و مشکلات اطراف ما را فرامیگیرند و ما را از فعالیت باز میدارند. در بین مخاطرات و مشکلات از همه مهلك ترعشق است

*

روزی دوستان به یعقوب لیث گفتند: «تو مردی رویگر بودی. چه شد که وارد عالم سیاست شدی.» یعقوب گفت: «حیفم آمد عمر

عزیز را در درست کردن دومن روی تلف کنم . وچون‌در نظر آوردم که سر انجام ازین‌دنیا بایدرفت ، درصدد برآمدم پی چیزی بروم که اگر بیابم ، نامی از من بماند واگر نمانم‌و کشته شوم ، معذور باشم .»

✡

هاکسلی میگوید : « ما باید خود را وادار کنیم که هر موقع میخواهیم کاری را انجام‌دهیم آنرا بعهدهٔ تعویق نیانداخته و بدون‌فوت وقت و فرصت انجامش دهیم ، اعم‌از اینکه این‌کار بزرگ باشد و یا کوچك . »

✡

منفلوطی میگوید :«فساد درهٔ عمیقی است که هر که بقلهٔ آن برشود بقعرش‌اندرافتد .»

✡

بعضی افراد در تمام عمر کوششهای بیفائده برای انجام‌کارهای بیفائده مینمایند .

✡

بعبارت دیگراینها پیوسته سطل خالی رادر چاه‌خالی‌فرومیبرند!

✡

تووتی ویك میگوید : «هرگزمأیوس مشوزیراممکنست‌آخرین کلیدی که درجیب داری قفل را بگشاید. »

✡

بنیایین فرانکلن میگوید : « کارهایت را دنبال کن ورنه آنهاترا دنبال خواهند کرد.»

مردان بزرگ همه پرکاروفوق‌العاده زحمت کش بوده‌اند. برخی حتی تا آخرین لحظهٔ حیات خود، سر گرم تحقیق‌وتتبع بوده‌اند. چنانکه شهروزی دربارهٔ ابوریحان بیرونی مینویسد . « فقیه‌ابوالحسن علی‌ابن عیسی گفت آنگاه که نفس درسینهٔ ابوریحان بشماره افتاده بود، بربالین وی‌حاضر آمده. در آن حال‌ازمن پرسید حساب جدات‌فاسده را که وقتی مرا گفتی باز گوی که چگونه بود ؟ گفتم :اکنون چه جای این‌سئوال است؟ گفت :ای مرد . کدام یك ازین دو امر بهتر : این مسأله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل در گذرم ؟ـ ومن آن‌مسأله‌باز گفتم‌وفرا گرفت و از نزد وی باز گشتم و هنوز قسمتی‌راه نپیموده بودم که شیون از خانه او برخاست.»

*

آدمی با کوشش مستمر و تعقیب آرمانها بزرگ و تهذیب نفس و گذشتن ازلذتها وسر گرمیهای‌مضر نمیتواند برزندگی حیوانی برتری جوید و بمقامات عالیهٔ انسانی‌رسد.

مرد جوانیکه دیروز در مدرسه تحصیل کرده وامروز از مطالعهٔ کتاب دست برداشته ، فردا مردی عامی و بی‌سواد ازکار در خواهد آمد همانطور که گفته‌اند ، درزندگی انسان مجبوراست حرکت کند ،اگر به جلو نرود ، ناچار بعقب رانده خواهد شد .

*

یك‌مرد مأیوس‌به رفیقش گفت : « فایده ندارد ، به انتهای‌طناب رسیده‌ام و عنقریب سقوط میکنم . » رفیقش در جواب گفت : « جای هیچگونه نگرانی‌نیست گرهی‌بانتهای طناب‌بزن وخود را بآن‌بیاویز.»

کسی نیست که مرتکب اشتباه نشود . اشتباه مانند بیماری ، گاه گاه گریبان انسان را میگیرد . ولی چند نکته هست که باید همیشه در مد نظر داشت .

(۱) از هر اشتباه باید درسی فرا گرفت و از ارتکاب مجدد آن اجتناب نمود .

(۲) اشتباهات بما اهمیت رعایت نظم و ترتیب و آماده و بیدار بودن را یاد میدهند .

(۳) اشتباهات را میتوان باافزودن معلومات خود برطرف کرد .

(٤) اشتباه بمنزلهٔ اعلام خطر است ، هر اشتباه کوچك بما اعلام خطر میکند تا دوچاره اشتباهات بزرگتر نگردیم .

(٥) باید از اعلام خطر اشتباهات کوچك درس عبرت بگیریم تا به اشتباهات بزرك دوچار نگردیم .

همانطوریکه هیچکس نمیتواند همیشه خوش باشد ، هیچکس نمیتواند همیشه نیك اقبال و کامیاب باشد . باید شکستها و ناکامیهائی که گاهی بما روی میآورند ، اموری طبیعی و چاره ناپذیر شمرد ، ولی در عین حال نباید از مبارزه باشکست و ناکامی غافل نشست زیرا غفلت در مبارزه موجب میگردد بیش از پیش در انیاب نوائب گرفتار گردیم .

*

پول ، آدم بد را بدتر و آدم خوب را خوبتر میکند ، پول بهترین محك برای شناختن افراد است .

*

دانستن طرز خرج کردن پول باندازه‌ی دانستن طرز تحصیل آن

اهمیت دارد ، کسیکه طرز خرج کردن پول را می داند حتی میتواند
با در آمد کم ثروتمند شود ولی آنکه از طرز خرج کردن خبر ندارد
حتی با درآمد فراوان فقیر خواهد ماند .

*

« دیروز خوابی بیش نبود وفردا رؤیائی بیش نیست ، ولی اگر
امروز بخوبی صرف بشود ، هردیروز را بخواب سعادتمندانه وهر فردا
را برؤیائی امید بخش ، بدل خواهد کرد .

پس مواظب امروز باش ، چنین است ، سلام بامدادان ! »

از نوشته‌های هندی

*

برای مردمان بی اراده ، هیچ کار آسان نیست ، برعکس برای
مردان اولوالعزم کار دشواد وغیر ممکن ، وجود ندارد .

*

از اشتباه میتوان ،چیزهایاد گرفت، هر وقت ادیسن‌درتجربه‌ای
اشتباه میکرد وبا شکست روبرو میشد ، با بشاشت میگفت : « خوب ،
حالا پی بردیم یك چیز دیگریکه امکان پذیر نیست » آنگاه ادیسن
راه‌های جدیدی برای حل مشکل ، پیدا میکرد .

*

یك روز عصر جمزوات مخترع ماشین بخار . باعمه‌اش نزدیك
میزیکه رویش کتری آب میجوشید نشسته بود وباحیرت به کتری نگاه
میکرد . عمه‌اش بالاخره از نگاه طولانی او خسته شد و گفت : « جمز
من پسری تنبل تر از تو ندیده‌ام ! . در عرض یك ساعت اخیر تو حتی

کلمه ای حرف نزده و متصل در کتری را برداشته و مجدداً آن را سر جایش گذاشته ، قاشق را روی بخار گرفته و به لولهٔ قوری نظر دوخته و بخاریکه در آنجا بقطرات گرم آب مبدل میشود ، جمع میکرده‌ای . آیا هیچ خجالت نمیکشی وقتت را اینطور تلف میکنی . چرا کتابی بدست نمیگیری ویا لااقل مانند بچه های دیگر مشغول بازی نمیشوی؟

عمهٔ ساده لوح نمیدانست که جمزوات در آن لحظات حساس طرح ماشینی بخار را میریخت .

انسان خالق زندگی خویش و هر ساعت آن را بمیل خود از نو ایجاد میکند .

ویکتور هوگو میگوید : آقا مراقب باشید ! زندگی شما از وقتی شروع میشود که اختیار سرنوشت خویش را بدست میگیرید .»

*

اگر افراد تنبل وقت را میکشند ، مردان ساعی و موقع شناس آن را احیاء میکنند و حق اهمیت و ارزش واقعی آنرا میگذارند .

کلریج

مطمئن ترین ضامن موفقیت ، داشتن هدف در زندگی است و مهمترین عامل شکست سرگردانی است . همانطور که بالانتن میگوید: « اگر هر روز راهت را عوض کنی ، هرگز بمقصد نمیرسی . »

*

« کسانیکه کار امروز را بفردا میافکنند همان هائی هستند که کار فردا را نیز به پس فردا موکول میکنند . »

اسمایلز

کار چراغ راه موفقیت است .

☆

تا روزیکه زنده‌ایم ، باید در جستجوی عقائد نو واطلاعات تازه باشیم عمر کوتاه است و نباید حتی لحظه‌ای در آموختن درنگ کنیم . شعار ما باید این باشد : « هرروز چیزی تازه بیاموز . »

☆

کتاب هاومجلاتی‌هست که‌اثرانش در انسان بهتر ازبنك‌وتریاك نیست ازاین قبیل‌اند مجلات مصورهفتگی و رمانهای جنائی وپلیسی و داستانهای بی سرو ته عشقی . مطالعهٔ این نوع کتاب ها اخلاق رافاسد ذهن را کور ووجدان را علیل وبیمار میکند .

☆

سر جمزجینز مینویسد : «تغییراتیکه درطی ۵۰ سال درزندگی انسان‌رخ‌داده‌بمراتب‌بیش‌ازدگرگونیهائی‌است که‌درطول۵۰/۰۰۰/۰۰۰ سال در زندگی خزندگان رخ داده است . »

حقیقت فوق نشان میدهد که وقت بخودی خود قیمتی ندارد . طرز استفاده ازوقت است که آن راقیمتی و یا بی‌قیمت میکند .

☆

مردیکه تسلیم مقدرات است ، تا پایان عمر در همان نقطه‌ایکه تصادفات او را افکنده اند میماند وبرده‌وار بزندگی‌بی‌فروغ‌خودادامه میدهد . ولی مردیکه برعلیه اژدهای مقدرات قیام نموده است ، دائماً در تکاپو و جستجوست او زندگی را بصورت یك قطعه مرمر بیریختی که احتیاج به پیرایش دارد می بیند لذا وی مانند یك ، حجارچکش

بدست گرفته شکل زندگی خود را مدام تغییر میدهد و این مادهٔ خام بیریخت را بصورت یك‌مجسمهٔ یونانی در میآورد .

✩

برخی فقط تصمیم‌میگیرند کاری‌راشروع کنند؛ بعضی کارراشروع میکنندولی بپایانش نمیرسانند؛عده‌ای معدود آرام نمیگیرندمگروقتیکه کار را بپایان رسانده اند ، پیداست فقط طبقهٔ آخر بآرزوی خودرسیده بقیه تا پایان عمر حیران و سرگردان باقی خواهند ماند .

✩

بسیاری‌ازافرادتصور میکنند برای‌موفقیت تنها خواستن کافیست این گونه افرادبدون آنکه‌زحمتی‌بخود راه بدهند، آرزوهای‌رنگارنگ در دل میپرورانند . غافل از آنکه خواستن تنها توانستن ببار نمیآورد « خواستن » بذر است و «توانستن» میوه‌ی آن ، همانطور که‌تابذر کاشته نشود و پرورش نیابد ، گلی ببار نمیآید ، همچنان تا هنگامیکه کسی در راه خواهشهای خود جد و جهد نکند و به تکاپو نیفتد ، هرگز بآن خواهشها جامه عمل نتواند پوشاند .

✻

برای تقویت نیروی اراده باید سعی کنیم کارهائی را که تصمیم میگیریم‌انجام بدهیم ، فوراً بانجام برسانیم ، در این‌صورت قوهٔ‌اعتماد بنفس ما بیشترشده‌نیروی اراده مان قوی‌تر وتوانائی ما در انجام‌امور بیشتر میگردد .

بعضی افراد مانندآتومبیل که نیروی‌محرکه‌اش در درون‌خودش میباشد ، بااراده‌ی خودکار وفعالیت میکنند . ولی عده ای دیگر مانند

واگونهای قطارند که فاقد نیروی محرکه بوده باید بکمك لکوموتیو کشانده شوند . عوام که بحق دربارهٔ آنها گفته‌اند « العوام کالانعام » ، مانند واگونهای قطارند که باید کشانیده شوند واگر نه در جای خود میخکوب شده هیچ نوع فعالیتی بروز نخواهند داد . ولی مردان بزرك بنیروی عقل واراده در جادهٔ زندگی بحرکت افتاده راه خود را بکمك خود پیدا میکنند ،



ادیسن یکی از پرکارترین مردان روزگار بود . وی روزی ۱۶ ، ۱۷ ۱۸ وحتی گاهی بیست ساعت کارمیکرد ، وفقط چهار ساعت میخوابید در ۶۳ سالگی ادیسن بیکی از دوستانش گفت : « من هنوز وقت پیدا نمیکنم اوقات خود راببطالت بگذرانم . هر وقت بهشتاد سالگی رسیدم به بیکاری خواهم پرداخت . »

ادیسن بقول خود وفانکردوحتی در ۸۰ سالگی همچنان سرگرم کار وفعالیت بود .



وقتیکه شخص برای مدتی طولانی افکار معینی را در سرپرورانید نحوهٔ فکر کردنش عادت میشود و دیگر کمتر قادر خواهد بود بطرز دیگر فکر کند مگر اینکه تحولی عظیم در او ایجاد شود .

بهمین جهت باید در دوران جوانی مواظب باشیم کتابهای خوب بخوانیم و بادوستان نیکنهاد رفاقت کنیم تا بتوانیم بافکار و اعمال نیك عادت کنیم .

*

« چکش را در هنگامیکه آهن گرم است فرود آوردن بسیار نیکوست ولی بهتر آنستکه آهن را باچکش زدن گرم کنیم . »

الیور کرمول

*

هر کس برای خودش قانونی‌است . هر کس میتواندطبق قانون وجود خود زندگی کند . برای پیروی از قانون وجود خود باید از تقلید که یك نوع‌خود کشی‌است‌پرهیز کرد و باید متکی بنفس ومبتکر وصاحب نظر بود .

✡

تلوتستون‌میگوید کسیکه‌پیوسته در نظرداردزندگی خودرادگر گون سازد ولی هرگز وقت پیدا نمیکند فکر خود را بمرحلهٔ عمل رساند ،مانند مردی‌است که خوردن‌و آشامیدن را پیوسته بفردامو کول میکند تا اینکه بالاخره ازگرسنگی میمیرد !

✡

امروز همان فردائی‌است که اینهمه منتظرش‌بودید ومیگفتیدهر وقت بیاید چنین وچنان خواهیم کرد . پس چرا هیچیك از آن کارهارا که در نظر داشتید انجام بدهید ، انجام‌نمیدهید ؟

*

مرغان که بشاخه ها نلغزند از باد

زآنجاست که تکیه‌شان‌بودبرپرخویش

*

زین گری درسالهای اولیه نویسندگی، بمشکل‌بزرگی‌دچارشد :

هیچکس حاضر نمیشد نوشتهٔ او را چاپ کند . پنج سال باین ترتیب گذشت‌وزین گری حتی‌دیناری‌ازراه نویسند گی‌بدست نیاورد . بالاخره اثر پنجم خودِ را تحت عنوان « آخرین مرد بیابانی » بناشری داد . این اثر هم قبول نشد ، فصل زمستان بود ، زین گری علی رغم دوچار بودن‌به فقر شدید ، بفعالیت‌خود ادامه داد و کتابی دیگر تحت عنوان « میراث بیابان » نوشت ، بالاخره کوششهای مداوم او ثمر بخشید و این اثر چاپ شد .

زین گری بعد از آن ، ٥٤ کتاب نوشت‌وملیونها دلار بدست‌آورد

✩

او هنری بااینکه حتی دورهٔ متوسطه را هم ندیده بود ، چنان در اثر سعی و کوشش مداوم درنویسند گی پیشرفت کرد که امروزقصه های شیرین او بعنوان زیبا ترین نمونه نوول در دانشگاه های امریکا تدریس میشود .

راست گفته‌اند :

آسان کشد بساحل مقصود رخت بخت

آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

✩

در باغ فرصت بهتر این است که میوه ها را بادست خود بچینیم‌و منتظر افتادنش نشویم .

« سه چیز خیلی سختند : فولاد ، الماس و خویشتن‌شناسی . »

فرانکلن

*

در جهان بال وپرخویش گشودن آموز

که پریدن نتوان با پرو بال دگران

*

گفتار بیفایده‌است • اعمال‌خودشان‌حرف‌میزنند ؛ صدای‌اعمال بلندتراز صدای زبان است . بهمین جهت بهتر است بجای اینکه وقت خود را با لاف و گزاف های بیهوده تلف کنیم ، بعمل پردازیم •

*

« استعداد چیزی است که در اختیار انسان و نبوغ چیزی است که انسان در اختیار آنست . »

لوول

*

از حرف تا عمل صد منزل راه است .

ضرب‌المثل روسی

*

همت اگر پایه فزائی کند	پشهٔ بی بال ، همائی کند
همت اگر پای بمیدان نهد	گوی‌فلك درخم‌چوگان نهد

وحشی

*

سرهمفری دیوی ، شیمی دان معروف انگلیسی همیشه درموقع مسافرت آزمایشگاه سیار خود را که عبارت بود از یك صندوق حاوی مواد شیمیائی ، همراه‌خود میبرد تا حتی درحین مسافرت بآزمایشهای خود ادامه بدهد .

مورس و مخترع تلگراف چنان در کار خود غوطه ور بود که حتی بملاقات دوستان خود نمیرفت ، وی فقط روزی یکبار غذا میخورد و برای برطرف کردن فقر شدیدیکه گریبانش را گرفته بودچاره‌ای نمی اندیشید ، زیرا تلاش برای معاش موجب میگردید در تحقیقات علمی عقب بماندواین چیزی بود که مورس جداً میکوشید ، جلوش رابگیرد.

*

نصف عمرماصرف خواب میشود ویك ربع دیگرش صرف کارهای بیهوده دیگر باقی میماند ربع عمر که در این مدت کوتاه باید علمی و یافنی بیاموزیم. چون وقت دراختیار ما محدود و کمست ، جایز نیست تدارکات مفصل به بینیم وخود را سر گرم جمع مال و منال ویا آموختن فنون وعلوم مختلف نمائیم ، بصواب نزدیکتر آنستکه با حرارت وشوق تمام ، یك فن و یا یك علم را خوب فرا گیریم تا قبل از مرگ بتوانیم اثری از خود برجای گذاریم .

*

« شما میتوانید وزیر ، وکیل وپیشوای مردم شوید ، اماهرگز نمیتوانید هنرمندشویدزیرا برای هنرمند شدن ، استعدادی خاص باید داشته باشید . »

کمال آتاترك

*

« چنان نمای که هستی ، نه چنان باش که مینمائی »

بایزید بسطامی

*

« استعداد چیزی است که در جوانی پیدا میشود ؛ اگر آن را تربیت کردید و در صدد تقویت آن بر آمدید مانند بذری که در مزرعه خوب کاشته شده باشد ، محصول خواهد داد و اگر بحال خود گذاشتید و آن را تربیت نکردید ، مانند تخمی که در زمین شوره زار افتاده باشد از بین میرود و محصول نمی دهد . »

دکارت

*

« در کوهستان کوتاه ترین راه ، از قله‌ای بقلهٔ دیگرست ، اما برای گذشتن باید پاهای دراز داشت . »

نیچه

*

« انسان هرگز نباید به پیروزی موقتی که بر نفس یافته است فریفته شود زیرا نفس آدمی گاهی سالها خاموش و بدون جنبش می‌ماند و ناگهان باقتضای موقع و یا در نتیجهٔ وسوسه‌ای باز بهیجان میآید »

بیکن

*

میتوان گفت دو نوع شغل وجود دارد : شغلی که قوای دماغی و نیروی اراده را تخدیر میکند (مانند اغلب کارهای اداری) و شغلی که قوای دماغی و نیروی اراده را تحریك میکند (مانند طبابت ، مهندسی و کارهای تولیدی) افرادیکه بمشاغل نوع اول سر گرمند ، درطول عمر کورمال کورمال راه زندگی را طی میکنند زیرا این قبیل افراد کارخودرا بطور

اتوماتیك انجام میدهند و کمتر بفکر کردن احتیاج پیدا میکنند .ولی نوع دوم، چون تقریباً هر روز بامسائل تازه روبرو میشوند ، لذامجبورند عقل خود راچراغ راه زندگی قرار داده ، با نیروی اراده برمشکلات فائق گردند .

*

یك راه انجام امور آنستکه هـر کاری را که میخواهید انجام بدهید ، در دفترچهٔ روزانه خود یادداشت کنید و خود را مجبور نمائید بهرترتیب که‌شده آن کاررا در روز وساعت‌معین‌بانجام برسانید.ممکنست درروزهای اول نتیجهٔ مطلوب را بدست نیاورید ولی مأیوس نشوید و رویه‌ای را که پیش گرفته اید ، همچنان ادامه بدهید تا بالاخره بهدف خود برسید .

*

« نیکوترین عادات تفکر وحکمت زادهٔ تفکراست . »

علی‌بن ابی‌طالب

در اغلب مواقع ، کامیابی بسته بشناختن وقتی است که برای نایل شدن بآن لازم است .»

مونتسکیو

« آنکه امروز را از دست میدهد ، فردا را نخواهد یـافت ؛ خوشبختی آینده در استفاده از زمان‌حال است .»

شانینك

« تنها در ایام جوانی است که آدمی بنیاد اخلاق وعادت خودرا استوار میگرداند ؛ هیچ ساعتی ازآن خالی از فرصت نیست . اماهمین

که حتی یك دقیقه آن گذشت ، دیگر هرگز. این فرصت باز نمی گردد.)

راسکن

مترلینگ بیچارگی جهلاء در برابر سرنوشت وتوانائی عقلاء در تسلط بر آن را ، بطرز ماهرانه‌ای در گفته‌های زیر بیان میکند :

« مردم عادی مانند صددروازه اند که سرنوشت از هردروازه‌ای که بخواهد وارد ؛ اماوجود مردحکیم شهری است که یك مدخل بیشتر ندارد و آن‌هم بسته است وسرنوشت ناگزیر است هنگام ورود از آن مدخل دق الباب کند .»

*

« کار انسان را از سه بلای بزرگ دورمیکند : افسردگی ، فقر و احتیاج . »

ولتر

از همت بلند بدولت توان رسید

آری بفیل صید نمایند فیل را

صائب

*

در دهسالگی زمانی که « رابرت فولتون » مخترع کشتی بخار ، در مدرسه تحصیل میکرد معلمش توبیخش کرد و پرسید . « چرا به مطالعهٔ کتابهای درسی هیچ اعتناءِ نداری ؟» فولتون درجواب گفت :سر من بقدری پر ازافکار خودم است که دیگرجائی برای انبار کـردن مطالبِ کتابهای غبار آلوده‌در آن پیدا نمیشود !»

*

« هر وقت دیدید عرصه بر شما تنگ شده و در صدد عقب نشینی هستید ، پنج دقیقهٔ دیگر بسختی مقاومت کنید بسا که پیروزی بچنگ خواهید آورد . »

*

برای آدم فعال هر هفته دارای هفت امروزاست • برای تنبل هر هفته دارای هفته فرداست .

ضرب المثل

*

اگر بدبختی شما را رها نمیکند ، سعی کنید شما بدبختی را رها کنید!

*

« چیزیکه در تعلیم و تربیت اهمیت دارد ، اصول آموخته شده نیست بلکه بیدار کردن استعدادهاست » . ارنست رنان

*

گلادستون سیاستگر معروف انگلیسی چهار میز در اطاق کار خود گذاشته بود : یك میز مخصوص کارهای ادبی ـ دیگری مخصوص کار های سیاسی ـ سومی مخصوص نامه نگاری ـ چهارمی مخصوص کارهای شخصی. هر وقت از یك کار خسته میشد ، گلادستون بکار دیگر میپرداخت و باعوض کردن میز ها رفع خستگی مینمود !

*

الکساندر دوما در آغاز جوانی بقدری بینوا بود که یك بار موقعی که میخواست به تآتر برود مجبور شد ، یقه ای از مقوای سفید بریده

بگردن بزند ولی بعداً همین شخص در اثر کار و فعالیت ، صاحب پنج ملیون دلار گردید.

*

راز موفقیت درزندگی آنستکه همیشه برای استفاده از فرصت هائی که درزندگی پیش می آیند ، آماده باشیم .

*

اینکه گفته اند کار نیکو کردن ازپر کردنست ، صحیح نیست زیرا افرادی هستند که سالها یك کار را انجام می دهند بدون اینکه کوچکترین پیشرفتی در آن کرده باشند. وبرعکس افرادی هم وجود دارند که درعرض مدتی کوتاه به پیشرفتهای مهمی نائل شده‌وابتکارات قابل توجهی نموده اند.

فقطوقتی میتوان ازممارست نتیجه مثبت گرفت که توأم باتفکر و ابتکار باشد. فقط وقتی میتوان به پیشرفت‌نائل گردید که برای پیدا کردن اشتباهات ورفع آن ، اقدام بعمل آید .

*

بایدهمیشه‌سعی کنیم درموقع کار، خوشحال‌باشیم‌زیراخوشحالی ونشاط موجب می‌شودکارخود را بهتر و زودتر انجام بدهیم . برعکس حزن و ملالت موجب میشود کار خود را دیر تر انجام داده مرتکب اشتباهاتی بشویم .

*

وقتی که ما بطور اتوماتیك کارمی کنیم ، قسمت عقب مغز خود را بکار میاندازیم و این قسمت مغز ، همان قسمت مغزی است که در

کلیه حیوانات وجوددارد . ولی‌وقتی که فعالیت ما توأم باتفکر وابتکار بود ، قسمت جلومغز که فقط در انسانها بطورکامل رشد کرده است ، بکار میاندازیم . برای اینکه بحداکثر از مزایای زندگی انسانـی برخوردار شویم ، بایدسعی کنیم پیوسته قسمت قدامی مغزخود را بکار اندازیم .

✩

همیشه سعی کنید برای‌فکر کردن و مطالعهٔ کتاب‌های خوب ، وقت داشته باشید . خودراچندان گرفتار نکنید که‌وقت‌مطالعه‌مخصوصاً وقت‌فکر کردن دراختیار نداشته باشید .

عادت‌فکر کردن‌موجب‌میگردد ، کمتردچار لغزش شده وبیشتر کامیاب گردید .

❊

مقاومت در برابر مشکلات و تسلیم نشدن در برابر مقدرات ، نشانهٔ دارا بودن قدرت اخلاقی است . همانطور که کشتی‌های نیرومند اقیانوس پیما ، بآسانی از میان طوفانهای اقیانوس میگذرد ولی‌ضعیف در برابر این گونه‌طوفانها درهم شکسته و نابود میگردد ، همچنان مردان قوی طوفان مقدرات شوم راپشت‌سر گذاشته و بمقصد میرسند ولی مردان ضعیف دربرابـرمقدرات سر تسلیم فـرود آورده ، نابود میگردند.

✩

صرف حتی‌دوماه وقت برای‌حل یك مشکل بزرگ ، زیادنیست ولی برعکس صرف حتی یك دقیقه درامور جزئی وبی‌اهمیت ، اتلاف

وقت محسوب میشود . متأسفانه بسیاری از مردم اوقات‌خود راسر چیز های جزئی وبی اهمیت تلف کرده و مسائل بزرگ زندگی راکان‌لم یکن میانگارند . بهمین‌جهت آنان درزندگی با شکست روبرو شده ، بدبخت میگردند.

☆

برای اینکه هم بتوانیدزیادکار کنید وهم‌خسته‌نشوید ، درفواصل نسبتاً کوتاه باستراحت پردازید ولی نگذارید مـدت این استراحت طولانی بشود .

ازسوی دیگرسعی کنید، هرروزدوسه نوع کار مختلف را انجام دهید . زیرا تنوع خود مانـع خستگی میشود . ولتر همیشه سر گرم نوشتن دوسه کتاب دربارهٔ موضوعات مختلف بود .وی بمجرد اینکه از نوشتن‌یك کتاب‌خسته‌میشد ، بلافاصله‌سر گرم‌نوشتن کتاب‌دیگر میشد. ولتر فقط با پیش گرفتن این طریق توانست کتاب های زیاد از خود بیادگار بگذارد .

*

ضرب المثل لاتین میگوید : « زندگی کوتاه است وهنردراز. »
برای اینکه به حداکثر ازعلم‌وهنر برخوردار شویم ، بایدحتی‌لحظه‌ای ازآموختن غافل نباشیم . البته همه نمیتوانند قسمت اعظم وقت خود را صرف آموختن کنند . ولی هر کس‌قادراست روزی‌یك کتابی‌بخواند و یا هنری بیاموزد . ما بایدلااقل این یك ساعت را از دست ندهیم و حتماً سعی کنیم روزی یك‌ساعت ازوقت خود را وقف مطالعهٔ کتاب‌های سودمند ویا آموختن صنعت ویا هنری ، بکنیم .

*

« دنبال‌دوخر گوش که بدوی ، هیچکدام‌را نخواهی گرفت » .

ضرب المثل‌روسی

*

خرمن خودرا بدست خویشتن سوزیم ما

کرم پیله هم بدست خویش‌میدوزد کفن

سنائی

*

اقبال همیشه از افرادی طرفداری میکند که میتوانند گفتار را بکردار تبدیل کنند.

*

برای موفقیت در زندگی خیلی مهمتر است انسان احمق ها را بشناسد و از آنان برحذر باشدتا این که باافراد دانا آشنا شود وطرح دوستی ریزد.

*

بگذارید نگاه شما ، حرکات شما ، شما را همانطور که هستید نشان بدهد . بیهوده نکوشید خود را درپس اقوال واعمال ساختگی، پنهان کنید .

*

آنچه را که انسان امروز در تاریکی شب‌مرتکب میشود،روزی درروشنائی روز آشکارخواهد گشت.

سبب یافتن طلب بود و سبب طلبیدن یافت •

کشف المحجوب

وقتیکه باسکندر مقدونی گفتند ، یگانه راه‌پیروزی برایرانیان شبیخون زدن است ، وی جواب داد : « من نمی‌خواهم پیروزیهای‌خود را سرقت کنم •

*

« پیمان سعی مگسل اگر کار مشکل است

رهرو ملول گر نشود ، ره دراز نیست . »

✩

«یکی‌از مهمترین علل عقب ماندگی مشرق زمین آنستکه‌مردم آن وقایع و حوادث را از هر ماده که باشد ، در محلول «هرچه پیش آید خوش آید ـ الخیرفی‌ماوقع » حل‌میکنند و مرهم حاصل از آن را روی هرزخمی که باشد ، میمالند .»

✩

راه شر وفساد راهی است سهل وآسان .هر کس در سراشیبی‌این راه افتاد ، بسرعت سقوط میکند .

*

اگر یك کتاب روح شما را تعالی ندهد ، احساسات انسانی‌شما را برنیانگیزد ، بر معلومات شمانیافزاید وبلند پروازی شما راتقویت نکند ، بهتر است آن را بجای مطالعه ، طعمهٔ آتش سازید .

*

« مصدر تمام مفاسد بیکاری است ؛ هردولتی که‌بخواهداین‌عیب

ا رفع کند ، باید بقدر امکان مردم را بکار وادارد .»

پاسکال

*

اراده های ضعیف همواره بصورت حرف‌خودنمائی‌میکند ،لیکن اراده های قوی جز در لباس عمل‌و کردارظهور نمی‌یابد .

گوستاولوبون

*

هر اقدام بزرگ در ابتداء محال بنظر میرسد .

کارلایل

*

با داشتن یك ارادهٔ قوی ، شرایط دیگر چندان اهمیت ندارد .

گوته

*

در زندگی عاداتی را کسب کنید که مانع وصول شما به هدف نگردند :

مثلا به هنر و تحصیل دانش علاقه دارید . باید از فعالیت زیاد برای کسب پول و مادیات‌خودداری کنید وازحشر ونشر زیاد که‌موجب اتلاف وقت‌میشود و اتلاف وقت هم یکی ازموانع بزرگ‌وصول به‌هدف است) خودداری کنید . وهمچنین بایدبا افرادی دوست شوید که باشما دریك طریق گام مینهند .

*

جوانیکه استعدادش کم وعزمش قوی‌است از کسیکه‌استعدادش زیادواراده‌اش ضعیف است ، جلوترمیافتد •

✡

تصمیم شبیه مارماهی است : گرفتنش آسان ولی نگاهداشتنش دشوار است .

الکساندر دوما (پدر)

✻

« هنگامیکه مصمم بعمل شدید ، باید درهای تردید را کاملا مسدود کنید ،

نیچه

✻

کسانیکه میخواهند کار های تولیدی و خلاق انجام بدهند ، باید درموقع کار بشدت‌کار کنند و تمام حواس خود را در آن متمرکز سازند . وسپس‌باید برای‌مدت‌کافی‌باستراحت پردازند تا بکلی خستگی شان رفع و ذهنشان برای کار بعدی کاملا آماده گردد .

✻

عده‌ای به بهانهٔ آنکه وسایل‌کافی در دست ندارند ، از کوشش و فعالیت دست برمیدارند غافل از آنکه بزرگترین کارها غالباً در کوچکترین‌شهرهاانجام گرفته است . مثلا « باتا» کارخانهٔ عظیم کفش سازی خود را اول در دهکدهٔ کوچك « زلین » واقع در چکوسلواکی تأسیس کرد . بسیاری از کارخانجات مهم و منظم ساعت سازی سویس در شهرهای کوچك سویس است. و نه در « بال » « زوریخ » کتابهای

مهم دنیا در شهرهای کوچك نوشته شده . قهرمانه ترین کارها ، دوراز انظار مردم صورت گرفته و بزرگترین اختراعات بکمك وسائل خیلی ساده انجام یافته است .

☆

فرصت درهمه جا وجود دارد . منتهی فرصت های بزرگ نصیب افراد هوشیار و زحمتکش و فرصت های کوچك نصیب افراد کودن و تنبل میگردد .

☆

« هرچه پرزرق و برق است طلا نیست ! نصف مردم دنیا کور هستند زیرا آنها چیزی را نمیتوانند به بینند مگر اینکه براق باشد . آئینه برای مرد کور به چه درد میخورد ؟ »

☆

اگر عرصهٔ زندگی را به شطرنج تشبیه کنیم باید بگوئیم آنان که دوراندیشند هرگزمات نخواهند شد .

اسکار وایلد

☆

« زندگی شما عبارت از مجموعه‌ای از عادات شماست هرچه عادات شما عالیتر باشد ، زندگی شما هم بهتر خواهد بود . فقط بعاداتی معتاد شوید که مایلید بروجود شما فرمانروا باشد . »

هاکسلی

☆

« زندگی مجموعه ای است از چیزهای کوچك . یك سنگریزه

میتواندیك گاری بزرگ را برزمین اندازد ویك جرقه غالباً بزرگترین کشتی‌ها را میسوزاند . »

تالمود

☆

« بدبختی همیشه محصول اندیشه‌های نادرست است ، حوادث و اتفاقات از درون خود سرچشمه میگیرند . حوادث واتفاقات محصول بذرهائی است که ماکاشته ایم . »

هیتلر

☆

«هیچ‌چیزموفقتر از موفقیت‌نیست . بهترین‌راه برای‌جلوگیری از شکست آنستکه تصمیم بگیریم حتماً موفق شویم . »

تالیارخان

☆

« اتلاف وقت گرانترین خرجهااست »

بالزاك

☆

یگانه راهیکه بسوی دانش گشاده است ، کار است ، هرعضوی که کار نکند ، از کار می‌افتد . همچنان مغزاگر کار نکند ، نیروی خودراازدست میدهد وبرعکس‌چنانچه‌کار کند،تواناترمی‌شود همانطور که ورزش عضلات را نیرومند می‌کند تفکر و مطالعه نیز مغزرا توانا میسازد .

☆

بکوشید آئینهٔ دل‌را صبح پاك کنید و وقتیکه شب به بستر خواب رفتید بهمان پاکی نگاهش دارید .

ای پسر من، نکوکار باش‌نه‌بدکار ، زیرا زندگانی انسان‌جاودان نیست وهیچ چیز از کردار نیك ستوده تر نیست .

آذرپادمارسپندان

کسانی‌را که ازکار مینالند باید مجبور به بیکاری کرد تا بارزش کار پی‌برند .

پاسکال

کامیابی مانند ما سه‌ازلای انگشتان ما میریزد وهمچون آب از بشکه پرلبریز میگردد . باکارو کوشش‌می‌توان‌جلوفرارآن را گرفت.

استوارت شرمن

یکی از محاسن‌کار آن‌است که‌روزرا کوتاه وعمر را درازمیکند.

دیده‌رو

کار و کوشش نه تنها زندگی را برای ما خوب و آسان میکند بلکه مرد را باقیمت وبزرگ مینماید .

شیللر

کار سرمایهٔ آدمی است .

کارلایل

کار مولد ثروت است .

کارل مارکس

شرافت توده درکار وکوشش است .

زرتشت

همیشه کار کن و بکوش تاجامهٔ بزرگی بپوشی .

شکسپیر

کار قطعی ترین داروی بیماریهای فکری و اخلاقی و کیمیای سعادت و اکسیر زندگی است .

ماردن

چون همه مردم بیش از عقل ومنطق در زندگی بکار نیازمندند، هدف آموزش و پرورش باید تقویت روح کار باشد تا بهتر بتوانند پیشرفت کنند .

گستاولوبون

کار و کوشش وسیله وطریقهٔ وصول مستقیم به مقصد وهدف است.

دکتر گرلنیگ

« مردی که کار نکند مانند آبی که راکد بماند فاسد می‌شود . »

لانتا

«کار کن اگر چه تنها باشی وچنین انگار که همیشه ده چشم از هر سو ترا مینگرد »

کنفوسیوس

« انسان اگر ناخوش باشد و کار بکند بهتر از آن است که تندرست باشد و کار نکند »

کازوبون

« خردمند بکار خود تکیه کند و نادان بر آرزوی خویش . »

علی ابن ابی طالب

«کار فتح وفیروزی است ، هر کجا کار هست فتح وظفر آنجاست»

امرسن

« قومی بجدو جهد گرفتندزلف یار

قوم دگر حواله بتقدیر میکنند »

حافظ

« بسی گنج که از رنج فراز آید وازکاهلی از دست برود »

قابوس وشمگیر

«کار کن پیش از آنکه نیازمندی بکار وادارت کند .

فرانکلن

« بکوشید هر دقیقهٔ سریعی که میگذرد چیزی در برابر آن اندوخته باشید . »

لی‌لی آلن

« تنبلی بساعتی میماند که عقربه نداشته باشد . »

کوپر

« تنبلی آدمی را خیالپرست بار میآورد . »

بوسوئه

«کسانی که بیکاری وتنبلی را پیشهٔ خود میکنند نه تنهاکاری از پیش نمی برند بلکه دیگران را هم ازکار خود باز میدارند . »

خانم رولان

« بدبخت و بیچاره کسی است که بخواهد بطفیل زندگی دیگران زندگی کند . »

هوگو

« زندگی مردم تنپرور وتنآسا بخوابی شبیه به مرك مانند است.»

مارك اورل

تقلید باطنی ولاشعور مقدم به تقلید ظاهر وارادی است .

ژ . تارو

برای کسی که آهسته آهسته و بی عجله راه میرود هیچ راهی دور نیست .

لابرویر

کسی که بسیار احتیاط کار است هیچگاه در زندگی کار بزرگ . ومهمی انجام نتواند داد .

سموئل اسمایلز

تمرکز قوای دماغی نخستین مرحلهٔ پیشرفت و ترقی است هر چند در کوچکترین کار ها باشد .

کوهلر

راه هر کار پیچ وخمهائی دارد که باید بدقت پیموده شود .

دکتر گرلینگ

بشر همیشه درزندگی تکیه گاهی لازم‌داردوقتی که تکیه گاهش کار نباشد بملاهی ومناهی ، ولگردی وبطالت‌روی خواهد آورد .اگر پاتوق او کتابخانه وکارخانه ومزرعه نباشد قهوه خانه ، قمار خانه ، کاباره وجنده خانه محل‌رفت‌وآمد اوخواهدبود . حالا که بشر مجبور است تکیه گاهی برای خود انتخاب کند چرا تکیه گاه بهتر که همانا کار ، باشد انتخاب نکند ؟

✡

بیکاری وکاهلی چنانچه باثروت توأم باشد زمینهٔ مساعدی برای زیانکاری وتباهکاری‌خواهد بود . نهال جنایت‌به بهترین وجه درباطلاق ثروت را کد میروید .

✩

اگر در طی گذشت‌روزها وسیر زمان اندوخته ای ازکار و دانش نداشته باشیم نباید متوقع باشیم در روزگار پیری و بیماری از آسیب‌و زیان بر کنار بمانیم .

✲

بیکاری از هرکار دشوارتر است . بیکاری تن وروان را میفرساید وهمان اثر را در روح آدمی دارد که زنگ زدگی در آهن .

✲

سولون قانونگذار بزرگ یونانی بحق بیکاری را جرم دانسته و مینویسد :« کسی که‌کار نکند «تنبلی‌پیشه سازدبایدبداد گاه‌جلب گردد.»

✩

بساشکست کزوکارهادرست‌شود　　کلیدرزق گداپای‌لنگ‌ودست‌شل‌است

✩

برای اینکه درزندگی موفق گردیم کار دانی وتخصص لازم‌است باید ذیفن‌بود نه ذوفنون . تفنن فقط در صورتی خوب است که شخص بتواند لااقل دریك فن استاد باشد . آری هر کس باید در یك فن استاد شود و آن را پیشهٔ خود سازد وبه بقیهٔ‌کارها من باب تفنن پردازد .

✲

تا نکنی جای قدم استوار　　پای منه در طلب هیچ کار

نظامی

کسی که در ۲۰ سالگی هیچ نمیداند ، در ۳۰سالگی هیچ کار

مهمی انجام نخواهد داد و در ۴۰ سالگی هیچ نخواهد داشت .

سموئل اسمایلز

*

شعار سر فیلیپ سیدنی این بود : «در زندگی راهی پیدا ویا راهی میگشایم »

*

کسانیکه تسلیم سرنوشت میشوند و در برابر حوادث عکس العمل نشان نمیدهند و بمبارزه و تلاش نمیپردازند کم کم بشکل بحر المیت میآیند و آلت بی دست و پای حوادث میگردند .

*

موقعی که در موقع اخذ تصمیم و یا روبرو شدن با یك هیجان جالب ، میدان را خالی میکنیم و فرار را برقرار ترجیح میدهیم ، در واقع فقط فرصتی را از دست داده‌ایم و برای پیشرفت مقاصد خود اقدامی نکرده ایم .

هلن کلر

*

برای حصول مدارج کمال باید بنتائج اعمال خود توجه داشته باشیم و آن را در کفهٔ ترازوی خود بسنجیم و نواقص خود را در هرمرحله از پیشرفت خود بسوی مقصد ، برطرف کنیم .

*

سوابق زندگی وهدفی که بدنبالش میرویم تأثیر شگرفی در تعیین مقدرات ما دارد .

شکست ها ستون پیروزیهاست .

ضرب المثل انگلیسی

✩

هر که عیب خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

✩

در صدد پیدا کردن نقطه‌های ضعف خود برآئید ولی بکوشید بجای ریشه کن کردن نقاط ضعف خود ، بتکمیل استعدادات خود پردازید .

✩

بزرگ کردن حوادث ناگوار قدرت مبارزه و اقدام‌راازما سلب میکند . اگر میخواهید با قدرت تمام با حوادث ناگوار مبارزه کنید، ترس را کنار گذاشته با آن بمبارزه پردازید . دشواریها هرقدر هم مأیوس کننده باشند در برابر افراد شجاع و با اراده میدان‌تهی‌میکنند

✩

تا کاری را که شروع کرده‌ای بانجام نرسانده ای هرگز دنبال کار را رها مکن ولو گلوله از دم گوشت بگذرد .

اندرز پدرادنائر به پسرش

ما همه فرزندان عادات خویش هستیم .

اگر میخواهید ، بهدف‌خود برسید، یك‌طرح‌عملی‌مبتنی‌برحقائق مستند بریزید . نگذارید دیگران شما را با حرفهای خود تحت تأثیر قرار داده مانع پیشرفت شمابسوی هدف گردند . از تذبذب وترددجداً

خود داری کنید وهمیشه این حقیقت را بخاطر داشته باشید که افرادی که مرددند ونمیدانند چه باید بکنند و نکنند ، غالباً در انجام هیچ عملی توفیق نمی یابند .

✡

در زندگی هدف واحدی را انتخاب کنید وسایر مقاصد و اعمال را وسیله ای برای وصول بآن هدف واحد قرار دهید .

✡

وقتیکه هدف واحدی را تعقیب کردید وازراهی که درپیش گرفته اید بهیچوجه عدول نکردید فکر وصول بآن هدف چنان در شما نفوذ میکند که حتی ضمیر ناخود آگاه شما پیوسته شما را ناخود آگاهانه بسوی هدف میراند .وقتیکه وضع روحی شما بیك چنین مرحله ای رسید دیگر هیچ چیز قادر نخواهد بود شمارا ازراهی که درپیش گرفته اید منحرف کند

❋

تصمیم چیست ؟ تصمیم فکر کامل شده میباشد . مردان مصمیم مردانی هستند که مرحلهٔ نهائی تفکر را طی کرده اند و دیگر برای آنها در کاری که میخواهند انجام بدهند هیچگونه نقطهٔ ابهامی باقی نمانده است .

❋

اغلب افراد علت شکست ها و ناکامیهای خود را در همه جا جستجو میکنند غیر ازوجود خودشان ، حال آنکه چه بسا برای بعضی از این شکست ها و ناکامیها کسی غیر از خودشان مقصر نبوده است .

قبل از سخن گفتن ، نیك بیندیش چه ممکنست سخنان تو بذر

کامیابی ویا شکست را در مغز دیگران بیفشاند .

*

بسیاری از افراد تسلیم موانع ومشکلات میشوند چون هر آن قدرت کافی برای ادامه مبارزه ندارند .

*

مردم وقتی که ازادیسون سئوال کردند که آیا کری عکس العمل سوئی در زندگی اوداشته است یا خیروی در پاسخ گفت :« کری نه تنها زیانی بمن نرسانید بلکه موجب بیدار شدن حس ششم من گردید و بوسیلهٔ همین حس ششم من توانستم قسمت اعظم اختراعات خود را تکمیل کنم . »

*

هر کس باید باین حقیقت توجه داشته باشد که هر معلول علتی دارد هر کس باید بتواند از روی معلول ها پی بعلل ببرد وچاره ای برای آنها بیندیشد .

*

ترس بدترین دشمن روحی است ، ترس شیطانی است که گوش ما کلماتی از قبیل : « تو نمیتوانی آن کار را بکنی . تو بی عرضه‌ای ، تو نمیتوانی بابتکار دست یازی وبمقام و مناصب عالیه ارتقاء یابی » نجوی میکند وما را از اقدام وپیشرفت باز میدارد .

*

هر کس بخواهید باشید تحصیلاتتان هرچه بخواهد باشد مادام که نتوانید لیاقت ومعلومات خود را عرضه بدارید و شخصیت خود را

نشان بدهید ، پشیزی نخواهد ارزید .

*

از انتقاد نترسید . لینکلن بد ترین دشمنان خود را عضو کابینه میساخت تا بنفع خود از انتقادات بیرحمانهٔ آنها استفاده کند .

*

برای اینکه بتوانید قوای‌دماغی خود راروی یك نقطه متمرکز سازید با یك میل آتشین‌توجه خودرا بسوی شیئی دلخواه معطوف‌دارید هرگاه توجهتان بسوی دیگر منحرف گردید ، مجدداً آن را بسوی هدف متوجه سازید .

روزانه بیش از یکساعت‌کار کنید دل‌وی توانست با فعالیت‌منظم و مرتب همین یك ساعت بنحو احسن کارهای خود را انجام دهد . امیل زولا برای مبارزه با تنبلی خود را مجبور کرده بود روزی تعداد صفحات معینی را سیاه کند . بالزاك در طول عمرش با تنبلی خودش‌در جنگ بود .

*

« شما میدانید که فقط غذائی که خوب جویده شده است باید داخل معده گردد و این را هم تصدیق دارید که هرچیزی که خوب جویده شد مثل این میماند که نصفش هضم شده باشد .

عین مطلب فوق درچیزخواندن باید رعایت شود . چیزخواندن با عجله وسطحی که تمام فکر و دقت متوجه‌آن نشده جز زیان چیز دیگری ببار نخواهدآورد .

اگر در موقع‌مراجعه وخواندن‌موضوعی مطالب‌آن رانفهمیدید

موضوع مزبور را مجدداً بخوانید و اگر نفهمیدید باز بخوانید تا اینکه مقصود مؤلف برای شما روشن گردد. تا یك قسمت فهمیده نشده است ، بخواندن بخش دیگر نپردازید.

دکتر گرلینگ

☆

آدمی باید در زندگانی فقط یك چیز را انتخاب کند و آن را هدف و محور تمام اعمال دیگر زندگی قرار دهد، طوری باید آن موضوع اساس اعمال ما قرار گیرد که هر تنفسی ، هر فکری ، هر حرکت دستی هر قدمی ، هر کلمه‌ای ، هر سلامی و هر بله و هر خیری به مناسبت آن موضوع صورت گیرد.

دکتر گرلینگ

☆

کلمهٔ من « میخواهم » را اگر کسی با جدیت و با ارادهٔ قوی ادا کند حتی ستارگان آسمان را بزمین خواهد آورد.

فردریش هالم

☆

هر روز خود را تربیت کنید. هر روز بآن مقامی که میخواهید بدان برسید فکر کنید در اینصورت مقام شما فوق همه خواهد شد. آنجائیکه ملیون ها مردم توقف نموده اند ، همان محل ابتدای راه پیشرفت شما ست.

دکتر گرلنیگ

اولین شرط انجام هر کاری قدم بقدم پیمودن مراحل آن است و

از جست و خیز بیهوده کاری از پیش نخواهد رفت،

دکتر گرلینگ

مرتاضان میکوشندبوسیلهٔ بخواب بردن فکر بردغدغهٔ خیال و تشویش خاطرمسلط شوند و خود را بصورت یك مردهدرآورند.

اینهم یك شیوهٔ خودکشی است. شیوه های دیگرعبارت استاز تخدیرفکر، تریاك، هروئین، شراب و مخدرات دیگر. افرادی که نمیتوانند با این وسائل تشویش خاطرخود را برطرف کنند راه گریزرا در جنون می یابند و دیوانه میشوند.

✡

درآغوش طبیعت و تنهائی است که انسان بخود متوجه میشود، زیرا در مجالست عمومی پیش آمد ها و مظاهری وجود دارد که شخص را از یاد خویش غافل ساخته و بدان پیش آمد ها متوجه میسازدانسان در تنهائی و درآغوش‌طبیعت خود راآزاد یافته اعضاء و عضلات راتمدد داده و مثل یك محبوس که تازه از زیرقید زنجیر خلاصی یافته باشد بار سنگین معاشرت عمومی را سبك تصور مینماید.

دکتر گرلینگ

✡

بار سنگین خرافات و معتقدات پـوچ مذهبی پیشینیان را بدوش خود نکشید. راه‌های نو و تصمیمات جدید و مقاصد وافق های تازه در نظربگیرید و خود را با وسایل تازه مجهز کرده با قدمهای استوار و محکم در جادهٔ زندگی گام نهید.

کالریج خوانندگان را بچهار دسته تقسیم کرده است : گروه اول در نظر او مانند اسفنجند یعنی هرچه را میخوانند جذب میکنند وتمام آنچه را که خوانده اند پس میدهند منتهی قدری کثیفتر ! گروه دوم مانند ساعت ریگی هستند . این گروه فقط برای گذراندن وقت کتاب میخوانند ومطالعات خود رابخاطر نمی‌سپارند . گروه سوم مانند کیسه صافی‌اند . اینها ازمطالعات خودفقط کثافات ومطالب بیهوده را بخاطر میسپارند . گروه چهارم مثل بردگان معادن الماسند که هرچه زائد است بدور میریزند و فقط آنچه قیمتی است نگاه میدارند

این عده خیلی معدودند . تنها گروهی هستند که میدانندچطور از مطالعات خود استفاده کرده و بدیگران هم استفاده برسانند .

☆

گاهی با مطالعهٔ یك کتاب در عرض یك هفته شما میتوانید از تجاربی که نویسنده در طی یك عمر اندوخته است واقف شوید و ازاین تجارب برخوردار گردید .

☆

برخی میخوانند تا فکر کنند ـ این‌عده‌خیلی معدودند. گروهی هم میخوانندتا بنویسندواین‌طبقه‌عمومیت دارند و عده ای هم‌میخوانند تا حرف بزنند . قسمت اعظم خوانندگان از این طبقه اند .

کولتون

☆

بعضی کتابها چون معدن طلایند . کشف و مطالعهٔ این قبیل کتابها همانقدر مهم است که کشف و استخراج یك معدن طلا .

✩

کتاب خوب روح را صیقل داده غبار ملالت را از آئینهٔ دل میزداید .

✩

افرادی که با کتاب و مطالعه سروکار ندارند ، دنیا واسرار حیات را مانند خفاشان نیمه تاریك و نیمه روشن می بینند . ولی کتابخوانان با دیدهٔ تیزبین شاهین دنیا را مینگرند .

✩

بعضی کتابها را باید خلاصه کرد و معدودی را بدقت مطالعه و قسمت های مهم آن را یادداشت کرد .

✩

کسی که نویسنده‌ای را متهم میکند که مبهم مینویسد بایستی نخست اندازهٔ صفا و روشنی ذهن خود را دریابد چه در فضای تاریك روشنترین نوشته ها ناخواناست .

✩

کسی که در هنگام نوشتن آثار ادبی دارای احساسات آتشین نبوده در خانهٔ دل خوانندگان نیز آتشی روشن نمیکند .

✩

اغلب مردم قدرت یك نوشته را از روی نکاتی که باحساساتشان میدهد میسنجند .

لانگفلو

✩

طبیعت یگانه کتابی است که کلیه صفحاتش پرمعنی است .

گوته

✡

در نوشته هایی که بتکلف نوشته شده بوی نفت و چراغ استشمام می شود

مونتنی

✡

کتابی قابل خواندن است که یا از نظرادبی و یا علمی یك نوع برتری دارد . کتابی که نه جنبهٔ ادبی دارد و نه علمی بدرد خواندن نمی خورد .

✡

کتابی خوب نوشته شده که جملاتش مانندآئینه روشن بوده و چهرهٔ معانی کاملا برآن منعکس است .

نفوذ و تأثیر کتاب ها برانسان قابل توجه است زیرا اعمال ما را مطالعات‌ماتعیین میکنند . آدمیان را از کتاب‌هایی که مطالعه‌میکنند بهترمیتوان شناخت تا از رفقائی که با آنان معاشرت میکنند . زیرا کتابها را باختیار خود انتخاب میکنند در حالیکه رفقا ممکنست بر آنان تحمیل گردند . انسان بیشتر تحت تأثیر مطالعات خود واقع میشود تا صحبت رفقای خود .

✡

کتاب فی نفسه داروی درد نیست . موقعی داروی درد میشود که تو خواهان درمان باشی .

✩

بعضی‌از کتابها تنها برای‌چشیدن‌ومزه مفیدند ؛ بعضی‌را بایستی بیکبار بلعید ولی معدودی را باید درست جوید و کاملا مضغ نمود. بعبارت دیگر بعضی کتابها را باید مجملا و بعنوان مرور مطالعه کرد. و پاره ای را باید از اول تا آخرخواند ولی خود را نبایستی بزحمت موشکافی و تعمق درآن انداخت ولی‌آن عدهٔ معدودی را بایستی جزء جزءِ با نهایت دقت و حوصله مطالعه کرد و ازآن فایده بر گرفت.

فرانسیس بیکن

✩

ما گاهی از قلمرو معانی بلند بسرعت میگذریم یعنی گاهی کتاب های پرمغزرا بطورسطحی و باشتاب‌میخوانیم واین عادت پسندیده نیست و باید متروک گردد.

✩

ما باید برمطالعات‌خودحاکم باشیم و نگذاریم کتاب‌ها برماحاکم شوند. یعنی نبایدآنچه‌دلمان هوس کرد بخوانیم بلکه باید کتابهائی‌را برای مطالعه بر گزینیم که بر معلومات ما میافزایند و چیزی بما می‌آموزند.

✻

آنچه انسان را با معرفت و دانا میکند، مطالعهٔ کتابهای‌بسیار نیست بلکه خواندن کتابهای مفید و پرمغزاست.

در این باره چه خوب گفته است « افسر »

اگر خواستی نامه‌ای سودمند　　همی بهر خواندن مهیا کنی
بجو آنچه بردانش افزایدت　　جز این گر بود به که پروا کنی

*

کتاب زیاد بخوانید ولی پس از خواندن هر کتاب با مطالعات خود آن را الك کرده قسمت اعظم مطالب خوانده شده را دور ریخته فقط جوهر آن را بخاطر بسپارید .

خوانندگان بطور کلی دو گروهند ؛ یك دسته مانند مورچه‌اند که هردانه‌ای را پیدا کرد بلانه‌اش میبرد ، اینها هرمطلبی را میخوانند بخاطر میسپارند واین طریقه‌ای است که خوانندگان خام پیش میگیرند. دستهٔ دیگر مانند زنبور عسل که فقط روی گلهای سالم وخوشبو مینشیند و از درون آن شهد جمع میکند . فقط کتابهای خوب ومفیدرا مطالعه میکنند و جوهر آن را بخاطر میسپارند . باید سعی کنیم جزو گروه دوم شویم .

*

با نشاط و خوشحالی کتاب بخوانید . یکجا فرا بگیرید ویکجا تکرار کنید . مطالبیکه مطالعه میکنید تجزیه و تحلیل کنید .
موقع مطالعه تمام قوای دماغی خود را روی یك موضوع متمرکز نموده سعی کنید با تمام انتباه مطالعه کنید .

*

در این ایام که علم دائم در حال پیشرفت است ، انسان باید حتماً پیوسته کتاب ویا لااقل مجله وروزنامه بخواند . مطالعه نکردن بمنزلهٔ زنده بگور شدن است .

بهترین کتاب ها آن است که نیروی تازه حیاتی در آدمی میدمد واو را دارای ملکات اخلاقی وایده آلهای عالی انسانی میگرداند .

*

اگر میخواهی بهترین مطلب رااز کتب استخراج کنی باید ربع ساعت را در خواندن و سه ربع دیگر ساعت را بفکر کردن در اطراف آنچه خوانده ای صرف کنی .

ریچرد لوژالین

*

من برای خوبیهای خود مرهون کتابهایم هستم ، من عقل وقلبم را بوسیلهٔ کتابها بال وپر میدهم . کتاب‌ها بودند که بمن کمك کرده از این باطلاق گندیده بیرونم آوردند واگر نه هلاك میشدم .

ماکسیم گورکی

*

در برخی اراضی لازم است چاه های عمیق بکنیم تا بمنابع آن برسیم . همچنین در بعضی کتابها باید غور ودقت بیشتری کرد تا معانی آن را چنانکه هست ادراك کنیم .

*

ممکنست يك نویسنده باندازهٔ يك سیاستمدار و یا يك جهانگشا در تغییر سرنوشت دنیا مؤثر واقع شود . ممکنست يك کتاب باندازهٔ يك جنگ مهم وبا عظمت باشد .

دیسرائیلی

هر کس در ظلمات زندگی به‌چراغی محتاج است . بهترین چراغ

کتاب‌های‌خوب است که چون نورافکن جادهٔ زندگی را روشن‌مینمایند
من حاضر نیستم عشق وعلاقهٔ کاهش ناپذیری که به مطالعه دارم
درازاء تمام گنجینه های هند از دست بدهم .

ادوارد گیبونز

✡

فقط کتاب هائی را بخوانید که بشما طریقهٔ از هم گسیختن زنجیر های اسارت را می‌آموزد اعم از اینکه این اسارت مادی باشد یا معنوی . بهوش باشید کتاب هائی را نخوانید که شما را اسیر شغالان و گرگان اجتماع مینماید !

*

در مطالعه ، نبایدهدف اندوختن دانش و بخاطر سپردن معلومات باشد بلکه باید مطالعه وسیلهٔ تربیت فکر وتقویت هوش باشد .

*

مطالعه اگر بطرز صحیح انجام گیرد نه تنها بر معلومات ما میافزاید بلکه قوهٔ خلاقهٔ ما را نیز بیدار میکند و افق های جدیدی در برابر ما میگشاید .

✡

بعضی اشخاص فقط به خواندن کتابهای نویسندگان معاصر علاقمندند وبرخی فقط به آثارنویسندگان قدیمی توجه دارند ، روش هر دو خطاست . البته درآثار نویسندگان قدیم آثار بسیار ارجدارپیدا میشود ولی نباید افکار خود را در چهار چوب افکار قدما حبس کنیم . برای آزادی فکر و اتخاذ متد صحیح در اندیشیدن باید هم آثار

قدمارا خواند و هم آثار معاصرین را .

درین باره اولیور گولد اسمیت سخنی گفته است که قابل توجه است : آثار نویسندگان قدیم مانند مدال بدرد افراد کنجکاو میخورد . ولی آثار نویسندگان معاصر مانند پول رائج یك کشور برای استفادهٔ فوری مناسب تر است . »

پایان

برخی از آثار مؤلف این کتاب :

۱ـ راهنمای تندرستی
۲ـ درمان طبیعی
۳ـ چرا باید بمیریم ؟
۴ـ فن نویسندگی
۵ـ طباخی ملل
۶ـ اسرار کامیابی
۷ـ سرزمین سحر آمیز ژاپن
۸ـ راهنمای مسافرت به اروپا
۹ـ فلسفه‌ی شرق
۱۰ـ جهان‌بینی شوپنهاور
۱۱ـ فلسفه نیچه
۱۲ـ تمدن ایران باستان
۱۳ـ فلاسفه روسیه
۱۴ـ اسرار هیپنوتیزم



تهران : ناصرخسرو تلفن ٥٠٤٠٦ ـ ٥٧٨٤٥

چاپ ششم

بها : ٦٠ ریال